

دیوان برہمن

از
رائی رایان منشی پندت
چندر بہان برہمن

ترتیبہ
محمد امین (عامر)



انجمن آسیائی
ایوارڈ اسٹریٹ • کولکاتا

DIWAN-E-BRAHMAN

by

**Rae Rayan Munshi Pandit
CHANDER BHAN BRAHMAN**

Edited by

MD. AMIN (Aamir)



THE ASIATIC SOCIETY

1 PARK STREET • KOLKATA

AMIN •

DIWAN-E-BRAHMAN



۳

...

۴۱

۷۶

ASIATIC
SOCIETY

Md. Amin (Aamir) (b. 1955) stood first in the first class in M.A. in Persian. He served as a part-time Lecturer in the Department of Persian at Maulana Azad College, Kolkata. He is now serving as a Teacher at Pilkhana Bustee Govt. Sponsored Free Primary Urdu School, Howrah. His published works are *Aqil Khan Razi Zaban-e-Shin*. More than a dozen of articles written in Persian on Persian Language and Literature have been published in different journals.

Munshi Chandra Bhan
Brahman was born in
Lahore in 1574-1575 A.D.
He was a great Persian poet
during the reign of
Shahjahan. But his fame
chiefly rests on his
numerous literary writings in
Persian which speak
volumes of his excellence as
a poet and writer of Persian
language. This book will
render valuable services to
the advancement of
knowledge about the poetry
and thoughts of a great poet
like Chandra Bhan
Brahman. This will also cater
the need of the lovers of
Persian literature too. This
work will establish how the
non-Muslim poets and
writers dedicated their
energies and intellect in
producing literary works
during the Mughal period.
The work has been critically
edited with numerous
historical references.

۷۲۳۹۷ !



کتابخانه ملی و اسناد ایران

دیوانِ برہمن

از

رائی رایان منشی پندت
چندر بہان برہمن

اسکن شد

مرتبہ

محمد امین عامر



انجمن آسیائی

۱- پارک استریت • کولکاتا

بیبلی تھیکا انڈیا سیریز نمبر ۳۳۰

دیوان برہمن
از رائی رایان منشی پندت چندر بہان برہمن

مرتبہ :

محمد امین عامر

سال اشاعت : ستمبر ۲۰۰۸

ناشر :

پروفیسور راما کانت چکرورتی
جنرل سیکریٹری انجمن آسیائی
۱- پارک استریت کولکاتا-۱۶

طباعت :

نیوایشین پرنٹرس
۲۹/۷- فیرس لین، کولکاتا-۷۳

قیمت : ۴۸۰ روپیہ

فهرست مطالب

پیشگفتار	ح-ذ
زندگی نامه برهمَن	ر-م
غزلیات	۱-۲۵۸
رباعیات	۲۵۸-۲۷۰
ماخذ و منابع	۲۷۱

پیشگفتار

ارتباط و علاقه دیرینه ام به زبان و ادبیات فارسی باعث شد که بعد از تحصیل درجه دکترا (Ph.D.) در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کلکته، بنده بنابه مشورت استاذگرامی آقای پرفسور مولانا ابومحفوظ الکریم معصومی (پرفسور باز نشسته مدرسه عالیه، کلکته) و یکی از برجسته ترین دانشمندان زبان و ادبیات عربی و فارسی در شبه قاره، به کلاسهای دستنویسی فارسی (Persian Manuscriptology Class) در انجمن آسیای، کلکته شرکت جستم. پس از پایان کلاس در راهنمایی آن استاذگرامی برای تصحیح و ترتیب دیوان فارسی چندر بهان برهمن گرفتار کار شدم. الحمد لله در شش ماه که از لحاظ مدت کلاس آموزه مذکور متعین بود بنده با توفیق ایزد یکتا و کمک و استعانت استاذگرامی این کار علمی، ادبی و دقت طلب را بپایان رسانیدم. نکته های مهمی که شرح و توضیح آنرا لازم میدانم سطرزیر بیان میکنم.

دیوان چندر بهان برهمن که درموزه انجمن آسیای کلکته نگهداری میشود فقط سه نسخه خطی فارسی دارد. نسخه اول منسوب به سوسایتی کلکشن شماره ۷۶۲ قدیم ترین نسخه

(خ)

ایست که آنرا در سال ۱۱۷۲ هجری قمری رونویس کرده اند. این نسخه محتوی بر ۵۵ برگ و ۲۶۰ غزل است ولی از رباعیات خالیست. نسخه دوم منسوب به کرزن کلکشن شماره ۷۴۰ را در سال ۱۲۰۰ هجری قمری نسخ کرده اند. این نسخه ۶۲ برگ و ۲۶۲ غزل را داراست. تعداد رباعیها ۳۵ است ولی يك رباعی که مکرر آمده است. بلحاظ این تعداد رباعیها ۳۴ میشود. نسخه سوم منسوب به سوسایتی کلکشن شماره ۷۶۳ را در سال ۱۲۲۵ هجری قمری سواد کرده اند. این نسخه مشتمل بر ۴۰ برگ، ۱۹۰ غزل و ۳ رباعی است. هر يك ازین نسخه ها را برای سهولت و آسانی از لحاظ مورخه دستنویسی ترتیب و نشان داده ام که عبارتند از:

۱ - نسخه ایوانو شماره ۷۶۲ = أ

۲ - نسخه کرزن شماره ۷۴۰ = ب

۳ - نسخه ایوانو شماره ۷۴۳ = ج

بعلاوه نسخه های خطی دیگری هم از دیوان فارسی برهمن در دیگر کتابخانه ها و موزه های هند و خارج از هند یافت میشوند که ذکر آنها به سطر زیر میشود.

(۱) کتابخانه آصفیه حیدرآباد شماره ۴۵۳

(۲) کتابخانه بودلین شماره ۱۱۲۳

(۳) کتابخانه مُلا فیروز ممبای شماره، ۵۰

(۴) کتابخانه اندیا آفس شماره، ۲۵۸

(۵) کتابخانه دانشگاه ممبای شماره، ۱۰۴

(د)

(۶) کتابخانه رضا رامپور شماره، ۳۵۱۹

(۷) کتابخانه دانشگاه کامبرج شماره، ۵۱۷

(۸) موزه سالار جنگ حیدرآباد، شماره، ۱۹۰۳،

۱۹۰۴، ۱۹۰۵

بعلاوه دو نسخه چاپی فارسی از دیوان برهمن پیداست. یکی بعنوان "کلیات برهمن" است که آنرا بگونت رای صاحب بهار سُنّامی تصحیح و ترتیب داده در سال ۱۹۲۹ میلادی چاپ نموده اند. این نسخه چاپی دارای ۳۰۲ غزل و ۵۴ رباعی است. و دیگر نسخه چاپی بعنوان "دیوان برهمن" است که از طرف دکتور محمد عبدالحمید فاروقی، دانشکده گجرات احمدآباد در سال ۱۹۶۷ میلادی بچاپ رسیده است. این نسخه مشتمل بر ۳۴۲ غزل و ۳۶ رباعی است.

اینجا این نکته هم لایق تذکر باشد که بنده گرچه از همه نسخه های خطی و چاپی دیوان برهمن که ذکر شده استفاده نموده ام ولی منظور و مقصود بنده فقط آن سه نسخه های خطی برهمن که در موزه انجمن آسیای کلکته نگهداری میشود، است تا آن نسخه های با ترتیب و تصحیح چاپ شده در ذخیره مطبوعات فارسی انجمن اضافه کند و محصلان، محققان و دوستداران فارسی از نسخه چاپی استفاده کنند.

این نکته هم ملحوظ خاطر باید داشت که غزلهای که در نسخه (أ) هستند و در نسخه "ب" و "ج" نیستند یا در نسخه "ب" هستند ولی نسخه های "ا" و "ج" آنرا ندارند علی هذا القیاس بنده همه آنها را در ترتیب و تصحیح خودم گرد آورده

(ذ)

ام و بانیطور رؤیه مرفته در ترتیب جدید دیوان برهمن تعداد غزلیات و رباعیات بالترتیب به ۲۹۳ و ۳۴ رسیده است.

الغرض این تازه دیوان برهمن را که ترتیب داده ام تا کجا درین کار علمی، ادبی و پیچیده موفق هستم ارباب نقد و نظر درنیبارہ نظرات خود شانرا اراء خواهند فرمود و از تقصیرات و کوتاهی این بنده بیسوا دو کم مایه صرف نظر کرده آنرا به سمت راست راهنمای خواهند فرمود.

با آرزوی قبولیت و شرف و عزت از خداوند متعال دعا گو هستم.

اضعف العباد

محمد امین عامر

یکم ژوین ۲۰۰۸ میلادی

زندگی نامه برهمن

عهد مغول در هند از حیث زبان و ادبیات فارسی یکی از عهدهای درخشان و تابناک بشمار می آید. در زمان شهنشاه اکبر زبان فارسی چنان طوری پیشرفت کرد که این زبان از حیث زبان دولتی معرفتی گردیده و بسیاری از علماء، فضلاء دانشمندان، نویسندگان و شعراء از هر طبقه هند و مسلمان درین زبان فارسی به منصه شهود جلوه گرشدند که اسمهای ایشان سزاوار نوشتن از حروف طلای می باشد. میان آنها از طبقه هند و یان اسم چندر بهان برهمن است که یکی از برجسته ترین نویسندگان، ادباء، فضلاء، دانشوران و شعرای زبان و ادبیات فارسی محسوب می شود. که نظیر آن کمتر دیده میشود.^۱

خانواده برهمن: خانواده برهمن در سرزمین پنجاب سکنی می داشتند و نیاگان این خانواده برهمن نژاد بودند که مطابق به احکام و فرامین "وید مقدس" زندگی بسر می بردند. در سلطنت عهد مغول این خانواده را بسیار اسباب و وسایل ترقی و معاش حاصل بود که بهمین سبب نیاگان این خانواده در حصول معاش

۱- اندو ایرانیکا، جلد ۹، شماره ۳، ص ۵۳، کولکاتا، ۱۹۵۶

(ز)

مختلف دست بکار بردند. پدر بزرگوار برهمن که نامش پندت دهرم داس (Dharam Das) بود در زبان فارسی دستگاه کامل می داشتند. وی در زمان اکبر به ملازمت سلطنتی رسیدند و مراحل ترقی و کامرانی را طی کرده به "منصبتدار سلطنت" ترقی یافتند و تاملدتهای دراز و وظیفه های خودش را انجام داده به تقاضای عمر رسیدگی از ملازمت شاهی مستعفی شدند.^۱

نام و محل تولد: نام اصلیش پندت چندربهان، لقب "رای" خطاب "منشی"، و تخلص "برهمن" بود.^۲ وی در سال ۹۸۲ هجری قمری مطابق به ۱۵۷۱ میلادی چشم در جهان گشود.^۳ در باره محل تولدش خیلی اختلاف است. بعضی لاهور، بعضی

-
- ۱- (الف) اسلامک کلچر، ص ۱۱۵، حیرآباد، ۱۹۴۵
 - (ب) بهگونت رای، کلیات برهمن (مرتبه) ص ۲۵-۲۶، انجمن ترقی اردو، دهلی، ۱۹۲۹
 - ۲- (i) سی-اے استوری: ادبیات فارسی، جلد اول، ص ۵۷۰، لندن، ۱۹۷۰
 - (ii) اندوایرانیکا، جلد ۱۷، شماره ۳، ص ۶-۵، کلکته، ۱۹۶۴
 - (iii) اسلامک کلچر، ص ۱۱۵، ۱۹۴۵
 - (iv) شیر خان لودی: مراقب خیال، ص ۲۱۳
 - (v) محمد قدرت اللہ گوپامیوی: نتائج الافکار، ص ۱۰۶، ۱۳۳۶ شمسی، چاپ خاص ممبائی
 - (vi) بهگونت رای بهارستانی: کلیات برهمن (مرتبه)، ص ۲۷
 - (vii) نواب صدیق حسن خان: شمع انجمن، ص ۹۲، ۱۲۹۲ هـ، بوپال
 - ۳- بهگونت رای: کلیات برهمن، ص ۲۶، دهلی

(س)

پنجاب، بعضی آگره و بعضی اکبرآباد را جای تولد برهمن قرار داده اند.^۱

تحصیل و ملازمت: برهمن تحصیلات مقدماتی را پیش مُلا عبدالحکیم سیالکوٹی فرا گرفت.^۲ وی در زبانهای سانسکریت، عربی و فارسی نیز در تاریخ و ادب و اسلامیات مهارت و استعداد کاملی میداشت.^۳ چندر بهان برهمن در آغاز، ملازم امیر عبدالکریم

۱- (i) محمد صالح کمبو لاهوری: عمل صالح، جلد ۳، ص ۴۳۴، ۱۹۳۹، کلکته

(ii) دکتر آفتاب اصغر: تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۰۱، لاهور، ۱۹۸۵

(iii) صباح الدین عبدالرحمن: بزم تیموریه، ص ۲۰۸، ۱۹۴۸

(iv) وزیر علی عبرتی: ریاض الافکار، ورق ۱۱، ۱۸۵۲، کلکته

(v) دکتر سید عبدالله: ادبیات فارسی در میان هندوان، ص ۱۳۷۱، ۷۵ شمسی، تهران.

(vi) شمع انجم، ص ۹۲

(vii) کلیات برهمن، ص ۳۶

(viii) فهرستدسنویس فارسی: اییھے ص ۸۵۹/ایوانو مخطوطه ۷۶۲/کرزن مخطوطه ۷۴۰/مرلة الخيال ۲۱۳/نتائج الافکار ۱۰۶/بودلین مخطوطه ۱۱۲۳

(ix) میر حسن دوست سنبلی: تذکره حسینی ۷۳-۷۴، ۱۸۷۵، لکهنو.

۲- (i) اندوایرانیکا، جلد ۹، شماره ۳، ۱۹۵۶، کلکته

(ii) استوری جلد اول، ۵۷۰

(iii) اسلامک کلچر، ۱۱۵، ۱۹۴۵

(iv) ریاض الافکار، ورق ۱۱

(v) ادبیات فارسی در میان هندوان، ۷۵

۳- کلیات برهمن (مرتبه) ص ۲۵

(ش)

میرِ عمارت لاہور گردید.^۱ بعد ازان وی به ملازمت امیرالامراء افضل خان وزیر دیوانِ کلی در آمد و اغلب به منصب دیوانی فایض گردید.^۲ پس از درگذشتن افضل خان در سال ۱۰۴۸ هجری برہمن از سرپرست و جاں نثار خودش محروم گشت و بعد به شاہجہاں آباد رفت و آنجا بوساطت برادر خودش او دی بہان کہ ملازم عاقلخان ناظم ادارۂ شاہجہاں آباد بود، بہ شاہجہان ملاقات نمود.^۳ و در خط شکستہ یک رباعی نوشتہ بہ خدمتِ شاہ نذر کرد.

شاهی کہ مطیع او دو عالم گردد
ہر جا کہ سرست پیش او خم گردد
از بسکہ بد ورش آدمی یافت شرف
خواہد کہ شرف نیر آدم گردد^۴

شاہجہاں از لیاقتش خیلی خوشحال گردید و بر عہدہ ”وقایع نویسی حضور“ او را سرفراز فرمود. برہمن بر تفرری اش را بر این عہدہ جلیلہ خیلی احساس افتخار داشت زیرا کہ وی ہر روز بدر بار شاہی حضوری یافتہ واقعات و احوال روزانہ را بخدمت شاہ پیش میکرد و شاہجہاں ہم از فریضہ اش خیلی

۱- (i) ادبیات فارسی در میان ہندوان، ۷۵

(ii) بزم تیموریہ، ۲۰۸

(iii) عمل صالح، ۳/۴۳۴

(iv) اندوایرانیکا جلد ۹، شمارہ ۳، ص ۵۳

۲- بزم تیموریہ، ۲۰۸/ادبیات فارسی ص ۷۵

۳- ایضاً/ایضاً /اندوایرانیکا جلد ۹، شمارہ ۳، ص ۵۳

۴- ایضاً

(ص)

شاد بود و او را يك پيل بطور جايزه اهدا نمود. شاهجهان بخاطر ديگر امور سياسی كه مبنی بر مصلحت می باشد برهمن را به اوده پور به خدمت رانا فرستاد. در همان زمان برهمن در هنگام "نوروز" در مقام سرهند همراه شاهجهان بود و در همانجا "چهار چمن" را تاليف نمود كه در آن احوال و كوائف برهمن، احوال جشنهائی مختلف در دربار شاهی، معمولات روزانه بادشاه و جاه و حشمت وی نیز احوال شاهجهان آباد و ديگر شهرها و ايالتها درج است.^۱

شاهجهان برهمن را خیلی دوست داشت و بسبب فارسی دانی وی او را شفقتاً "هندوی فارسی دان" میگفت.^۲ سپس چندر بهان به حسب رضامندی شاهجهان به ملازمت داراشكوه كه سبك تحریر برهمن را بسیار دوست میداشت، داخل شد. داراشكوه او را در دفتر دارالانشاء به منصب دبیری خاص خودش مامور گردانید و به خطاب "رای چندر بهان" نوازش فرمود.^۳ روزی در عین غسلخانه كه مجمع مستعدان هفت اقلیم بود شاهزاده داراشكوه بعرض صاحبقران ثانی رسانید كه چندر بهان منشی شاعر خوش فكر وقادر الكلام است، اگر بادشاه حكم

۱- ايضاً/ استوری جلد ۱، ص ۵۷۰

۲- اندوايرانیکا، جلد ۹، شماره ۳، ص ۵۳، ۱۹۵۶، كولكاتة

۳ (i) استوری، جلد ۱/ ۵۷۰

(ii) خفی خان: منتخب اللباب، ص ۷۴۰

(iii) شمع انجمن، ۹۲

(iv) نتائج الافكار ۱۰۶

(ص)

بدهد بحضور آمده شعر بسراید. بادشاه باحضارش حکم نمود. چون برهمن حاضر شد داراشکوه از و فرمود که در ایام شعری که بابا از تو پسند کرده است بخوان! چندر بهان این بیت را سرود.

مرادلیست بکفر آشنا که چندین بار
بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم

بادشاه دیندار ازین سخن بر آشفت و گفت که میتواند جواب این کافر رساند؟ از امرای عظام افضل خان که بحاضر جوابی موصوف بود پیش آمد و گفت: اگر حکم شود شعر استاد را جواب گویم. بادشاه اشارت کرد و افضلخان این شعر حضرت شیخ سعدی را بخواند.

خر عیسی! اگر بمکه رود
چوبیاید هنوز خر باشد

بادشاه بشگفت و افضل خان را انعام ها فرمود و شاهزاده را منع کرد که بار دیگر چنین مزخرفات را بحضور نیاورد و چندر بهان را از غسلخانه بیرون کردند.^۱

وقتیکه دارا به مهم قندار روانه شد برهمن هم همراه وی

۱- (i) علی اکبر دهخدا: لغت نامه دهخدا، ۳۳۴/۱۷

(ii) مرآة الخيال ۲۱۳

(iii) والہ داغستانی: ریاض الشعراء، ۹۹

(iv) دسنویس فارسی، سوسایتی کلکشن شماره ۲۳۰، انجمن آسیای کلکته.

(v) محمد افضل سرخوش: کلمات الشعراء، ۱۸-۱۹، لاهور، ۱۹۴۲

(ط)

بود. برهمتن خیلی مداح دارا بود و دارا هم اورا بسبب "شاه اقلیم سخن" بسیار دوست میداشت و پیوسته از خلعت و انعام و اکرام به او نوازش می فرمود.^۱

پس از درگذشتن دارا بسال ۱۰۶۹ هجری مطابق ۱۶۵۹ میلادی، برهمتن داخل ملازمت اورنگزیب شد و بر تخت نشینی وی این رباعی سرود.

شاهها عالم مطیع فرمان تو باد
لبریز ادای شکر احسان تو باد
چون ذات تو خلق را نگهبان باشد
هرجا باشی خدا نگهبان تو باد

اورنگزیب می دانست که برهمتن حامی درا بوده است و عقیده و مذهب وی کافرانه می باشد تا هم بر عذر وی بسبب سال خوردگی اورا معافی نمود. شعر پائین که دران برهمتن به اورنگزیب اظهار معذرت کرده است. ملاحظه بشود:

شدیم پیر به عصیان و چشم آن دارم
که جرم ما بجوانانِ پارسا بخشد^۲

سپس اورنگزیب برهمتن را برای نگهداشت "آرامگاه

۱- اندو ایرانیکا، جلد ۹، شماره ۳، ص ۵۳، کولکاتا، ۱۹۵۶

۱ (i) نتائج الافکار ۱۰۶-۱۰۷

(ii) بزم تیموریه ۲۰۸-۲۱۱

۲ (i) استوری ۵۷۰/۱

(ii) بزم تیموریه ۲۰۸-۲۱۱

(ظ)

جهانگیر“ مامور گردانید و برهمن تا عمر اخیرش کارهای خودش را بحسن و خوبی انجام داد و بالاخره بسبب کهن سالگی از ملازمت شاهی مستعفی گشته رهسپار شهر بنارس شد و نود و یک سال زندگانی کرده دران شهر در سال ۱۰۷۳ هجری قمری مطابق ۱۶۶۲ میلادی فوت کرد. ۱

آثار برهمن: آثار علمی و ادبی برهمن در نثر و نظم فارسی عبارتند از:

(۱) منشآت برهمن (۲) چهار چمن (۳) نگار نامه (۴) گلدسته عشق (۵) تحفته الانوار (۶) تحفته الفصحاء (۷) مجمع الفقراء (۸) نادر النکات یا سوال جواب (۹) دیوان فارسی.

از همه آثار گرانبهای منشآت برهمن، چهار چمن و دیوان خیلی شهرت دارد که استادان فارسی و ارباب سخن نه فقط از کشور هند بلکه از کشور ایران هم آثار علمی و ادبی برهمن را خیلی قدر دانی کرده اند و او را خراج تحسین نموده اند.^۲

صالح محمد کمبویکی از تذکره نگاران فارسی راجع به سخنسرایی برهمن اینطور اظهار نظر میفرماید:

(iii) اسلامک کلچر، ۱۱۵، ۱۹۴۵

۱- (i) نتائج الافکار ۱۰۶

(ii) تذکره حسینی ۷۳

(iii) شمع انجمن ۹۲

(iv) مرآة الخيال ۲۱۳ - ۲۱۵

(v) استوری ۱/ ۵۷۰

۲- اندوایرانیکا - جلد ۹ شماره ۳، ص ۱۹۵۶، ۵۵

”.....چون شعر خود در کمالِ سادگی و بی تکلفی می
زید زبان قلمش بسیار خوش سخن است و طبعش بغایت ماهر
درین فن“^۱

ناصر علی سرهندی دانشمند معروف زبان فارسی دربارهٔ
ذهانت و فتانت برهمن در اقلیم سخن احساسات خودش را
اینطور بیان میکنند:

”درکار طبع این جوان (برهمن) حیرانم که معنی تازه از
کجای آرد.“^۲

یکی دیگر دانشمند برجستهٔ زبان و ادب فارسی یعنی
دکتر سید محمد عبداللّه دربارهٔ برهمن و کلام وی از رای
گرانقدر خودش اینطور بمافیضیاب میکنند. وی می گویند:

”از شعرای نامدار هندوی هند بود. معمولاً او شاعر درجهٔ
دو دانسته میشود اما حقیقت اینست که شیرینی و لطافت
اشعارش مثل شعرای ممتاز دورهٔ شاهجهان است و تا
اندازه ای سادگی دارد که در دیگران یافت نمیشود. بنابه
همین وصف او را شاعر مورد پسند عصر شاهجهان قرار
میدهیم. صائب تبریزی ابیاتش را در بیاض خود نوشت و
این بهترین شناسائی از شاعری به شاعر دیگری
است.“^۳

۱- صالح محمد کمبو: اعمال صالح، ص ۴۳۴، کلکته، ۱۹۳۹

۲- بهگونت رای سُنّامی: کلیات برهمن، ص ۵، ۱۹۲۹

۳- دکتر سید عبداللّه: ادبیات فارسی میانِ هندوان، ص ۸۳، دهلی،

(غ)

شعر و سخن برهمن

برهمن را این وصف خداداد میباشد که کلامش از جمله عیوب و نقایص شعری پاک و صاف است. چُستی ترکیب و گرمی کلام عبارتست از روح روان شاعری وی که نجابت و شرافت دارد. کلام وی که از هر نوع دولت دینی و دنیوی مالا مال است، در آن از هیچ نوع سُقم گذرنیست و این فضیلت و برتری علمی و زباندانی وی میباشد. را جع به چُستی ترکیب، برهمن میگوید:

از سخن پیداست طرز هر سخندان برهمن
رشتهٔ نظم مسلسل تا ثریامی برند

طرز بیان برهمن تعمق، شغف مذهبی، خوبی سخن، رموز الهی، اسرار خفی و جلی، جدت طرازی، بلند پروازی، فهم رسا، رفعت فکر، عظمت تخیل، معلومات ارزنده و ضاعی این همه چیزها است که فهم آن موافق منشای شاعر و اظهار آن بیرون از استعداد ما است. عده ای از شعرها درین باره ذیلاً ملاحظه بشود:

(الف) سماع اهل محبت از عالم دگر است

هزار وجد بآهنگ يك اصول كنم

(ب) بر هر زبان بر مرزو ادا بگذرد سخن

اما میان اهل سخن این ادا کم است

(ج) ای برتر از تصو و روهم و گمان ما

وی در میان ما و برون از میان ما

(د) ترا به دیرو حرم شیخ و برهمن جویند

به حیرتم که درین پرده این چه اسرار است

(ف)

از مطالعه دیوانِ برهمن این حقیقت هویدا میشود که کلامِ برهمن از هر یکی رازِ فطرتِ معمور است. پروازِ قوتِ تخیلِ برهمن، نقضِ در طرزِ بیان، وُسعتِ نظر، همدردیِ آفاقی، اخوتِ بشری و جوهرِ تاثیرِ آنرا بمرتبهٔ اوجِ رسانیده است. تصوّراتِ وی آنقدر شرافت و لطافت و نزاکت دار است که نظیرِ آنها بمشکل دیده میشود.

برهمن مرد نیک و زاهد و عابد و پارسا بود و همین علت است که کلامش از تصوّراتِ عامیانه و محاوراتِ عمومی خالیست. در ضمنِ آن عده ای از اشعارش زیرِ سطرِ ملاحظه بفرمائید:

(الف) برهمن از همه کسی خوشنماست پاکدلی

دل کسی به صفائیِ برهمنان نرسد

(ب) برهمن دارد سخن نازکتر از طبعِ بتار

این همه نازک ادائی از کجا دانسته است

(ج) مستِ عشقم کعبه و بتخانه را گم کرده ام

و ز سرمستی ره میخانه را گم کرده ام

در غزلهای برهمن بلند پروازی، شوکت و ازه ها، نازک خیالی، تازگی، بندش، پاکیزگئی کلام، صحتِ زبان، چُستیِ ترکیب، خوبیِ محاوره و تصوّراتِ ارفعِ زیرِ بارِ منتِ زبان و بیست. و صفتِ عامِ فهمیِ آنها را چنان سهل کرده است که اظهارِ آن از زبانِ مردِ با سوادِ کم رتبه مثل جادو اثر می دارد. این همه خوبیها مانند جامِ آبِ گنگا می باشد که اگر آنها را به تصورِ بیاریم و می بینیم و میخوانیم از آن یک سرورِ ابدی حاصل میشود و هر انسان

(ك)

از ان لذت برده به کیف و مستی گم میشود. به شعرهای ذیل توجه بفرمایند:

- (الف) برجیین روشن است داغ گناه
بنده روشناس عصیانیم
(ب) گدای کوچۀ عشقم که ذره خاکش
بر آسمان رود و کار آفتاب کند
(ج) ما برهمن مشکلات روزگار آسان کنیم
هرچه مشکل تر بود آثار آسانی در وست
(د) غفلت به اعتمادِ نفس يك نفس مکن
شاید که این نفس نفس و افسین بود

برهمن پرستش حسنِ حقیقت و موسیقار مراحلِ زندگی
است. وی مسایلِ دقیقِ فطرتِ انسانی را چنان کشف می کند که
کسی دیگر نمی تواند بکند. خصایصی برجسته شاعری وی
اینست که بعد از مطالعه کلامش هر کس این احساس دارد که
برهمن بالاتر از جذباتش به درستگی ترجمائی زندگانی وی می
کند. در طبیعتِ برهمن بی ثباتی دنیا، تركِ مدعا، مجبوری و بی
بسی و تسلیم و رضا این همه جذبات و احساساتِ فطری اند که
بیان آنها با مهر و محبت و وازه های دلکش خصایصی کلام
برهمن میباشد. در حقیقت وی مانند چنان مصوّر است که يك
گردشِ قلم او در بیان معنی خاص و اثر پیدا می کند. اینك چند
شعر ملاحظه بشود:

- (الف) در شهر عشق شیوۀ مهر و وفا یکی است
بیگانه فرقه فرقه ولی آشنا یکی است

(ق)

- (ب) مطلب اهل محبت گرمئی بازار نیست
حرف بسیار است اما رخصت گفتار نیست
- (ج) آرایش هنگامه ایام جنون است
آن داغ که چون لاله بود در جگر ما
- (د) هر که اسباب تعلق را فراهم می کند
راه در پیش است تدبیر خطا دانسته است
- (ر) حدیث عشق از گفتار و تکرار است مستغنی
برهمن در محبت کفر باشد قصه خوانیها

الغرض در کلام برهمن ما از هر نوع موضوع زندگانی
شعرهای بینیم و ازان لذت می بریم و این احساس داریم که کلام
برهمن دارای خصایص شعری و فنی ترجمان زندگانی هم است
که میان شعراء و ادبای هر زمانه قبول افتاده است.

رباعیات برهمن

رباعیات برهمن هم با افکار بلند و با معانی عمیق و پخته
زنده و جاوید میباشد. موضوعاتش بیشتر از فکر و فلاسفه،
عشق حقیقی و تصوف است که از همین وسیله برهمن مردم را به
راه زندگانی حقیقی و اصلی رهبری می نماید و آنها را اقدار
اخلاق عالی زندگانی آشنایی کند تا مردم این راه را گزیده بمنزل
بتواند برسد و مقصد حقیقی زندگانی را بتواند دریافت بکند که
همین کامرانی اصلی زندگانست.

زیر سطر یک رباعی ملاحظه بشود که دران عشق را
سرمایه زندگانی و اسباب نشاط و کامرانی قرار داده است.

(گ)

سرمایهٔ عمرِ جاودانی عشق است
سرمایهٔ آبِ زندگانی عشق است
اسبابِ نشاط و کامرانی عشق است
عنوانِ صحیفهٔ معانی عشق است

یعنی زندگانی مردم از عشق عبارت است که همین سرمایهٔ حیات و مقصود اصلی است بدون عشق همه نشاط و عیش زندگانی هیچ است و بخاطر عمرِ جاودانی راهِ عشق لازم است. کسیکه طالبِ سرور ابدی و عیشِ جاودانی است او را باید که راهِ عشق حقیقی را اختیار نماید.

برهمن که از عشق حقیقی مست و سرشار بنظر می آید همین خیال را باچه شیفتگی و دلبستگی اظهار نظر کرده است آنرا در این رباعی ملاحظه بشود. می گوید:

مارا چوبحال خودشناسا کردی
از خار گل و زقطرهٔ دریا کردی
از عهدهٔ شکر تو برون چون آیم
ما میدانیم آنچه با ما کردی

یعنی معراج انسانیت اینست که وی معرفتِ خداوندی حاصل بکند. خدا در های معرفتِ خودش را برای انسان وا کرده است که وی بدین وسیله خدا را بشناسد. خدا شناسی در حقیقت يك کار پُر خطر است که مانند درونِ دریای پهناور غواصی کردن است و از راهِ خار دار گذردن است. یعنی مطلب اینست که خدا انسانرا دعوتِ خود شناسی داده آنرا کارِ عظیم و پُر خطر سپرده است که بدون اینراه گرفته انسان از خدا شناسی و عشق حقیقی

(ل)

نمیتواند بهره مند بشود.

گنج دنیوی بمقابله گنج اخروی پایدار و ازلی نیست.
برهمن طالب گنج اخروی است ولی بدون عشق خداوندی وی
نمی تواند آن گنج را بیابد. وی توضیح میدهد که پس ازین
زندگانی دنیوی دنیای دگر است که تا ابد خواهد ماند و این دنیای
حقیقی است که از گنج عبارتست و ما طالب آن گنج حقیقی هستیم
که از عشق و مهربانی خدا در عقبی دریافت خواهیم کرد. ازین
راجع به تصور آخرت خیالات برهمن آشکارا میشود و معلوم
میشود که وی در حقیقت بنده خدا است و طالب دنیای اخروی
است که همین گنج حقیقی و اصلی است که زنهار ضایع و تلف
نخواهد شد. وی می گوید :

ما گنج ز عالم بقا یافته ایم
از فیض ازل نشو و نما یافته ایم
گویند ازین جهان جهان دگر است
ما از دو جهان همین ترا یافته ایم

زندگانی دنیا را ثبات و قرار نیست همه از آثار آن یکروز بی
نام و نشان خواهد شد. بجز يك هستی دانا و بینا و بیمثال و
لازوال همه چیزهای دنیا فنا خواهد شد. در عهد خودش برهمن
شاهان دنیا پرست و زر طلب را مخاطب کرده این مطلب را به آن
آشکارا کرده است. ملاحظه بشود.

ای خواجه نه نام نه نشان خواهد ماند
حرفی دوسه بر زبان خواهد ماند
هر چیز که نیست از میان خواهد ماند
جز نام خدا که در میان خواهد ماند

(م)

یعنی مطلب اینست که با نام خدا کسیکه زندگانی میکند نام
نیکویش در هر دو جهان خواهد ماند. همینطور برهمین بوسیله
رباعیات پر ارزش خودش بما یاد می دهد که در دنیای زندگانی
فقط عاشقِ خداوندی باشیم و نیکو کار و درستکار باشیم که
همین مطلوب و مقصود زندگانی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

دیوان چندر بهان برهمن غزلیات

(ردیف الالف)

(۱)

ای برتر از تصور^۱ و وهم و گمانِ ما
ای^۲ در میانِ ما و برون از میانِ ما
آئینه گشت سینهٔ ما از فروغ^۳ عشق
شد جلوه گاه صورت^۴ معنیِ نِهانِ ما
جا کرد در میانِ رگ و ریشه مهر دوست
پرورده شد بمغز^۵ وفا استخوان^۶ِ ما
استادِ عشق حوصله فرسائی عاشق است
صد جا شکست تا بلب آمد فغانِ ما

۱- أ: "تصور و هم" - ب، ج: "تصور و وهم"

۲- أ: "ای" - ب، ج: "وی"

۳- أ: "فروع" - ب، ج: "فروغ"

۴- أ، ج: "صورت معنی" - ب: "صورت و معنی"

۵- أ، ب: حرف "غ" بدون نقطه است

۶- أ، ب، ج: حرف "الخاء" بدون نقطه است

مانند غنچه گرچه خموشیم برهمتن
لیکن پُر از نواست چون بلبل زبان^۱ ما

(۲)

ای^۲ عقل پیش انور ذات تو چون سُها
وی چشم بر کمال صفات تو مبتلا
در سینه گشت آتش مهر تو دلشبین
باشد غبار کوئی تو در دیده توتیا
زاهد که در هوائی تو دارد سر نیاز
هر مرغ در خیال تو در نغمه و نوا
افتاده راست دست نوال تو دستگیر
گم گشته راست قاید لطف تو ره نما
در کهنه ذات ره نبرد عقل دور بین
جز عجز چیست تحفه درگاه کبریا
در حضرت جلال تو کس را مجال نیست
باشد گدائی کوئی تو هم شاه هم گدا
در بارگاه لطف تو جایی سوال نیست
اینجا چه احتیاج باظهار مدعا
گردن کشان که باد غرور اند در دماغ
چون دانه اند در ته این کهنه آسیا
معدوم گردد این همه موجود برهمتن
باشد همیشه بر سر ماسایه خدا

۱- ب: در حوض "فغان" و "زبان" هر دو است

۲- ا: این غزل دارد ولی ب، ج ندارد

(۳)

کنم^۱ ز ساده دلی بند دیده مژگان را
 بمشت خس نتوان بست راه طوفان را
 جگرفشان شده ام باز جایی آن دارد
 که لاله زار کنم دامن و گریبان را
 همیشه زلف ترا اضطراب درکار است
 چگونه جمع کنم خاطر پریشان را
 شبی خیال تو آمد بخواب آسودیم
 دگر ز هم نکشادیم چشم گریان را
 برهمن از تو سخن بی دلیل میخوام
 که اعتبار نباشد دلیل و برهان را

(۴)

هر نفس^۲ بوئی محبت آید از گفتار ما
 میتوان فهمید از گفتار ما مقدار ما
 در خیال^۳ شمع^۴ روئی او بشبهای فراق
 صبح را در خواب یابد^۵ دیده بیدار ما

۱- ب: این غزل نیست

۲- این غزل در نسخه (أ) بر روی برگ نمبر ۱۹۲ (الف) درج است

۳- ج: بعد از مطلع این شعر "در خم زلفش الخ" درج است

۴- أ: برگ نمبر ۱۱ (ب)

۵- ج: "ناید" نوشته است

در خم زلفش دل^۱ دیوانه دارد پیچ و تاب
 چون کشاید زلف بکشاید^۲ کره از کارِ ما
 گردن^۳ آزاد کی^۴ در پیشِ گردون خم بود^۵
 کم مبادا از سرِ ما سایه دیوارِ ما
 در محبت از ازل پیونددارد بر همت
 رشته زلفِ بتان با رشته زَنارِ ما
 ما^۶ بر همتِ زادگانِ صاف باطن بوده ایم
 هیچ گه آلوده عصیان نشد زَنارِ ما

(۵)

رسد^۷ براوجِ فلک آه سرکشیده ما
 صلابموج دهد اشکِ خون چکیده ما
 همیشه^۸ آبِ گهر با گهر بود دمساز
 نشد ز دیده ما دور آب دیده ما
 بدست^۹ همت ما نسخه هائی آزادی
 تهی ز نقشِ تعلق بود جریده ما

-
- ۱- ب: "دلی" نوشته است
 - ۲- ج: "نکشاید" است
 - ۳- ب: بجای "گردن" "کی سرآزادگان" است
 - ۴- أ: در حوض "کئی سرآزادگان" است
 - ۵- ج: "شود" است
 - ۶- أ: مقطع ثانی دارد، ب، ج: این مقطع ثانی ندارد
 - ۷- ج: برگ نمبر ۱۹۳ (ب)
 - ۸- ج: "چون" است
 - ۹- ب، ج: این شعر ندارد

بیاد سنبل زلفِ بتان گرفت قرار
 دگر زجا نرود طبع آرمیده ما
 بیا^۱ بد ایره امتحانِ عشق و به بین
 نشانِ راستی از قامتِ خمیده ما
 سخن چون پست^۲ و بلندست برهمّ چه عجب
 که خام^۳ و پخته دهدنخل^۴ نورسیده ما

(۶)

بیهوده^۵ رود بادِ صبا براثرِ ما
 ماگم شده گانیم که یابد خبرِ ما
 مامعتقدِ همتِ صاحبِ نظرانیم
 کونین بود مختصر اندر نظرِ ما
 هر شب گهرافشان شود از گوشهٔ مژگان
 بردامنِ صد پاره ما چشمِ ترِ ما
 آرایش^۶ هنگامهٔ ایامِ جنونست
 آن داغ که چون لاله بود در جگرِ ما

-
- ۱- ب، ج: "بیا" است- أ: "در آ" دارد
 - ۲- أ: "پست بلند"- ب، ج: "پست و بلند"
 - ۳- أ: "خام پخته"- ب، ج: "خام و پخته" است
 - ۴- أ: "نخل"- ب، ج: "نخل"
 - ۵- ج: برگ نمبر ۱۹۲ (ب)
 - ۶- أ: برگ نمبر ۱۱ (الف)

لاف از هنر خود بفضولی^۱ نتوان زد
جربی هنری چیست^۲ برهمن هنر ما

(۷)

بکشاد^۳ چون در صحن چمن بند قبا را
بوئی دگر افزودم^۴ باد صبارا
هر صبح اگر آئینه رویتو به^۵ بیند
در دست نگیرند بتان آئینه هارا
ارباب نظر بر اثر شاهد مقصود
در راه طلب دیده گذارند نه پارا^۶
کیفیت احوال جهان در نظرم بود
آنروز که بر آب نهادند بنا را
بگذار که آسوده نشینیم^۷ برهمن
ز نهار مرنجان دل شوریده مارا

(۸)

چه اختلاط بار بآب عقل شیدارا
بطور ما بگذارید لخطه مارا

۱- أ: "بفضول" - ب: "بفضولی" - ج: "به فضولی"

۲- ب: "نیست"

۳- ب: این غزل ندارد - ج برگ نمبر ۱۹۲ (ب)

۴- ج: "دمی" است

۵- أ "بینند" - ج: "به بیند"

۶- أ: "یا" - ج: "پا"

۷- أ: "نشتم" - ج: "نشینیم"

نظر بشاهد^۱ معنی ز پرده^۲ دوخته ام
 حجاب عینک چشم^۳ است مرد بینا را
 سخن اثر نکند در دلی که بی اثر است
 کسی بجلوه نیاورد^۴ نقش ودیبا^۵ را
 تراز آفت دم سردئی جهان چه زیان
 اگر ز^۶ آتش دل گرم کرده جارا^۷
 کسی^۸ بر آب روان^۹ برهمن نشدایمن
 اساس بر سر آبست قصر دنیا را^{۱۰}

(۹)

آفتاب^{۱۱} من چو روی خود نمود آئینه را
 آب و تاب دیگر از تابش فزود^{۱۲} آئینه را

-
- ۱- ب: "به شاهد"
 - ۲- ج: "ز چشم دل دارم"
 - ۳- أ: "چشمست" - ب، ج: "چشم است"
 - ۴- ب: "نیارد" است
 - ۵- أ: "نقش و دیبا" - ب: "نگار نقش دیبا" - ج: "نقش دیبا"
 - ۶- ج: "بآتش"
 - ۷- أ، ب: "جان را" در حوض "مارا" است
 - ۸- أ: برگ نمبر ۱۲ (ب)
 - ۹- أ: برهمن ان - ب، ج: "اروان برهمن"
 - ۱۰- أ: "زیبا"
 - ۱۱- ب: این غزل نیست، ج: برگ نمبر ۱۹۳ (ب)
 - ۱۲- أ: "فروود"

جز غبارِ خط که بر آئینهٔ رویش نشست
 هم نفس کی میتواند بود دود آئینه را
 چشمِ دل با صورتِ معنی مقابل میکنم
 درپس دیوارِ گرباشد چه سود آئینه را
 روئی خود در آئینه بیند نه روی^۱ آئینه
 پیش روئی او کجا باشد وجود آئینه را
 من سخن در پرده میگفتم سحر^۲ با برهنه
 آفتابِ من مخاطب کرده بود آئینه را

(۱۰)

بکس خبر نشد از نالهٔ شبانهٔ ما
 که نیست قابلِ گوشِ کسان ترانهٔ ما
 عجب نباشد اگر^۳ با سمندر افتد کار
 که هست در چمنِ شعله آشیانهٔ ما
 بعشق و حسن بود نسبتی که^۴ نتوان گفت
 همین حجابِ بلا گشت درمیانهٔ ما
 ز زلف و خیال خیالِ نجات ممکن نیست
 فتاده بر سرِ راهست دام^۵ و دانهٔ ما

۱- أ: "وراروی" - ج: "نه"

۲- ج: "تا"

۳- أ: "اگر" - ب، ج: "اگر"

۴- ج: "نیستی"

۵- أ: ب: "دام دانه" - ج: دام و دانه است

چگونه برهمن از عشق احتراز کند
که حسن جلوه فروشست در زمانه ما

(۱۱)

هرگز^۱ کسی نکرد نگاهی بسوئی ما
کس گرم تر ز اشک نیامد بروئی ما
تا پیچ^۲ و تاب زلف تو داریم در خیال
صد جا ز هم گسسته بود گفتگوئی ما
هر چند ابرگریه کند بشگفتد چمن
از فیض آب دیده بود آبروئی ما
موئی نیابد^۳ از سرموئی میان او
هر چند پیچ و تاب خورد موبموئی^۴ ما
ما برهمن حریف مئی ارغوان نه ایم^۵
باشد همیشه خون جگر در سبوئی ما

(۱۲)

سربرزند ز جیب خزان نو بهار ما
آخر شود شگفته گل انتظار ما

۱- أ: برگ نمبر ۱۲ (الف)

۲- ب: "ما"

۳- ب: "بوی نیامد"

۴- أ: "موی"

۵- ب، ج: "نیم" است

هر چند شد شکسته درستی^۱ گرفت دل
 آخر شکست کار دل آمد بکار ما
 بی اختیار کرد دل ما قرار عشق
 دیگر بدست عشق بود اختیار ما
 در دیده تا خیال گلِ روئی او گذاشت
 باشد همیشه خونِ جگر در کنار ما
 ما بر همن صحیفه نویسن محبتیم^۲
 بیکار نیست کلکِ محبت نگار ما

(۱۳)

سهی قدی که چون آید نیاز^۳ استغنا^۴
 دهد نهالِ قدش یاد عالمِ بالا
 تبسم لبِ معشوق نیست کم ز جواب
 چه شد که غنچه خموشست^۵ و^۶ بلبان گویا
 کشید^۷ سربگریبان و پائی در دامن
 چون طفل^۸ غنچه خموشند مردم دانا

۱- أ: "درشیتی" - ب، ج: "درستی"

۲- أ، ب، ج: "محبتیم"

۳- أ: "نیاز" - ج: "نیاز و استغنا"

۴- أ، ج: حرف غین بدون نقطه است

۵- ب، ج: "خموش است"

۶- أ، ب، ج: بدون "و" است

۷- أ: برگ نمبر ۱۳ (ب)

۸- أ: "غنچه طفل" - ب، ج: "طفل غنچه"

نخست بر دلِ آزادگان رسید شکست
 چو شانه زد بسرِ زلفِ او نسیم صبا
 بهر که در نگری همت از تو میخواستند
 مهندسان بحساب و برهمنان بدعا

(۱۴)

فروغِ دل ز فیضِ باده روشن شود پیدا
 دماغ رفته از سیرِ گل و گلشن شود پیدا
 بچاکِ پیرهن از آستین ناید برون د ستم
 که ترسم رازِ دل از چاکِ پیراهن شود پیدا
 کجا پنهان کنم این گریه طوفانِ خونین^۱ را
 که گردِ آستین گم گردد از دامن شود پیدا
 سرِ موی^۲ ازان موی^۳ میانش چو توان گفتن
 بجائی هر سرِ مو^۴ گرزبان بر تن شود پیدا
 برهن لب فرو بستیم و گرنه در سخنگوی
 ادائی تازه و طرز^۶ سخن از من شود پیدا

۱- ب: "خونی"

۲- ج: "سراز مو"

۳- أ: "سوی"

۴- أ: "سوی"

۵- ب، ج: "بستم"

۶- ج: "طرفه"

(۱۵)

زد از نسیم سر زلف راه قافله را
 بیائی دل زخم زلف بست سلسله را
 چه قدر راه شناسند^۱ رهروان طلب
 اگر بدیده نه پیموده^۲ اند مرحله را
 سخن^۳ ز عشق مگورنه اول از ره هوش^۴
 بضبط راه محبت بیار حوصله را
 تمام شکر از احسان بی نهایت دوست
 کجا گداز بود بر زبان من گله را
 خیال^۵ سودو زیان برهم زنا دانست
 بساز با خود و^۶ کوتاه کن^۷ معامله را

(۱۶)

ببوسم پائی آن رنگین نگار^۸ نازنینی را
 که یکدم خشک نگذارد ز خون^۹ يك آستینی را

-
- ۱- ج: "شتابند"
 - ۲- ب، ج: "پموده"
 - ۳- ج: "سخن از عشق"
 - ۴- "از سر هوش"
 - ۵- أ: برگ تمبر ۱۳ (الف)
 - ۶- أ: "خود کوتاه"
 - ۷- ج: "ساز"
 - ۸- ج: "نگاری"
 - ۹- ج: "ز خونم"

محبت می کشد سوئی جنون در کوچه عشقم
 که سرگردان کند در^۱ لحظه عقل دوربینی را
 لب لعل بتان اصلِ علاج درد ما باشد
 مئی رنگین نشاط افزا بود طبع حزینی را
 دلم در سینه آرامی نمی خواهد چه می خواهد
 هلال ابروئی^۲ خورشید، روئی مه جبینی را
 برهمن در ردیف تازه مضمون تازه بریستی^۳
 نهال تازه زیبا تر نماید نوزمینی را

(۱۷)

جوانی بود فصلِ عیش و عهدِ کامرانی ها
 کجا آن فصل و کوآن عیش و کی آن شادمانیها
 دو چشم خون فشانی میکند دور از لب لعلی
 که هنگام تکلم میکند گوهر فشانی ها
 برد افسانه عهدِ شباب از دل غبار غم
 که دل را تازه سازد یادِ ایام جوانیها

-
- ۱- ب: "هر"
 ۲- ا: "ابروی بتی خورشید" — ب: "ابرویت خورشید" ج: "ابروی خورشید"
 ۳- ج: "تازه تریستی"
 ۴- ب: مصرعه اینطور است.
 "جدا زان لعل شیرین دیده گوهر فشان دارم"

بیایک نکته از درسِ محبت خوان^۱ و فارغ شو
 که باشد نکته‌های بیکران در نکته دانیها
 حدیثِ عشق از گفتار و تکرار است^۲ مستغنی
 برهمن در محبت^۳ کفر^۴ باشد قصه خوانیها

(۱۸)

در^۵ تنگنای سینه مده راه کینه را
 از نقش کینه ساده نگهدار سینه را
 با ناکسانِ سنگدلان حسنِ اختلاط
 باشد پروئی سنگ زدن آبگینه را
 افسانه چند بشنوی^۶ از اهلِ روزگار
 از من شنو حکایتِ رازِ شبینه را
 اول قدم ز خویش گزشتن رسید نست
 اینجا ازین جهت نگذارند زینه را
 اشعارِ آبدارِ برهمن چون گوهر است
 پُرکردم از جواهرِ معنی سفینه را

۱- أ: "خوان فارغ" - ب، ج: "خوان و فارغ"

۲- أ: "ایست" - ب، ج: "است"

۳- ج: "از محبت"

۴- ج: "دور"

۵- أ، ب: این غزل ندارد - ج: برگ نمبر ۱۹۴ (الف)

۶- ج: "بشنود"

ردیف الباء

(۱۹)

يك نقطه^۱ زمطلع دیوانم آفتاب
 يك پرتوی^۲ ز شمع شبستانم آفتاب
 گر^۳ در خیالِ روئی تو سردر کشم بجیب
 آید برون ز چاک^۴ گریبانم آفتاب
 کردم شبی^۵ خیالِ تو در دیده میهمان^۶
 ریزد بجائی اشك بدامانم^۷ آفتاب
 از بهر این و آن نکشم منت کسی
 آبِ من آبدیده بس و نانم^۸ آفتاب
 دارد خیالِ رویتو در دیده برهمن
 من ذره حقیرم و مهمانم آفتاب

(۲۰)

همیشه عذر ز لبهائی عذر خواه طلب
 ادب ز دیده و اندازه از نگاه طلب

-
- ۱- ج: "سرمی کشد" بجای "يك نقطه"
 - ۲- ب: "يك پرتو ز شمع" - ج: "دارد فروغ شمع"
 - ۳- أ: برگ نمبر ۱۴ (ب)
 - ۴- ج: "خاك"
 - ۵- ج: "خیال شبی"
 - ۶- ب: "دیده مها"
 - ۷- أ: "گریبانم" در حوض "زدامانم" است - ب، ج: "بدامانم"
 - ۸- أ: "بس نانم" - ب، ج: "بس و نانم"

سراغ راه حقیقت ز مرد عارف کن
 چو پی بره نبری آشنائی^۱ راه طلب
 گذار قافله فیض در شب تا راست
 فروغ^۲ صبح طرب در شب سیاه طلب
 چون آفتاب جهان گشتی و نگشتی سیر
 فراغ^۳ اگر طلبی سایه کلاه طلب
 بهره گردئی عالم کسی بجا نرسد
 بگوشه ز جهان برهمن پناه طلب

ردیف التاء

(۲۱)

هر که دارد هوس عشق نشانی با اوست
 چون گل لاله بدل داغ نهانی با اوست
 در جهان باش و لیکن ز جهان فارغ باش
 هر که فارغ ز جهانست جهانی با اوست
 هر چه گویم بزبان از نگهش^۴ میگویم
 مردم چشم مرا نیز^۵ زبانی با اوست

۱- أ: "آشنا" - ب، ج: "آشنای"

۲- ج: مصرعه اینطور است "فراغ گر طلبی سایه کلاه طلب"

۳- ج: مصرعه اینطور است "فروغ صبح طرب در شب سیاه طلب"

۴- ج: "از نگهش"

۵- ب: "بین"

مرد^۱ را سود و زیان در نظر آید یکسان
 هر که شد در گزو^۲ سود و زیانی^۳ با اوست
 بر همن آنکه دل ما بنگاهی می^۴ برد
 در تماشائی بتان اوست که آنی ها اوست
 (۲۲)

بچشم همت من نشئه و خمار یکیست
 درین چمن بخزان نسبت بهار یکیست
 دلم قرار دران زلف بیقرار گرفت
 قرار گو نبود^۵ در دلم قرار یکیست
 قدم نهاده براه طلب هزارانند^۶
 ولی رسیده بمقصود^۷ از هزار یکیست
 دلم ز جانرود از بلند و پست جهان
 که نزد اهل خرد وضع روزگار یکیست
 باختلاف مبین^۸ بر همن که در ره عشق
 یکیست^۹ قاعده راه و اصل کار یکیست

-
- ۱- أ: برگ نمبر ۱۴ (الف)
 - ۲- أ: "درگرد" - ج: "درگرده"
 - ۳- أ، ب: "سود زیان" - ج: "سود و زیانی"
 - ۴- ب، ج: "ببرد"
 - ۵- أ: "گویند و در دلم" - ب: "گر نبود در دلم" - ج: "گو نبود در دلم"
 - ۶- أ: "هزار آیند" - ب، ج: "هزارانند"
 - ۷- ب، ج: "بمطلوب"
 - ۸- ب: کلمه "مبین" حذف است
 - ۹- أ: "تکیست قاعده راه و اصل کار یکیست"

(۲۳)

خیالِ روئی تو رونقِ فزای حیرانیست
 هوائی زلفِ تو سرمایۀ پریشانیست
 دران مقام که بدکرده پریشان^۱ شو
 علاجِ دردِ کهن^۲ دارویِ پشیمانیست
 بزیرِ رنگِ تعلق سیاه نتوان داشت
 که دل^۳ چون آئینهٔ آفتاب نورانیست
 بعشق هیچمدان شو که غور^۴ این مطلب
 نه در معامله فهمی و مدعا دانیست
 نه نقش^۵ قرعه برهمّ نه فال باید دید
 که هرچه روئی دهد سرنوشتِ پیشانیست

(۲۴)

هوای^۶ فصلِ گل و موسم بهارانست
 گلِ نشاطِ بدامانِ میگسارانست

ب: "تکیست قاعدهٔ راه و اصل کار یکيست"

ج: یکی است فایده راه اصل کار یکيست"

۱- ب، ج: "پشیمان" - أ: "پریشان"

۲- ب، ج: "کهن" - أ: "گهنه"

۳- أ: "دلی" - ب، ج: "دل"

۴- ج: "غیر"

۵- ب: "که"

۶- أ: برگ نمبر ۱۵ (ب)

نه چشم سُرخم^۱ و نه رنگ زرد حیرانم
 که کارِ ماهمه^۲ کارِ سیاهِ کارانست
 ز تارِ زلفِ بآسودگان^۳ مده^۴ بوئی
 که این وظیفهٔ دلہائی بقرار رانست
 بدرد شادم و از^۵ گریه شکوها دارم
 که اشکِ پرده درِ حالِ راز دارانست
 جنونِ عشق برہمن کشد بمستی کار
 که عشق آفتِ احوالِ هوشیارانست

(۲۵)

دارم دلی شکسته ولی موبمودرست
 چاک^۶ آنچنان درو که نسازد رفو درست
 صد جا شکست شیشہ و صدره فتاده جام
 در بزمِ عشق کس نرساند سببِ درست

۱- أ: "سرخم نه" - ب: "برہم ونه" - ج: "سرخم ونی"

۲- أ، ب: "من" - ج: "ما"

۳- أ: "بآسودگان" - ب: "بآزادگان" - ج: "بآسودگان"

۴- ب: "بده"

۵- ب: "زگریه"

۶- أ: "چاک آنچنان درد که فسار د رفو درست"

ب: "چاک آنچنان درو که نسازد رفو درست"

ج: چاکِ درد چنان که نسازد رفو درست"

تا ابروی^۱ کشاده گره برجین زدی
هرگز نیامدم نفس اندر^۲ گلو درست
بر رنگ^۳ من بچشمِ حقارت مکن^۴ نظر
دارد شکسته^۵ رنگی من آبرو درست
باشد^۶ شکسته سر زلف تو برهمن
هرگز بهیچ کس نکند گفتگو درست

(۲۶)

بارخ زلف توام^۷ خوش سحر^۸ و شامی هست
بخیال تو خوش آغازئی و انجامی هست
زلف و خال تو اگر دام^۹ و اگر دانه بود
دل من مرغ^{۱۰} نو آموخته را رامی هست
اضطراب^{۱۱} دو جهان را نشمارد بجوی
هر که را در شکن زلف تو آرامی هست

۱- أ، ج: "تا ز ابروی" - ب: "ما را برو کشد" مصرعه نامکمل است

۲- ب: "در"

۳- ب: "در"

۴- ب، ج: "نظر مکن"

۵- أ: شکسته رنگی - ب: [شکسته رنگ] ج: شکست رنگی

۶- أ: [تا شد] - ب، ج: "باشد"

۷- ج: تو مارا

۸- ج: کلمه "خوش" حذف است

۹- ب: "دگر"

۱۰- أ: "مرغ تو آموخته رای" - ب: "مرغ نو آموخته رامی"

۱۱- أ: برگ نمبره ۱ (الف) ج: [مرغ نو آموخته را رامی]

آتشی^۱ گو که کند سوخته و پخته^۲ جگر
 این کبا بیست نمکسوده ولی خامی هست
 برهمن مرغ دلی گو که گرفتار شود
 ورنه در هر طرفی دانه و هم^۳ دامی هست

(۲۷)

چون^۴ درد عشق رسد خواهش دوا کفر است
 درین معامله اظهار مدعا کفر است
 بگلشنی^۵ که چون سوسن خموش بید بود
 چون عندلیب^۶ دهانی پرا از نوا کفر است
 درین طریق بجز چشم ترمن کن تکلیف
 که طی^۷ مرحله^۸ دوستی بپا کفر است
 ز خاک کوی بتان میشود فروغ^۸ بدر
 علاج دیده عاشق به تو تیا کفر است
 براه عشق قدم نه برهمن از سر صدق
 که رهروان ره عشق را ریا کفر است

-
- ۱- ب: این شعر ندارد
 ۲- أ: "بخیه" - ج: "پخته"
 ۳- ج: "بهر"
 ۴- أ: "چو" - ب: "چون" - ج: این غزل ندارد
 ۵- ب: "بگلشن"
 ۶- ب: "ز عندلیب" - أ: "چو"
 ۷- أ: "مراحل" - ب: "مرحله"
 ۸- أ: "فروع بد سر" - ب: "فراغ پذیر" - "فروغ بدر"

راه^۱ نتواند کسی بر مردم آزاد^۲ بست
 هیچکس نتواند آری ره^۳ بروی با دبست
 از هجوم غم ز لب تا سینه دارم کاروان
 تنگئی جان بردل تنگم ره فریاد بست
 کی گرفتار^۴ محبت میل آزادی کند
 خاصه آن صیدی^۵ که برفتراک^۶ خود صیاد بست
 زلف مشکینش پریشان کرد سنبل را بخاک
 طرّه او صد گره بر طرّه شمشاد بست
 بر^۷ سرآب روان^۸ افکنده^۹ طرح خانه را
 ای برهمن هر که دل در دیربی^{۱۰} بنیاد بست

-
- ۱- أ: "ره" - ب، ج: "راه"
 - ۲- أ: "آزاده" - ب، ج: "آزاد"
 - ۳- أ: "نتواند ره" - ب، ج: "نتواند آری ره"
 - ۴- أ: "گرفتاری" - ب، ج: "گرفتار"
 - ۵- أ: "صید" - ب، ج: "صیدی"
 - ۶- أ: "برفراک" - ب، ج: "فتراک"
 - ۷- أ: برگ نمبر ۱۶ (ب)
 - ۸- ب: "رهروان"
 - ۹- ب، ج: "افگند"
 - ۱۰- أ: "دیربی بنیاد" - ب، ج: "دهر بی بنیاد"

(۲۹)

دل میرود زدست^۱ پروئی که آشناست
 دیوانه شد^۲ بسنبیل موئی که آشناست
 درکام آرزو ندهد جرعه^۳ مراد
 بی مهری^۴ زمانه نجومی^۵ که آشناست
 درنو بهار مغز من آشفته تر شود
 این بوئی نو بهار ببوئی که آشناست
 هر چند پاکشیده روم پیشتر رود
 باز این دل شکسته به کوئی که آشناست
 ما خود غم خمار کشیدیم برهمن
 با^۵ باده طرب بسبوئی که آشناست

(۳۰)

دل بروئی که آشنا شده است
 گه زهر آشنا جدا شده است
 بامن از مدعا مگو که مرا
 مدعا ترک مدعا شده است

۱- أ: "بدوست" - ب، ج: "زدست"

۲- أ، ج: "دیوانه شد بسنبیل" - ب: "دیوانه شد که بسنبیل"

۳- ب: "پی زمانه"

۴- أ: "گوی" - ب: "نجوی" - ج: "بجوی"

۵- أ، ج: "تا" - ب: "با"

بر دلم پا بنه که شیشه دل
 بس که شد صاف رونما شده است
 تاسر زلف او بدست آرد
 دل پریشان تراز صبا شده است
 برهمن بس که خاک راه تو شد^۱
 در تهه^۲ پا چونقش پا شده است

(۳۱)

مر است^۳ دیده که دارد برابر^۴ نیسان دست
 برد^۵ همیشه ز نیرنجهای طوفان دست
 سرش ز حلقه فتراک عشق بیرون باد
 گدای عشق بیالاید^۶ از بسامان دست
 حرام^۷ باد ترا امتحان لذت شوق^۸
 اگر ز در محبت بری بدرمان دست

-
- ۱- أ: "شده است" - در حوض "توشه" است، ب: "بوسده"
 - ۲- ب: "ورنه"
 - ۳- أ: برگ نمبر (الف)
 - ۴- ب: "پریشان"
 - ۵- ج: مصرعه اینطور است، "چو سرز آب بر آرد برد ز طوفان دست"
 - ۶- ج: "بیالاید"
 - ۷- ب: "مرا"
 - ۸- ب، ج: "عشق"

ز شست^۱ و شوی برون صاف کی شود باطن
 بآب توبه بشو بعد ازین ز عصیان دست
 هزار بار برهمن نمود می چاکش
 ولی نیامدم از ضعف تا گریبان دست

(۳۲)

دل بسنبیل^۲ زلف توتا قرار^۳ گرفت
 میان سلسله عشق اعتبار گرفت
 خوش آنکسی که بصحرائی ملک^۴ ناکامی
 ز سیل حادثه آرزو کنار گرفت
 بر آورد^۵ ز گریبان صبح دست مراد
 کسی که دامن شبهای انتظار گرفت
 اگر ز دست شدم^۶ چیست اختیار مرا
 که عشق سرز دواز دستم اختیار گرفت^۷
 ز عشق نام مبر^۸ برهمن که ناسره^۹
 خوش آنکه بر محک امتحان عیار گرفت

۱- ب: "بشست"

۲- ب: "ز سنبیل"

۳- أ: "مرار"

۴- ب: "تحمل"

۵- ج: مصرعه اینطور است، "هرا ز دریچه صبح امید کرد برون"

۶- ج: "روم"

۷- أ: بجای ردیف "گرفت" کلمه "مرا" است

۸- ب: "برهمن مبر"

۹- ب: "پاسره"

(۳۳)

متاع حسن ترا طرفه روز بازار است
 که کس نیافته و عالمی خریدار است
 بگلشن دل ما بگذری^۱ تماشائی
 درین چمن گل خود روئی داغ بسیار است
 بود^۲ ز حلقه مستان برون چو حلقه در
 بدورِ نرگسِ مست تو هر که هوشیار است
 چو عنلیب^۳ که در شاخ سنبل آویزد
 دلم بسلسله زلف^۴ او گرفتار است
 ترا بدیرو حرم شیخ و برهمن^۵ جویند^۶
 بحیرتم که درین پرده این چه اسرار است

(۳۴)

آتشکده سینه ما بر سر جوش است
 تار^۷ مژده دیده ما شعله فروش است

-
- ۱- أ: "بگذرای" -
 - ۲- أ: برگ نمبر ۱۷ (ب)
 - ۳- ج: مصرع اینست، "ندام دانم و نه سنبل و نه ریحان را"
 - ۴- ب: "در"
 - ۵- أ: "شیخ برهمن"
 - ۶- أ، ب، ج: "جوید"
 - ۷- أ: "تاری مژده دیده ما" - ب: "تار مژده بر دیده ما" - ج: "تارمزه"

از مرهمِ راحت نشنیدست^۱ ندائی
 عمریست که داغِ دلِ ما پنبه بگوش است
 درمیکده عشق باندازه خود باش
 خود^۲ مستی^۳ این جرعه باندازه هوش است
 هر نوش که از غیر بود نیش نماید
 هر نیش که از دست تو آید همه نوش است
 از حالِ برهمن چه توان گفت که چونست
 با خونِ جگر ساخته چون غنچه خموش است

(۳۵)

مطلبِ اهل محبت گرمی باز ارنیست
 حرف بسیار راست اما رخصتِ گفتار نیست
 تارِ زلفِ عنبرینش تارِ موئی برده ام^۴
 هر سرِ مو^۵ برتنِ من کمتر از زَنار نیست
 کوتاه اندیشان بروئی بیش^۶ و کم پیچیده اند
 مرد عارف را نظر بر اندک و بسیار نیست
 مستی چشمش کند هوشیار^۷ رامست نگاه
 هیچ کس در دورِ چشمِ مستِ او هشیار نیست

۱- ب: "نشنیده است" ج: "نشنید است"

۲- ب: ج: "چون"

۳- ب: "هستی"

۴- ب: "برده ایم" - ج: "برده ام"

۵- أ: "موی" - ب: "مو" - ج: "برتن من هر سر موئی"

۶- أ: "بیش کم" - ب، ج: "بیش و کم"

۷- ج: "هشیار مست از نگاه"

در خیالِ او برهمَن^۱ و شبهائی فراق
همنشینِ ما بغیر از دیده بیدار نیست

(۳۶)

چرخ^۲ هر جامه که بر قد غریزان میدوخت
کرد آن تازه طرازِ غم حرماں میدوخت
طفلِ اشکم زره شوق بیازی همه شب
لخت^۳ لختِ جگر پاره بمژگان میدوخت
حسرتِ تیز نگاهش نرود از یادم
که دل^۴ هر که شدی پاره به پیکانِ میدوخت
گونگاهی کند امروز بچاکِ جگرم
هر که دیروز مرا چاکِ گریبان میدوخت
برهمَن گشت فدائی غلط اندازئی او
میزدی^۵ تیرنگه بر دل^۶ و بر جان میدوخت

-
- ۱- ب: "تا به شبهائی فراق" - ج: "در خیال آنرو یاد شبهائی فراق"
۲- ا: این غزل ندارد
۳- ج: "دلی هر که که شدی"
۴- ج: "لخت لخت جگر"
۵- ج: "که زدی"
۶- ج: "دل و برجان"

(۳۷)

صهباست^۱ و ابرگوشه^۱ باغی غنیمت است
 بوئی ز برگ گل بدماغی غنیمت است
 پروانه وار در طلب آتش وصال^۲
 افتادگی بیائی چراغی غنیمت است
 گو منزل^۳ مراد زما دور دست باد
 در راه انتظار سراغی غنیمت است
 چون روزگار در گرو^۴ اختیار نیست^۵
 از فکر روزگار فراغی غنیمت است
 با داغ عشق ساز برهمن که چنگاه
 الفت میان پنبه^۱ داغی غنیمت است

(۳۸)

دارم دلی که ترک تمنا گرفته است
 دست نسیم دامن صحرا گرفته است
 بینائی درست طلب کن که آفتاب
 آفاق را بدیده بینا گرفته است

-
- ۱- أ: "صبح است" — ب: "صحبت و ابرگوشه" ج: صهباست ابرگوشه
 ۲- ج: "فصال"
 ۳- أ: کوی مرل" ب، ج: "گو منزل مراد زما"
 ۴- ج: "گروی"
 ۵- ب: "ماست"

هرگز نمی فتد بزمیں طفلِ اشکِ من
مانند موج دامنِ دریا گرفته است
برقامتش نظر مکن^۱ و برکنار باش
زین آتشین بلند که با لا گرفته است
دارد بگوش اهلِ سخن رائی برهمَن
نظم^۲ گهرز عقیدتِ ریا گرفته است

(۳۹)

دستم^۳ همیشه^۴ نسخه سودا نوشته است
خط^۵ تباه چون خط ترسا نوشته است
سامانِ ابرگر طلبی^۶ درمیان کنم
چشم ترم صحیفه بدریا نوشته است
لعل لبش^۷ بیوسه شیرین ادا کند
آن^۸ نسخه شفا که مسیحا نوشته است
باشد دلیلِ عجز بادِ الِ مدعا
این دفترِ سیاه که دانا نوشته است

-
- ۱- ب: "در"
 - ۲- أ: در حوض "نظم" است - ب، ج: "نظم"
 - ۳- أ: برگ نمبر ۱۸ (ب)
 - ۴- ب: "دستم تمام"
 - ۵- ج: مصرعه اینست، "دستور این طریقه سراپا نوشته است"
 - ۶- ج: "اگر"
 - ۷- ب: "لبست"
 - ۸- ج: "این"

گردند گردِ برهمَن از شوقِ قدسیان
گویا سخن ز عالم بالا نوشته ^۱ است

(۴۰)

حاصلِ ایامِ عمرِ ما پشیمانی بس است
عذر خواهِ جرمِ ما تقصیرِ نادانی بس است
جمع کی گردد دلِ آواره صحرائی عشق
مایهٔ جمعیتِ عاشق پریشانی بس است
رازِ دل چون سوسنِ آزاد نتوان کرد فاش
همچو برگِ لاله در دل داغِ پنهانی بس است
طفلِ نو آموزِ اشکم را بشبهائی فراق
بر بیاضِ چهرهٔ عشق گوهر افشانی بس است
برهمَن اندیشهٔ ما ره ^۲ بجائی کی برد
غایتِ اندیشهٔ این راه ^۳ حیرانی بس است

(۴۱)

گرو؛ دل کردم که یار ^۴ مهربانی بوده است
بازبان ^۵ بی زبانی همزبانی بوده است

-
- ۱- أ: "سرشست" - ج: "گرفته"
 - ۲- ب: کلمه "ره" حذف است
 - ۳- ج: "ره"
 - ۴- أ: "کرد" - ب، ج: "گرو"
 - ۵- ج: "یاری"
 - ۶- ج: "بازبانی"

ما زلیخا وار سرگرداں بمصر بیکسی
یوسف ما در میانِ کاروانی بوده است
کرد شبهائی مرا چون زلف معشوقان دراز
داستان^۱ عاشقی خوش داستانی بوده است
در میانِ خاک^۲ و خون افتاده^۳ بر راهش دلم
همچو مرغ نیم بسمل نیم جانی بوده است
در محبت حال می بارد^۴ ز قالِ برهمَن
برهمَن^۵ افسو نگری جادو^۶ بیانی بوده است

(۴۲)

هر طرف جلوۀ و هر لحظه تماشائی هست^۷
میتوان^۸ دید اگر دیده بینائی هست
گوشۀ نیست که بی زمزمه عشق بود
هر طرف معركة و معركة آرائی هست
سرو را گو که دگر جلوه به بستان نکند
که بیاغ^۹ نظرم قامتِ زیبائی هست

-
- ۱- ج: "داستانی"
 - ۲- أ: "خاک خون" - ب، ج: "خاک و خون"
 - ۳- ب: "افتاد"
 - ۴- أ: "بارد" - ب: "نازد" - ج: "بازد"
 - ۵- ب: "ساحری"
 - ۶- ج: "جاودانی"
 - ۷- ب: کلمه "نیست" از حیث ردیف بکار برده است
 - ۸- أ: "میتوان دیدار" - ب: "نتوان دید اگر" - ج: می توان دید اگر
 - ۹- ج: "که مرا در نظر آن"

بهر تسکینِ دل و دیده خونین^۱ جگران
 زیر هر غمزه خون ریز تو ایمائی هست
 وصل^۲ اومی طلبد^۳ برهمن از روئی نیاز
 آرزوئی غلط و خواهش بیجائی هست

(۴۳)

مست عشق تو جز از سرو، دستار نیافت
 بی تو یک زمزمه، در خانه و بازار نیافت
 دل چو خورشید همه عمر جهانگردی کرد
 جائی محفوظ تر از سایه دیوار نیافت
 نو بهار آمد و شد نغمه سرا مرغ چمن
 هیچکس حالت این مرغ گرفتار^۴ نیافت
 دل بسی رفت^۵ ولی کام یکامی^۶ نرسید
 لعل بسیار ولی لعل شکر بار نیافت
 برهمن زنده دلان، شب^۷ بسحرمی آرند^۸
 هیچکس هیچ بجز دیده بیدار نیافت

۱- ب: "خونی"

۲- ا: "وصل آدمی" - ب: "فضل او" - ج: "اوصل او"

۳- ا: "طلبد و برهمن"

۴- ا: "گرفتاری"

۵- ا، ب: "بی" - ج: "ولی"

۶- ا: "و یکام" - ب، ج: "یکامی"

۷- ب: "لب"

۸- ا: "آراند" - ب، ج: "آرند"

(۴۴)

عیش ار نبود^۱ شیونِ ماکس نگرفته است
 گل^۲ گر نبود گلخنِ ما کس نگرفته است
 مانند نسیم از در و دیوار در آیم
 در راه طلبِ دامنِ ما کس نگرفته است
 افروخته بودیم شب از^۳ گریه چراغی^۴
 اما خبر از روغنِ ما کس نگرفته است
 فصلِ گل و ایام خزان آمد و گذشت
 هرگز خبر از گلشنِ ما کس نگرفته است
 مائیم سرو^۵ سایه^۶ دیوار^۷ برهمن
 کنج الم و مسکنِ ما کس نگرفته است

(۴۵)

کاروان یگذشت و به^۸ آن، کی از درائی برنخواست^۹
 عالم گم^{۱۰} گشت و از جائی صدائی برنخواست

-
- ۱- ب: "از دویشتون"
 - ۲- ب: "گرگل"
 - ۳- ب: "شب گریه"
 - ۴- أ: "چرائی" - ب، ج: "چراغی"
 - ۵- ج: "مائیم و سرو"
 - ۶- أ، ب: "سروسایه ج: "سرسایه"
 - ۷- ب: "سایه و دیوار"
 - ۸- أ: "یایکی" - ب، ج: "بانکی"
 - ۹- أ: "برنخواست" - ب، ج: "برنخواست"
 - ۱۰- أ: "عالم" - ب، ج: "عالمی"

چشم تا برهم زخم^۱ انجام شد آغازِ عمر
 طی شد این ره آنچنان^۲ کاو از پای برنخواست
 عاشق^۳ شوریده غم چون^۴ غنچه در دل میخورد
 فصل گل بگذشت و از بلبل نوای برنخواست
 کشت زار و هر کوئی، مزرع بیگانگیست^۵
 از^۶ زمین شور تخم آشنائی برنخواست
 برهمن هرسو با میدی زدم کام مراد
 در جهان تنگ از سوی^۷ صلائی^۸ برنخواست

(۴۶)

بیا که در دل ما بی تو آرزو گره است
 دل شکسته چو زلف تو موبمو گره است
 کجاست محرم رازی که^۹ عقده بکشاید
 . که آه در جگر و ناله^{۱۰} در گلو گره است

-
- ۱- أ: "برهم زدی" - ب: "برهم زنی" ج: "برهم زخم"
 - ۲- ب: "راه سحر کار دانای"
 - ۳- ب: "عاشقی"
 - ۴- ب، ج: "خون"
 - ۵- ب، ج: "بیگانگی است"
 - ۶- ج: "در"
 - ۷- ب: "سبویی"
 - ۸- أ، ب: "از صدای" - ج: "صلائی"
 - ۹- ب، ج: "عقده" - أ: "عقد"
 - ۱۰- ج: "جگری ناله"

زبس که دوختم و پاره ساختم صد بار
 ز چاکِ سینه من درد^۱ دل رفوگره است
 خبر ز تندئی خوئی که یافت حیرانم
 که گل شگفته شد^۲ و باده در سبوگره است
 خیال زلفِ توتا^۳ در دلِ برهمَن ماند
 زسینه تا بزبان راه گفتگو گره است

(۴۷)

شب است ساغر و ساقی و گشتِ مهتابست
 بیارمی که هنوز آفتاب در خوابست
 زبس که موجِ محبت بچشم تر دارم^۴
 سفینه فلك از گریه ام بگردابست
 مرا بصبر تسلی دهند غم خواران
 چگونه صبر پذیرد دلی که بی تابست
 خزان بگرد گل داغ^۵ من نمیگردد
 همیشه این چمن از فیضِ گریه شادابست

۱- أ، ب، ج: "دردل"

۲- ج: "شده باده"

۳- ب: "ما"

۴- ب: "تردارد" - ج: "برادرم"

۵- ب: کلمه "من" حذف است

۶- ب: "از"

حدیثِ عشقِ برهمَن بدل زند ناخن
چه جائی ناله^۱ و چنگ و صدائی مضرا بست

(۴۸)

من و^۲ دل بستگئی روئی چوماهی که تراست
من ژ آشفته‌گی^۳ زلف سیاهی که تراست
نیم بسمل شده^۴ گان بر سرِ ره منتظر اند
قطره آب ازان^۵ تیز نگاهی که تراست
ای دل از سوز جگر دم زدن آسان نبود
ترسم از چرخ برین بگذرد آهی که تراست
مرد همت نه نشیند بره شوق زیای
تکیه^۶ بر کوه زند این پرکاهی^۷ که تراست
گرگناه^۸ تو همین بیکسی و بیگنهیست^۹
بر همهن قابلِ عفو است گناهی که تراست

۱- ا، ب، ج: "ناله چنگ"

۲- ا: "من ز دل بستگی" - ب: "من دولی" - ج: "من و دل بستگی"

۳- ب: "من آشفته‌گی"

۴- ا، ب: "شدگان" - ج: "شده گان"

۵- ج: "ازین"

۶- ج: "طعنه"

۷- ج: "خرکاهی"

۸- ج: "گناهی"

۹- ا: "بیگنه" - ب: "بیکی" - ج: "بی کهنی"

(۴۹)

ازره بی اثرِ عشق خبر نتوان یافت
 راه بسیار توان رفت و اثر نتوان یافت
 چون زند خونِ جگر جوشِ محبت در دل
 محرم راز بجز دیده تر نتوان یافت
 کوی عشقست که گم گشته جهانی دروی
 گوهرِ دل چه توان^۱ کرد اگر نتوان یافت
 دیمیا ئیست قناعت چو در آید^۲ بعمل
 آنچه زین خاک توان یافت ز زر نتوان یافت
 بر همت تا نبود چاشنی لذتِ عشق
 مژده^۳ از لختِ دل و خونِ جگر نتوان یافت

(۵۰)

بتی که لعل لبش شیوه مسیحا داشت
 هزار طرز سخن در سخن با یم^۴ داشت
 اگر چه جانب بیگانه داشت گوشه چشم
 نگاه گوشه ابرو بجانب مادداشت
 فروغ شمع محبت نگر^۵ که شعله شوق
 بجائی هر سرِ مو بر تن^۶ زلیخا داشت

۱- ب: "لو"

۲- ا: "چو در آید" - ب: "چو آمد" - ج: "چو آید"

۳- ج: "خبر"

۴- ب: "به بالا"

۵- ب، ج: "مگر"

۶- ب: "کمتر از"

بضبط گریه بسی دوختم بهم مژگان
 ولی که بند ز خاشاک پیش دریا داشت
 نگاه لطف و کرم^۲ جانب برهمن بود
 عتاب و نازو ستم هر چه داشت با ماداشت
 (۵۱)

عشقبازی میکنی این بازئی طفلانه نیست
 داستان عشق سوز جانست این افسانه نیست
 بزم بی شمع است ورنه با هزاران بال شوق
 برتن موهر سرِ مو کمتر از پروانه نیست
 مستی جام محبت نشئه دیگر دهد^۴
 آنچه میخواهیم ما در ساغر و پیمانه نیست
 خون دل در سینه خوردن رسم مجنون بود و بس
 پاس آداب محبت کار هر دیوانه نیست
 ای برهمن آشنا هستند از روز ازل^۵
 در حقیقت هیچکس از یکدیگر نیگانه نیست
 (۵۲)

رنگ رخ تو آب ده چهره گل است
 زلف کج تو تاب ده شاخ سنبل است

-
- ۱- ب: "به"
 - ۲- أ: "لطف کرم" - ب، ج: "لطف و کرم"
 - ۳- أ، ب: "عتاب ناز" - ج: "عتاب و ناز"
 - ۴- ب: "میدهد"
 - ۵- ج: "مجنونش بود"
 - ۶- أ: "روزی ازل" - ب: "روی ازل" - ج: "زوری ازل"

جمعیتش بخواب پریشان نصیب باد
 آشفته خاطری که گرفتار کاکل است
 برگشته^۱ نگاه تغافل پسند اوست
 چشمی که آشنائی ادای تغافل^۲ است
 صورت^۳ حزین غبار غم از دل برد برون
 ما را همیشه گوش بر آواز بلبل است
 بی جزوره بگل نتوان برد برهم
 هر^۴ جزورا بکار نمودار از آن گل است

(۵۳)

بیاده^۵ هر که بشبهائی ماهتاب نشست
 کلاه کج زدو باماه^۶ و آفتاب نشست
 من از حجاب^۷ ادب غرق انفعال شدم
 شبی^۸ که یار بمن لحظه بی حجاب نشست

-
- ۱- ب: "برگشته"
 - ۲- أ: "تعامل" - ب، ج: "تغافل"
 - ۳- أ: "صورت حزین غبار از دل برون بزد"
 - ب: "صورت جرای غبار غم از دل برد برون"
 - ج: "صورت حزین غم از دل ممکین برون برد"
 - ۴- أ: "هر جزو روز کار نمود آزاں کل است"
 - ب: "بر خیز از در کار نمودار آن کل است"
 - ج: "هر جزورا بکار نمودار آن کل است"
 - ۵- ب: "بیاد"
 - ۶- ب: "ماه و آفتاب" - أ، ج: "ماه آفتاب"
 - ۷- ب: "سحاب"
 - ۸- ج: "که نقش مردم چشم میان آب نشست"

ز گریه باز نماند می چو ابر بهار
 که نقش^۱ مردم چشم میان آب نشست
 رود بجان^۲ معموره^۳ عدم روزی
 کسی دو روز اگر درده^۴ خراب نشست
 ز آب و رنگ جهان چیست بر هم^۵ حاصل
 بماند تشنه لب آنکس که بر سُراب نشست

(۵۴)

تیغ هندی^۶ صنما^۷ غمزه^۸ خونریز بس است
 تیر^۹ مَثْگانِ جفا چونگه^{۱۰} تیز^{۱۱} بس است
 سوئی ما حاجت^{۱۲} شمشیر ستمگاری چیست^{۱۳}
 بتغافل^{۱۴} نگه^{۱۵} مصلحت آمیز بس است
 بگرفتاری^{۱۶} ما سلسله در سلسله چیست
 تار^{۱۷} موئی ز سر زلف دلاویز بس است
 گنج زر گر نبود همت^{۱۸} ما باقی باد

۱- ج: "در آن شبی که بمن یار بیحجاب نشست"

۲- أ: "درد ده" - ب، ج: "درد ده"

۳- ب: "هندوی"

۴- أ، ب: "خمان" - ج: "صنما"

۵- ب: "چونکسی"

۶- أ: "تیز" ب، ج: "تیر"

۷- ب: "ستمگاری بس است"

۸- ب: "نگهی"

۹- ب: "بگرفتاری ما شانه در سینه چیست"

دامنِ پُرگهر و چشمِ گهر ریز^۲ بس است
 برهمنِ سرو درین باغ چه ارزد که مرا
 در نظر جلوه آن قامتِ نوخیز بس است

(۵۵)

نو^۳ بهار آمد بصبحِ بوستان خواهم نشست
 همچو گل شاداب بر آبِ روان خواهم نشست
 هر کجا از سبزه گل مجمعی خواهد شدن
 بی تکلف بلبل آسا در میان خواهم نشست
 هر چه می بینم بچشمِ خویش خوابِ پیش نیست
 فارغ از اندیشه سود و زیان خواهم نشست
 بر زمینِ خاکساری چهره خواهم سود بس
 از غبار آرزو دامن کشان خواهم نشست
 چون نسیم ناتوان خواهم وزیدن برهمن
 در میان حلقه زلف بتان خواهم نشست

(۵۶)

ما را ز فیضِ گریه بهاری بدا منست
 وز^۴ آتشِ نهفته شراری بدا منست

۱- ج: "ماند"

۲- ب: "گهر یار"

۳- ا، ب: این غزل ندارد

۴- ا: "و از آتش" - ب: "در آتش" - ج: "وز آتش"

از^۱ یادگارِ خونِ شهیدانِ ترا^۲ هنوز
 نقشی^۳ بر آستین و نگاریِ بدا منست
 هر قطره که سرزند از دیده بَرم
 با صد فتاده^۴ کیشِ قراری^۵ بدامنست
 از دست^۶ عشقِ میرسم^۷ اینک مرا هنوز
 از راه امتحانِ دوسه خاریِ بدا منست
 صیدِ ضعیف را نکند یاد برهمن
 صیادِ ما که تازه شکاریِ بدامنست

(۵۷)

چه آتشست^۸ که در دیده تر افتاد^۹ است
 که جایی اشکِ بدا مانمِ اخگر افتاد است
 نه جمع گشتِ دلِ من نه زلفِ او هرگز
 که این دونسخه ز شیرازه ابتر افتاد است

۱- ب: "هر"

۲- ج: "مرا"

۳- ب: "نقش"

۴- ب: "فتاد"

۵- أ: "فراری" - ب، ج: "قراری"

۶- أ: "دشت" - ب، ج: "دست"

۷- ج: "میرسد"

۸- أ، ج: "آتشی است" - ب: "آتشست"

۹- أ، ب: "افتاده" - ج: "افتاد"

شدم ز دست اگر میل امتحان داری
 هنوز قطره دُر دی بساغر افتاد است
 ز پندِ ناصح اگر سرگران^۱ شوم چه عجب
 که کار من بحرِ یفانِ دیگر افتاد است
 بر همن از سرِ همت قدم براه^۲ بنه
 که با ر^۳ حق عظیم است و بر سر^۴ افتاد است

(۵۸)

بسکه^۵ طبعم شیوه مهر و وفا دانسته است
 هر کجا بیگانه باشد آشنا دانسته است
 در طریقِ عشق بی کوشش بمطلب میرسد
 هر که ترکِ مدعا را مدعا دانسته است
 زیرِ گردِ شهای گردون هر که دارد آستان
 خویشتن را دانه این آسیا دانسته است
 هر که اسبابِ تعلق را فراهم می کند
 راه تدبیر است در پیش خطا دانسته است
 بر همن دارد سخن نازکتر از طبع بتان
 این همه نازک ادائی از کجا دانسته است

۱- ب، "گرسران"

۲- ب: "برد"

۳- ب: "ناز"

۴- ج: "برسر"

۵- ا، ب: این غزل ندارد

(۵۹)

ز دیده رفتی و شوق^۱ تو در میان^۲ باقیست
 غمی^۳ که بود درین سینه همچنان باقیست
 همیشه گرمئی هنگامه جهان بر خواست
 جهانیان بفنا رفته و جهان باقیست
 بنو بهار و خزان خارِ عشق بلبل را
 بیادگارِ محبت در آشیان باقیست
 هزار بار درآمد^۴ دلم بکوره عشق^۵
 دگر بشورش اگر جائی امتحان باقیست
 حدیثِ عشق بر همن بصر نمی آید
 هزار نسخه نوشتند^۶ و پیش از ان باقیست

(۶۰)

مرا ز زلفِ دلآویز^۷ تار^۸ موکافیست
 تبسمئی^۹ لب یارِ تند خوکافیست

-
- ۱- ج: "نام"
 ۲- ج: "برزبان"
 ۳- أ: "غم" - ب، ج: "غمی"
 ۴- ب: "رد راه"
 ۵- أ، ب، ج: "بشورش" - أ: در حوض "بسوزش" هم درج است
 ۶- أ: "نوشتند و پیشی"
 ب، ج: "نوشتند پیش"
 ۷- ج: "دل او"
 ۸- أ، ج: "تار مور" - ب: "یار مور"
 ۹- ب: "بتسمی که لب"

اگر^۱ ز دیده رود آب دیده منت دار
 که آب چشم تو از بهر آبرو کافیت
 بگلشن^۲ ار بگذارند بلبان سهلست^۳
 مرا ز دور تماشائی رنگ و بو کافیت
 براه^۴ عشق قدم نه که در طریق سلوک
 بسوئی منزل مقصود جستجو کافیت
 ز اعتقاد برهمن اگر نشان خواهند
 بجبهه صندل و زنار در گلو کافیت

(۶۱)

تشنه زخم تو آب از دم خنجر برداشت
 زخم بر زخم پئی لذت دیگر برداشت
 کشته تیغ ترا رتبه دیگر افزود
 نیم بسمل شد و زخم^۵ تو مکرر^۶ برداشت
 هر که نوش لب لعل تو بیادش آمد
 گشت سیراب و دل از چشمه^۷ کوثر برداشت

-
- ۱- ج: "وگر"
 ۲- ب: "از"
 ۳- ب: "سنت"
 ۴- ب: این شعر نیست
 ۵- ج: "شده زخمی"
 ۶- ب: "تونگر"
 ۷- أ، ب: "ار" - ج: "از"

ساقی بزم محبت بسبکدستی ناز^۱
 نقد هوش از دل ما برد چو ساغر برداشت
 تا کند تاب^۲ ده صندل پیشانی خویش
 برهن^۳ خاک سر کوی تو بر سر برداشت

(۶۲)

تاب دل میبرد^۴ آن جلوه روئی که تراست
 عقل برهن زند آن پیش موئی که تراست
 چرخ پیوسته بود سنگ حوادث در دست
 عاقبت بشکند این کهنه بسوئی که تراست
 لذت چاک گریبان نتوان گفت بکس
 دل^۵ بیحوصلگیهاست ز خوئی^۶ که تراست
 از دل ما که دهد یاد که در یاد تونیست
 برهن کیست^۷ که دیوانه چون مجنون بشود
 عالمی میروند^۸ از هوش ز بوئی که تراست

۱- ج: "یار"

۲- ب: "آب"

۳- ب: "برهن گشت خاک کوی تو ز سر برداشت"

۴- ب: "میروند"

۵- ج: "دل"

۶- ب، ج: "رفوی"

۷- ب: "گشت"

۸- ب: "میبرد"

(۶۳)

رخِ تو رونقِ هنگامهٔ بهار شکست
 خیالِ نشئهٔ لعلِ لبِت خمار شکست
 شکسته^۱ زلفِ تو در هر شکن به بیچش و تاب^۲
 دلِ شکسته دلا نرا هزار بار شکست
 خیالِ روئی کسی جلوه کرد چون خورشید
 غرورِ ظلمتِ شبهائی انتظار شکست
 جریده رو که ره افتادگانِ کثرت را
 همیشه کشتئی امید بر کنار شکست
 بهم شکست دلِ خسته برهمن را
 بامتحان چو سرِ زلف ببقرار شکست

(۶۴)

باید بیاض دیده بخونِ جگر نوشت
 صد^۳ بار محو کرد و مکرر ز سر نوشت
 اکنون چگونه محو توان کرد آنچه بود^۴
 استادِ ما بتختهٔ ما پیشتر نوشت

۱- ا: "شکست" - ب، ج: "شکست"

۲- ا، ب: "بیچش و تاب"

ج: "بیچش و تاب"

۳- ج: "هر بار"

۴- ب، ج: "کانه"

طفلِ دلم ز بهر تماشائی نو بهار
پیغامِ لختِ سینه بمژگانِ تر نوشت
بر هر چه شد نوشته^۱ توان بود شادمان
دیگر چه اختیار^۲ چونتوان ز سر نوشت
ما نورسانِ هیچمدانیم برهمَن
هر کس قلم گرفت، زما خوبتر نوشت

(۶۵)

بر آتشِ غم تو دلم چون^۳ کباب سوخت
وز^۴ اشک گرم مردم چشمم در آب سوخت
بر روئی آفتاب کجا پرده جا کند
تا چهره بر افروخته حدّ نقاب سوخت
دارم^۵ دل شکسته که بر آتشِ فراق
چون^۶ مو^۷ بروئی شعله بصد پیچ^۸ و تاب سوخت
آن آتشِ نهفته که در سینه داشتم

۱- ب: "نوشت"

۲- ج: "احتیاج"

۳- ب: "را"

۴- ب: "در"

ج: "چون موی بروی شعله بصد پیچ و تاب سوخت"

۵- ج: "دلی"

۶- ج: "در اشک گرم مردم چشمم در آب سوخت"

۷- ب: "موی"

۸- ب: "پیچ تاب"

چندان بلند شد که دلِ آفتاب سوخت
گفتی سخن به برهمن از لعلِ آتشین
ناگفته يك حديث زبان در جواب سوخت

(۶۶)

دل میرود ز دست، ادای^۱ خرام کیست
در باغ حسن سرو، بخوبی غلام کیست
چشم تو سرگران گذرد^۲ از سرم^۳ نیاز
آن آهوئی رمیده ندانم که رام کیست
هرگز بکام کس ندهد جرعه^۴ مراد
این دور روزگار ندانم بکام کیست
دارم خمار^۵ و خون جگر جوش میزند
این^۶ جرعه^۷ نشاط ندانم بجام^۸ کیست
گفتی بتازگنی غزل^۹ تازه برهمن
این طرح تازه طرز^{۱۰} و کدام^{۱۱} و کلام کیست

۱- ب: "حرام"

۲- ب: "کند"

۳- ب: "و از سرم نیاز" - ج: "از برم نیاز"

۴- ج: "خمار و خون" - ا، ب: "خمار خون"

۵- ا: "ته" - ب: "نه" - ج: "این"

۶- ب: "بکام"

۷- ج: "غزلی"

۸- ا، ب، ج: "طرز کدام"

۹- ج: "کدام کلام"

(۶۷)

گر ترا از دهن^۱ تنگ نمکدانی هست^۲
 لخت لخت جگر سوخته بریانی هست^۳
 چاک کن جامه جانرا که نیرزد بجوی^۴
 هر کرا^۵ پاره درین شهر گریبانی هست^۶
 میدهد پیرمغان^۷ جام می و میگوید
 با ادب^۸ باش که پیمانه و پیمانی هست^۹
 قطره اشک ز دل کوه غم آرد^{۱۰} بیرون
 چه غم از کوه غم از^{۱۱} دیده گریانی^{۱۲} هست
 حاصل گرمئی عشقست برهمن که ترا
 دل آتش زده و سینه بریانی هست^{۱۳}

۱- ج: "تنگ دهن"

۲- ب: "نیست"

۳- ب: "کیست"

۴- ب: "بجوی" حذف است

۵- ب: "هر که را"

۶- ب: "نیست"

۷- ب: "پرمغان" - ج: "مرمغان"

۸- ا، ب، ج: "بادب"

۹- ب: "نیست"

۱۰- ب: "از"

۱۱- ب: "که"

۱۲- ب، ج: "گریبانی"

۱۳- ب: "نیست"

بدل خیالِ رخِ یار بستن آسان نیست
 نظر بوعده^۱ دیدار بستن آسان نیست
 بده ز خونِ جگر خونبھائی بلبل را
 کہ گل بگوشهٔ دستار بستن آسان نیست
 منم کہ با مژہ^۲ ہا بستم اشکِ اخگر ریز^۳
 و گرنہ شعلہ باین تار^۴ بستن آسان نیست
 بیار پاکٹی دامان^۵ و صافٹی باطن
 کمر بخدمتِ زنار بستن آسان نیست
 برہمن از عملِ نیک زاد رہ باید^۶
 بسوئی ملک^۷ عدم بار^۸ بستن آسان نیست

-
- ۱- أ "بواعدہ" - ب، ج: "بوعده"
 - ۲- أ "مژہا" - ب، ج: "مژہ ہا"
 - ۳- أ: "احکر" - ب: این کلمہ ندارد - ج: "اخگر ریز"
 - ۴- ب: "پائی یار"
 - ۵- ب: "دلہا"
 - ۶- أ، ب: "باشد" - ج: "باید"
 - ۷- ج: "کہ در طریق"
 - ۸- أ: "یار" - ب، ج: "بار"

(۶۹)

هر کجا صید^۱ یست در دام محبت^۲ رام تست
 هر دلی آسودگی^۳ خواهد مقامش دام تست
 در دیار لطفِ عامت هیچکس محروم نیست
 هر که می بینی نگاهِ جمله بر انعام^۴ تست
 ای دلِ شوریده آسان گیر کارِ روزگار
 کارِ تونا پخته^۵ از اندیشهائی خام^۶ تست
 مردم آزاد از سود و زیان آسوده اند
 حاصلِ عمر گرامی یکدم آرام تست
 برهمّ بی سعی نتوان دست بر مطلوب یافت
 از توتا سرحدّ مطلب جنبشِ یک گام تست

(۷۰)

هر که پیش از صجدم با ساغرو^۷ صهبانشست
 سرفراز^۸ روزگار^۹ خویش چون مینا نشست

-
- ۱- ج "صید است"
 - ۲- ب: "دام"
 - ۳- ا، ب، ج: "کاسودگی"
 - ۴- ب: "بر انعام تست" حذف است
 - ۵- ا: "کار توتا پچه ار" ب: "کار نوما بخته از، ج: "کار تونا یخته از"
 - ۶- ب: "جام"
 - ۷- ا: "ساغر صهبا" ب: "صهبا نشست" حذف است - ج "ساغرو صهبا"
 - ۸- ا، ب: "سرافراز" - ج: "سرفراز"
 - ۹- ب: "روزگاری"

خلوت آن باشد که در کثرت بدست آید^۱ مرا
 مرد دانا در میانِ عالمی^۲ تنها نشست
 هرنوایی گزبانِ مرغِ نو آموز خاست
 همچو پیکانِ محبت در دلِ دانا نشست
 عاقبت از منزل مقصود می یا بد نشان
 هر که در راهِ محبت همچو نقشِ پا نشست
 لازم آید^۳ بر سیرِ ما خدمتِ بت بر هم
 محو کی گردد هر آن نقشی که در دلها نشست

(۷۱)

دل^۴ پئی آن نرگسِ جا دوا دائی رفته است
 در پئی صد آفت و چندین بلائی رفته است
 دل نمی بینم بجائی خود نمیدانم کجا ست
 این قدر دانم که از جائی بجائی^۵ رفته است
 چشم اگر بینا بود هرگز نگردد^۶ ره غلط
 مردِ عارف از پئی يك نقشِ پائی رفته است

۱- أ، ب: "أفتد" - ج: "آید"

۲- ب، ج: "عالم"

۳- أ، ب: "آمد" - ج: "آید"

۴- ب: این شعر نیست

۵- أ: "کای" - ب، ج: "بجای"

۶- ب: "نکرد"

با صبا گرازِ دل گفتیم^۱ عیبِ مامکن
 در میانِ آشنائی ماجرائی رفته است
 ما برهمَن هر چه^۲ بد کردیم بد^۳ دانسته ایم
 عذر مخیو اهیم گراز^۴ ما خطائی رفته است

(۷۲)

کدام دل که زیان دیده تمنا نیست
 کدام دیده که خون گشته تماشا نیست
 ز گفت و گوئی جهان لب به بندو^۵ فارغ باش
 که کار ما و تو در حلّ این معما نیست
 خرد براه تو بسیار رفت و کار بسا^۶ خت
 که این معامله در اختیار دانا نیست
 براه عشق بجائی نمیرسد هرگز
 کسی که سوده^۷ تراز نقش در ته پانیست
 ز اهل درد برهمَن کسی نمی پرسد
 گناه میکشئی^۸ ماز جانبِ مانیت

۱- أ: "گفتم" - ب، ج: "گفتیم"

۲- ج: "گرچه"

۳- ب: "مردا سه ایم"

۴- أ، ج: "اگر از" - ب: "که در"

۵- أ، ب، ج: "لب به بند فارغ باش"

۶- ج: "نساخت"

۷- ج: "سود تر"

۸- أ، ب: "بیکسی" - ج: "میکشی"

(۷۳)

صحبت جمع بهم چرخ کجا آرد راست
 کار مابر سر زلف تو خدا^۱ آرد راست
 نقش زلف تو بما ختسه دلان کنج نبشت^۲
 بَیراین^۳ رشته مگر باد صبا آرد راست
 جلوۀ سرو قدش میبرد از دل آرام^۴
 قامت اوست که صدگونه بلا آرد راست
 آن کهن خرقة که در سلسله مجنون ماند
 سز^۵ داز عشق تو بر قامت ما آرد راست
 بر همن حاصل تد بیر تو باشد معلوم
 کریم اوست که تد بیر خطا آرد راست

(۷۴)

سر بگردون برده ای سرو آزادی تراست^۶
 راستی^۷ راجمله شاگردند استادی تراست

-
- ۱- ب: "صدا"
 - ۲- ب: "کنج نشست"
 - ۳- ب: "براین"
 - ۴- ب: "ار دلدارم"
 - ۵- ب: "سردار"
 - ۶- ب: "ترست"
 - ۷- ب: "ای"

از محبت دل شود معمور^۱ خون^۲ گردد خراب
 ای دل شوریده ویران شوکه آبادی تراست
 در جگر کاوی^۳ بناخن گشته^۴ ای دل غلم
 لاف شیرین کارئ خودزن که فریادی تراست
 در گریبان چاکها چون غنچه دار ندا^۵ هل دل
 گر بلند تهائی غم خور^۶ ده شادی تراست
 ای بر همن جلوه دار دهر طرف صید^۷ مراد
 عزم صیدی تازه^۸ فرما^۹ که صیادی تراست
 (۷۵)

با خیال^۹ روی او در دیده^{۱۰} جای خواب نیست^{۱۱}
 حاصل چشم بغیر از^{۱۲} قطره خونتاب^{۱۳} نیست

-
- ۱- ج: "معموره"
 - ۲- ا، ج: "چون" - ب: "خون"
 - ۳- ا: "جگر کاوی" - ب: "جگر کاری" - ج: "جگر کاندی"
 - ۴- ب: "کیرای دل علم" - ج: "گشسته ایدل علم"
 - ۵- ا: "دارد" - ب، ج: "دارند"
 - ۶- ج: "دل"
 - ۷- ب: "آزاد"
 - ۸- ب: "عزم صیدا تازه فترک صیادی تراست" - ج: "فرمای"
 - ۹- ج: این غزل ندارد
 - ۱۰- ب: "دیده"
 - ۱۱- ب: "خراب"
 - ۱۲- ا، ج: "بغر" - ب: "بغیر"
 - ۱۳- ب: "خونتاب"

بردلِ مجروح ناخن زن که در بزمِ فراق
 احتیاج سازو^۱ چنگ و نالهٔ مضراب نیست
 هر قدر خواهی ببر دلهائی مشتاقان بناز
 این متاعِ رائیگان در شهر ماکمیا بنیست
 در میانِ هر شکنجش^۲ بیدلان افتاده اند
 زلفِ خود را تاب^۳ کمترده که مارا^۴ تاب نیست
 راهِ عشقست و برهمن با مغیلان ساختن
 پهلوی^۵ ما آشنائی بسترِ سنجاب نیست

(۷۶)

من^۶ و سودائی خیال خط و خالی که تراست
 من و دیوانگئی حسن جمالی^۷ که تراست
 دل برد قامتِ زیبا^۸ ئیتوای سرو روان
 رونقِ گلشنِ عشق است نهانی که تراست

-
- ۱- أ، ب، ج: "ساز چنگ"
 - ۲- أ: "هربتك" در حوض "شکنجش" هم نوشته است
ب: "سچکشن"
 - ۳- أ: "ماب" - ب: "تاب"
 - ۴- أ: "پاب" - ب: "تاب"
 - ۵- أ: "پهلو" - ب: "پهلوی"
 - ۶- ج: این غزل ندارد
 - ۷- ب: "حسن و جمالی"
 - ۸- ب: "دل برد قامت زیبا" تا اینجا مصرعه نامکمل است

ای دل از دوست بجز دوست طلب نتوان کرد
 کفر محض است بجز^۱ دوست سوالی که تراست
 گر شوی^۲ در پی تدبیر صفائی باطن^۳
 همچو آئنه شود صاف سفالی که تراست
 بر همن میشود آسان بر ضا^۴ تسلیم
 این همه درره^۵ تدبیر محالی^۶ که تراست

(۷۷)

دل شگفته ببوئی دماغ پرور اوست
 قرار من^۷ همه از جلو^۸ مکرر اوست
 خوش آنکه باتو نشینم بیک نفس به نشاط
 که هر که باتو نشیند نشاط در بر اوست
 چرا چو غنچه شود تنگدل درین^۹ بستان
 کسی^{۱۰} که همچو گل تازه می بساغر اوست
 سرش بگنبد گردون فرو نمی آید
 کسی^{۱۱} که از خس و خاشاک راه بستر اوست

۱- ب: "بر دوست" - أ: "[بجز از دوست]"

۲- ب: "توئی"

۳- ب: "بر ضیاء تسلیم"

۴- ب: "اندیشه و تدبیر"

۵- أ: "بحالی" - ب: "محالی"

۶- ب: "ش"

۷- ب: "کسی که از خس و خاشاک راه بستر اوست"

۸- ب: "کسی که همچو گل تازه می بساغر اوست"

برآهمن از همه سوی وز دنسیم شمال
خوش آنکسی که نسیم شمال^۱ رهبر اوست

(۷۸)

حساب عمر بتد بیرنا صواب گذشت
فغان که عمر گرامی باین حساب گذشت
ز جلو^۲ غلط روزگار دانستم
که پای^۳ تشنه لبی چند بر سراب گذشت
دمی^۴ ز خواب گران میتوان شدن بیدار
و گرنه^۵ تازدو چشم آفتاب گذشت
ز دیروز و^۶ چه حاصل چون^۷ عمر در گزراست
فغان که دیر بدست آمد و شتاب گذشت
زموج حادثه بیرون^۸ نیافتم بکنار^۹
بروی آب روان عمر چون حباب گذشت

۱- ب: "شمالی" حذف است

۲- ب: "نه حلوه"

۳- أ: "که پای تشنه چند مر سراب کدست"

ب: "که پای بسته لبی بر سر سراب گذشت"

ج: "که پای تشنه لبی چند بر ساب کز شست"

۴- ب: این شعر نیست

۵- أ: "واکرنه" - ج: "و گرنه"

۶- "ز دیروز و" - ج: "ز دیروز"

۷- أ: "چه" - ب، ج: "چو"

۸- ب: "برون"

۹- أ: "کنار" - ب: "بکنار"

شبی^۱ خیالِ سرِ زلفِ او گذشت بدل
تمام عمر چو زلفم به پیچ^۲ و تاب گذشت
بر همین این غزل تازه را دگر نمک است^۳
مگر خیالِ لبش بر دلِ کباب گذشت

(۷۹)

پُر از حدیثِ گنه نامه سیاه منست
گنه زهر که بود داخل گناه منست
ز ترکِ هر دو جهان میدهد ز دور نشان
همین دو پاره ترکی که در کلاه منست
بجنبشِ قدمی طی کنم بآسانی
بلند و پست جهان را که پیش راه منست
اگرز سینه کشم آه آسمان سوزد
نهفته آتشِ دیری نه زیر آه منست
بر همین از نظرم^۴ رازِ چرخ مخفی نیست
که هر چه هست در آئینه^۵ نگاه منست^۶

۱- ج: این شعر نیست

۲- أ: "پیچ تاب" - ب: "پیچ و تاب"

۳- أ: "نمکی" - ب: "نمکیست" - ج: "نمک است"

۴- ب: "نظر"

۵- ب: "این"

۶- ج: "من است"

(۸۰)

تا کرد راه عشق بسیمائی^۱ مانشت
 در دیده خال می‌کده چون تو تیا نشست
 فارغ نشست دل زالمهائی^۲ روزگار
 پیکان^۳ تمام در جگر آشنا نشست
 تیرِ کرشمه بر دل بیگانه زدولی
 تايك^۴ دو کام دور تراز مدعا نشست
 بوئی نیافت دل زچمن ورنه بارها^۵
 بردامن نسیم بدوش^۶ صبا نشست
 نظاره کن که بر سر کوئیتوبر همین
 محتاج يك کرشمه جادو ادا نشست

(۸۱)

کفری^۷ رشته زنا رنمی آید^۸ راست
 کار کن کار که گفتار نمی آید راست

۱- أ: "پسمایی" - ب، ج: "بسیمائی"

۲- ب، ج: "املهائی"

۳- ب، ج: "تايك دو کام دور تراز مدعا نشست"

۴- ب، ج: "پیکان تمام در جگر آشنا نشست"

۵- ب: "یارها"

۶- ب، ج: "نسیم و بدوش"

۷- ج: "کار"

۸- ب: "آمد"

سیرِ باطن^۱ دگرو عالمِ ظاهر دگراست
 سخنِ خانه به بازار^۲ نمی آید راست
 منزلِ عشق دراز است سراز خواب برآر
 کاربی دیده بیدار نمی آید راست
 پند^۳ نا صح نکند در دلِ عاشق اثری
 مست را صحبتِ هشیار نمی آید راست
 برهمین شیشه دل سخت نزاکت دارد
 چون شکستند دگربار نمی آید راست

(۸۲)

دنیا بچشمِ اهلِ نظر جز سُراب نیست
 آبادیِ زمانه بغیر از خراب نیست
 هر گز شبیم بمطلعِ صبحی نمیرسد
 گوئی بشهرِ تیره دلان آفتاب نیست
 در فصلِ گل چون جوش زند لاله در چمن
 افسرده آن دلی که^۴ در آتش کباب نیست
 مارانظر بذره لطفِ عمیم تست^۵
 از کرده گر حساب نخواهی جواب نیست

۱- ب: "میروود باطن دیگر د عالم طاهر است"

۲- ب: "بیازار"

۳- ب: این شعر نیست

۴- ب، ج: "بر"

۵- ج: "اوست"

تاروز واپسینست^۱ برهمن امیدوار
 گرسؤی توبه دیر بیاید^۲ عتاب نیست

(۸۳)

این چه شورِیست که در کوچه^۳ و بازارِ یکیست
 وین چه سرِیست^۴ که در اندک^۵ و بسیارِ یکیست
 کافرِ مگر سرِ موئی بتفاوت گویم^۶
 رشته زلف تو بارشته ز ناریکیست
 لعل را بالِ لعلِ تو چه نسبت باشد
 لعل بسیارِ ولی لعلِ شکر بارِ یکیست
 پردلی^۷ رانه هوائِ سر زلفش باشد
 مرغ بسیارِ ولی مرغِ گرفتاریکیست
 برهمن دفترِ ایام و رقه‌ها دارد
 کارکن آمده^۸ بسیارِ ولی کاریکیست

۱- ا، ب، ج: "واپسین است"

۲- ب: "نیاید"

۳- ا: "کوچه بازار" - ب، ج: "کوشه و بازار"

۴- ا: "سرزیست" - ب، ج: "سرِیست"

۵- ا: "اندک بسیار" - ب، ج: "اندک و بسیار"

۶- ا: "باشم" در حوض "گوتم" - ب، ج: "گوتم"

۷- ب: "دا"

۸- ب: "آمد"

(۸۴)

این همه^۱ عالم فانیست دروزنده یکست^۲
 نقش بیسار ولی دیده بیننده یکست
 هر صدف گوهر و هر بحر خروشی دارد
 پیش ارباب نظر عاقل و^۳ دیوانه یکست
 آتش^۴ عشق چون^۵ افروخت همه یکسانند
 حُسن چون جلوه کند وال^۶ و فرزانه یکست
 تو بصد^۷ رنگ بیا^۸، شیوه ما سوختن است
 شمع بسیار ولی مشرب^۹ و پروانه یکست
 بر همین^{۱۰} گرچه جهان پُر بود از افسانه
 لیک کوشی که بود قابل افسانه یکست

-
- ۱- ج: کلمه "همه" حذف است
 - ۲- ج: "یکی است" بحیثیت ردیف درین غزل بکار برده اند
 - ۳- أ: "عاقل دیوانه" - ب: "کوهس مانند" - ج: "گوهر تا بنده"
 - ۴- ج: این شعر نیست
 - ۵- أ، ب: "چو"
 - ۶- ب: "واله فرزانه"
 - ۷- ج: این شعر ندارد
 - ۸- أ: "برا" - ب: "بره"
 - ۹- أ، ب: "مشرب پروانه"
 - ۱۰- ج: "هر که آمد ز جهان گذر آن خواهد رفت
 بر همین آنکه بود باقی و پاینده یکیست"

بانئی^۱ خانه معموره ویرانه یکیست^۲
 خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکیست
 دوسه^۳ روزی بجهان جلوه کنان باید بود
 نزد ارباب خرد^۴ رفته و آینده یکیست
 عیب^۵ کم گیر اگر اهل خطا بسیارند^۶
 این همه قابل عفوند^۷ چو بخشنده یکیست
 چون^۸ سراز رشته توحید برآرند همه
 پیش ارباب نظر عاقل و دیوانه یکیست
 هر که آمد^۹ ز جهان گذر آن خواهد رفت
 برهمن آنکه بود باقی و پائنده یکیست

۱- ا: این شعر ندارد، ب: مصرعه اول ایشست

”نانئی خانه و بتخانه و میخانه یکیست

ج: ”بانئی خانه معموره صاحب هر خانه یکیست“

۲- ج: ایکی است،

۳- (الف): این شعر ندارد

(ب): ا: این شعر نیست

۴- ب: ”نظر“ - ج: ”خیزد“

۵- ا: این شعر نیست

۶- ب: ”بسیارن“ - ج: ”بسیارند“

۷- ب، ج: ”عفواند“

۸- ا: هر حدف گوهر و هر بحر خروش دارد

پیش ارباب نظر عاقل و دیوانه یکست

۹- ا: این شعر نیست

(۸۶)

شوریده خاطری که دل از خویش وا گرفت
 دست نسیم و دامنِ باد صبا گرفت
 یکقطره در بساط سر انجام خود نداشت
 سامانِ گریه ابرزدامانِ ما گرفت
 یکذره بهر دیده خورشید کی دهد
 چشمِ غبارِ کُیتو چون توتیا گرفت
 چون دانه عاقبت خبر از حالِ خود نیافت
 هرکس که خانه در ته این آسیا گرفت
 چون خالِ سوده بر سرِ راه تو برهم
 پائی تو رفته رفته چون رنگ^۱ حنا گرفت

(۸۷)

نگه از^۲ دور بران روئی چون^۳ ماهی کافست
 بر رخِ ماهِ تو از دور نگاهی کافست
 در شبِ هجر سرا سیمگئی حال مرا
 طرزِ آشفتگی زلفِ سیاهی کافست
 خرمنِ هوش و خرد بر سرهم ریخته اند
 زاتش عشق اگر دم زند آهی کافست

۱- ج: "برنگِ جِنا"

۲- ج: "آرزوی"

۳- ج: "چو"

درمقامی که سبکدوش توانرفته براه
 کوه زرگر شود يك سپهر کاهی کا فیست
 برهمن در برماتنگ بود خلقت چرخ
 بر سر همت ما بار کلاهی کا فیست

(۸۸)

من عاشقم مرا بهوس احتیاج نیست
 مرغ رمیده را بقفس احتیاج نیست
 در راه عشق یکقدم از خویش پیش باش
 شوریده را صدائی جرس احتیاج نیست
 هرگز نظر به جیفه^۱ دنیا نیفکنیم^۲
 شهباز را دنبال^۳ مگس احتیاج نیست
 در گوشه خمول چون عنقا فتاده ایم^۴
 دیگر مرا بصحبت^۵ کس احتیاج نیست
 گرسوئی مانند برهمن از و مرنج
 گل را با شناختی خس احتیاج نیست

۱- أ، ج: "حیفه" - ب: "جیفه"

۲- ب: "نیفکنم" ج: "نه افکنم"

۳- أ، ج: "بدبال" - ب: "دنبال"

۴- ج: افتاده ام،

۵- ج: "نصیحت"

(۸۹)

ما را بکارهائی جهان احتیاج نیست
 آزاده^۱ را بسود و^۲ زیان احتیاج نیست
 چشم هزار^۳ چشمه زمزگان دهد برون
 باغ مرا با^۴ روان احتیاج نیست
 رمزیست در میان دل و ما جرائی عشق
 تقریر شوق را بزبان احتیاج نیست
 ما سبزه فتاده^۵ راه^۶ محبتیم^۷
 ما را بنو بهار و خزان احتیاج نیست
 ما^۸ جرعه کش شدیم برهن ز جام^۹ عشق
 ما را دگر به پیرمغان احتیاج نیست

(۹۰)

سنبل شنیده^۱ ام که بآن کاکل آشناست
 زانرو دلم بسلسله^۲ سنبل آشناست

-
- ۱- ب: "آزاد"
 - ۲- ج: "لبوی زیان"
 - ۳- ب: "چشم هزار خمسه زرگان دهد سردن"
 - ۴- ج: "براه"
 - ۵- ب: "محبت ام"
 - ۶- ا، ب: "تا" - ج: "ما"
 - ۷- ب: "براه عشق"
 - ۸- ج: "شنیده"
 - ۹- ب: بسنبله

از ناله^۱ گرد می نشکبید عجب مدار
 شوریده بلبل^۲ که بروئی گل آشناست
 مارا خیالِ نشئه^۳ لعلِ لب^۴ بس است
 سوزد دماغ هر که ببوئی گل آشناست
 از جزو تا بعالم^۵ کل یک نگه کند
 آن چشم دور بین بجزو^۶ گل آشناست
 در سینه جز هوای وطن نیست برهن
 هر چند دل بزمزمه کابل^۷ آشناست

(۹۱)

اول بنای توبه گریان^۸ ندامتست
 وانکه^۹ نهادنِ قدم استقامت است
 شد آفتاب جلوه فروزان^{۱۰} و ما بخواب
 هر روز ما نمونه روز قیامت است

-
- ۱- ج: "ازماکه"
 - ۲- ا، ب: "بلبل" - ج: "بلبلی"
 - ۳- ا، ب، ج: "نشئه" -
 - ۴- ج: "لبش"
 - ۵- ج: "ما"
 - ۶- ب: "دور بین که بجز"
 - ۷- ب: "کابل" - ا، ج: "کاکل"
 - ۸- ا، ب: "گرتیان" - ج: "بگریبان"
 - ۹- ا: "ونکه" - ب: "وانکه چشم" - ج: "وانکه"
 - ۱۰- ب: "دوران"

بارد همیشه سنگِ حوادثِ بروزگار
 دانا نشسته بر سرِ راهِ سلامت است
 کاری که هیچکس نکند کرد اختیار
 عاشق خمیده^۱ در تهه^۲ بار^۳ ملامت است
 هر قَدْ برهن همه راست^۴ آمد و درست
 از خرقه تا بجامه^۵ ندانم چه قامتست

(۹۲)

دنیا^۶ تمام خوابِ پریشانی من است
 این^۷ روز و شب تصوّر حیرانی من است
 دانا کند معالجه^۸ حالِ خویشتن
 بیماریم ز علتِ نادانی من است
 بر سر^۹ زمین که می نگرم سجده می کنم
 خاکِ نیازِ صندلِ پیشانی من است
 در بوستانِ عشق برهن فسانه گوست
 مطرب ترانه سازِ غزل خوانی من است

۱- أ: "خمیده" - ب، ج: "خمیده"

۲- أ: "باز" - ب، ج: "بار"

۳- ج: "چيست"

۴- أ: "بجام" - ب، ج: "بجامه"

۵- أ، ب: این غزل ندارد

۶- ج: "وین"

۷- ج: "بر چهره" هم است

(۹۳)

نو^۱ بهار آمد چون بلبل با نوا بایدنشست
هر کجا خواهد نشیند با صبا باید نشست
بارها بوئی ریا آمد ز نقشِ بوریا
برزمیس ما نند نقشِ بوریا بایدنشست
ای غبارِ کوئی یار از چشمِ ما بیرون مرو
در میانِ چشمِ ما چون توتیا باید نشست
رفته رفته میرسد يك نفس تا روزی بجا
در محبتِ زیرِ پا چون نقشِ پا بایدنشست
از غبارِ آرزو دامنِ پریشان برهم
همچو سرو آزاد درجائی بجا باید نشست

(۹۴)

دل^۲ رفت زمن پیش^۳ بجائی نظری داشت
ور خویش برون شد ز مقامی خبری داشت
آمد بکنارم سحر آناه شب افروز
گویا طلب نیم شبِ ما اثری داشت
از موئی میانش نتوان یافت سرِ مو
حیرانم ازان^۴ که چه نازک کمری داشت

۱- أ، ب: این غزل ندارد

۲- أ، ب: این غزل ندارد

۳- ج: "زمن ش"

۴- ج: "زان"

هرگز در باغِ دلم باشاخِ محبت
 نخلِ دلِ خونین جگر آن خوش ثمری داشت
 یار^۱ آمد و بگذشت ندیدیم برهم
 این دیده غم دیده چگونه بصری داشت

(۹۵)

مارا دماغ سیر گل و گشتِ باغ نیست
 گو بشگفت^۲ بهار که مارا دماغ نیست
 با عشقِ زودرس چه کند عقل دور بین
 با آفتاب^۳ حاجت^۴ نور چراغ نیست
 عاشق بسینه زخم خورد همچو برگ گل
 چون لاله روشناس محبت بداع نیست
 تادر شکنج خود نکشد^۵ سنبلِ خطش
 مارا بد ورنرگس مستش فراغ نیست
 آید بدام زلف تو بتیاب^۶ برهمین
 این صیدِ تست حاجتِ سیرو^۷ سراغ نیست

- ۱- ج: "باز"
- ۲- ب: "نشگفت"
- ۳- أ: "بافتاب" - ب، ج: "با آفتاب"
- ۴- ب: "روشیو"
- ۵- ب، ج: "نکشد" - أ: "یکشد"
- ۶- أ: "بی تاب" - ب، ج: "بیتاب"
- ۷- ب: "حباب سمر"

جز محبت هر چه ما بینیم^۱ حیرانی دروست
 آنچه دانا^۲ پیش میگویند نادانی دروست
 وسعتِ معمورهٔ عالم دوگامی^۳ بیش نیست
 مائه آبادی^۴ و اسباب ویرانی دروست
 این جهان^۵ فانیست^۶ اما مردم هشیار را
 عالم^۷ باقی درای عالم فانی دروست
 توبه باشد نافع بهر^۸ علاج هر گناه
 هر گناهی^۹ را که می بینی پشیمانی دروست^{۱۰}
 صحبت^{۱۱} صافی نهاد انرا صفائی دیگر است
 صیقل زنگ هوای نقشِ شیطانی^{۱۲} دروست

-
- ۱- ا، ب، ج: می بینیم
 - ۲- ب: "همه نادان"
 - ۳- ا، ب، ج: "دوگامی"
 - ۴- ج: "آبادی اسباب"
 - ۵- ب: "این فانیست اما مردم هشیار باش"
 - ۶- ا: "فانی است" - ب، ج: "فانیست"
 - ۷- ب: "عالمی باقی درای نه پشیمانی دروست"
 - ۸- ا، ب، ج: "از بهر"
 - ۹- ب: "گناه"
 - ۱۰- ا: "دست"
 - ۱۱- ج: این شعر نیست
 - ۱۲- ا، ج: "شیطانی" - ب: "شیطانی"

بیقراران^۱ محبت را بود دیگر قرار
 مایئه جمعیت^۲ عاشق پریشانی دروست
 ما بر همین مشکلات روزگار آسان کنیم^۳
 هر چه مشکل تر بود آثار آسانی دروست

(۹۷)

دل حاصل مدعائی^۴ مایافت
 صد چیز^۵ به ترک مدعایافت
 آتش بجگرزند محبت
 آنرا که بخویش^۶ آشنایافت
 دل در پئی هر نسیم گردد
 تابوئ^۷ توازدم صبایافت
 دانا چون نگاه امتحان کرد
 عالم همه نقشِ کیمیا^۸ یافت

۱- ج: این شعر ندارد

۲- ب: "ما به آبادی و اسباب ویرانی دروست"

۳- ا، ب، ج: "کنم"

۴- ب: مدعا

۵- ب: "جز"

۶- ب: "بخونش"

۷- ب: "بو"

۸- ا، ب، ج: "سیمیا"

آنکس^۱ که بدیده گشت خورسند
 گو وقت تو خوش کیمیا یافت
 از گریه^۲ سفید بود چشم
 از خالِ درِ تو تو تیا یافت
 شد قاعده دان او بر همن
 این رتبه ندانم از کجا یافت

(۹۸)

دوائی در دلم لعلِ آن پری زاد است
 که خنده لب شیرین علاج فرهاد است
 فغان که گوش ندارند رهروان ورنه
 بصد زبانِ جرس ساربان^۳ بفریاد است
 برون زدانه دام^۴ است این گرفتاری
 ندانم این که دلم می برد^۵ چه صیاد است
 بنا ی قصرِ جها نراثبات ممکن نیست
 بجز اساسِ محبت که دیر^۶ بنیاد است



-
- ۱- ب، ج: این شعر نیست
 - ۲- ج: این شعر نیست
 - ۳- ب: "برزبان" - ج: "بی زبان"
 - ۴- ا، ب: "داست" - ج: "دام است"
 - ۵- ب: "نیرو صمباد"
 - ۶- ب: "ابر"

براه عشق دلالت مکن برهمن^۱ را
که پیرکهنه در ا طوار خویش استاد^۲ است

(۹۹)

همچو طفل غنچه باخود گفتگوئی مابس است
سر بجیب و پادمان جستجوی^۳ مابس است
آبروی خودبر یزم^۴ از برای^۵ آبرو^۶
آب چشم مابرائی آبروی مابس است
گوبدوزد^۷ ناصح ماجامه صد چاک ما^۸
یادگار^۹ چاک ناکامی^{۱۰} رفوی^{۱۱} مابس است

-
- ۱- ب: "را" حذف است
 - ۲- أ: "اُستاد" - ج: "استاد"
 - ۳- ب: "جست و جوی"
 - ۴- ب: "بریریم" - ج: "نریزم"
 - ۵- ب: "برای آبرو" - ج: "از برای آبرو"
 - ۶- أ: "آیزد"
 - ۷- ب: "گوبدوزد تا صبح تا جامه چند حاک ما"
 - ۸- ج: "را"
 - ۹- ب، ج: "یادگاری"
 - ۱۰- ب: "خاک پا"
 - ۱۱- ب: "کافی رفوی ما، - ج: "ناکافی رفوی ما"

ایکه سر^۱ خوش میشوی^۲ از نی^۳ به بزم^۴ دیگران
 تلخئی زان لعل شیرین در گلوئ^۵ مابس است
 تار زلفش^۶ گریب دست مایباید^۷ برهمن
 بسته موی^۸ میانش مویموی^۹ مابس است

(۱۰۰)

بسوز عشق زهر موی من شرر پیدا است
 شب سیاه مرا جلوۀ سحر پیدا است
 بهار چشم تماشا ئیان^{۱۰} گلشن عشق
 ز آب دیده واز پاره جگر پیدا است
 چگونه خاصیت عشق رانهان دارم^{۱۱}
 مرا که خون دل و دیده تا کمر پیدا است

-
- ۱- ب: "ایکه"
 - ۲- أ: "مستوی" - ب، ج: میستوی
 - ۳- أ: "آز می" - ب: "از می" - ج: این کلمه حذف است
 - ۴- ج: "از دیگران"
 - ۵- ب: "کلو"
 - ۶- ب: "زلف"
 - ۷- ب: "نیامد" - ج: "نیاید"
 - ۸- أ: "سوی" - ب، ج: "موئی"
 - ۹- أ: "مویمو" - ب، ج: "مویموی"
 - ۱۰- أ: تماشا ئیان - ب، ج: تماشا ئیان
 - ۱۱- ب: "کردم"

همیشه موج^۱ محبت ز سینه میجوشد
 ز دامن گهرافشان و چشم تر پیداست
 بدر عشق برهن بساز^۲ و خوشدل باش
 که از نهال محبت همین ثمر پیداست

(۱۰۱)

قرار دل ز نسیم بهار نتوان یافت
 قرار جز^۳ شکن زلف یار نتوان یافت
 زمانه گرشود از باده طرب لبریز^۴
 بسینه^۵ جرعه آن سازگار نتوان یافت
 فتاده ام^۶ به بیابان عشق^۷ و حیرانم
 کجاروم که زجائی کنار نتوان یافت
 بر آستان^۸ محبت گداز نتوان کرد
 قدم ز دیده توان^۹ کرد بار نتوان یافت

۱- أ: "سپیل" در حوض "موج" نوشته است - ب، ج: "موج"

۲- ب: "بساز خوشدل"

۳- ب: "قرار شکن" - ج: "قرار و صبر شکن"

۴- ب: "کریز"

۵- ج: "بشیشه"

۶- ب: "فتاده ایم"

۷- أ، ب: "عشق حیرانم" - ج: "عشق و حیرانم"

۸- ب، ج: "آستانه"

۹- ب: "توان کرد و بار" - ج: "توان کرد یار"

چون شب بیاد رخس برهن کند گریه
سحر بجز ^۱ گهر آبدار نتوان یافت

(۱۰۲)

مهرش همین نه جابدل ما گرفته است
در هر دلی ^۲ چون ^۳ در دل ما جا گرفته است
کونین راجلوت دل ره نمیدهد
آزاده ^۴ که ترک تمنا گرفته است
آرد خرد ^۵ به بزم حریفان سر نیاز ^۶
باگردن ^۷ بلند که مینا گرفته است
بی آفتاب رؤیتو تسکین پذیر نیست ^۸
چشم ترم که خوئی ^۹ تماشا گرفته است
با خویش ساختیم برهن که روزگار
با اهل درد ترک مدارا ^{۱۰} گرفته است

-
- ۱- أ: "بهپحیر" - ب، ج: "بجز"
 - ۲- ب: "دل"
 - ۳- أ، ب، ج: "چو"
 - ۴- ج: "آزده"
 - ۵- أ، ب: "آرد خرد" - ج: "آرد فرد"
 - ۶- ب: "مریاز"
 - ۷- أ: "تا" - ب، ج: "با"
 - ۸- ج: "نمی شود"
 - ۹- أ: "خونماشا" - ب: "خون تماشا" - ج: "خوتیماشا"
 - ۱۰- أ: "ترک تمنا" - در حوض "مدارا" نوشته است
ب: "دردناک مدار" - ج: "ترک مدارا"

(۱۰۳)

مرد^۱ رادر بحرِ دل^۲ نورِ خرد چون گوهر است
 این گهر با خویش دارد هر که صاحب جوهر است
 مابخود مستیم^۳ ساقی جائی تکلیف تو نیست^۴
 نشئه^۵ اهلِ محبت از شرابِ دیگر است
 طائیر^۶ اندیشه را بر اوج معنی راه نیست
 عالم مقصود از اندیشه مابر تر است
 منصفِ خود بودن^۷ از آشوب دارد بر کنار
 مرد را مطلوب انصافیست اما کمتر است
 هر چه اسبابِ زمان^۸ باشد بود سود از همه^۹
 دور نبود گرم ریضی را نظر^{۱۰} بر شکر است

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 - ۲- ب: "در بحرِ دل" - أ: "بحرِ دل"
 - ۳- ب: "هستیم"
 - ۴- أ: "تکلیف نیست"
 - ۵- أ، ب: "نشئه"
 - ۶- أ: "طایر" - ب: ظاهر
 - ۷- ب: "خودن"
 - ۸- ب: "زیان"
 - ۹- أ، ب: "سود همه"
 - ۱۰- ب: کلمه "نظر" حذف است

خوش بود هر چیز پیش^۱ ما بدور روزگار
 گرضائی تو با ستقبالش آید خوشتر است
 پست^۲ همت کی کند گرم از شعاع آفتاب
 مرد را گرجامه از قابلیت در بر است
 در حریم خاص او پیرِ خرد را بار نیست
 عقل گر همراه باشد رخصت او تادر^۳ است
 در محبت بوی خوش آید^۴ ز دلهای کباب
 سینه عاشق پُر از آتش فشانِ مجمر است
 نکته^۵ گر بسیار باشد برهن در دل چه سود
 گر نباشد معنی اورا شبه^۶ چون دفتر است

(۱۰۴)

دیده آنکسی که دیده وراست
 نظرش^۷ بر سپیده سحر است

-
- ۱- ب: "آید"
 - ۲- أ: "پُشت" - ب: "پست"
 - ۳- أ: "یاد" - در حوض "تادر است" نوشته است
ب: "تادر"
 - ۴- ب: "آید"
 - ۵- ب: "لفظ"
 - ۶- أ: "سیه" - ب: "شبه"
 - ۷- أ: "نظر" - ب: "نظرش بر" - ج: "همه شب پر"

بَمَئِينَاب^۱ الْب نِيَالَا ئِيم^۲
 که مرا نشئه^۳ می دگر است
 نقش معنی کجا^۴ تواند دید
 دیده آنکسی که بی بصر است
 همچو آئینه سینه ای^۵ دارم
 زان مرا هر چه هست در نظر است
 هیچ کس ره نمی تواند برد
 طارم^۶ روزگار بسته در^۷ است
 راستی نیست آنکه^۸ دارد سر
 راست گویم که راستی دگر است
 بس که از دل خبر نمی یا بم^۹
 گریه^{۱۰} بی سوز ناله بی اثر است
 تاب هجران کسی نمی آرد
 مگر آنکس که آهنی^{۱۱} جگر است

-
- ۱- أ، ج: "ناب" - ب: "تاب"
 - ۲- أ، ب: ج: "نیالایم"
 - ۳- أ، ب: نشاء - ج: "نشئه"
 - ۴- أ: "کجا تواند دید" - ب: "کجا را کسی" - ج: "کجا کی"
 - ۵- أ، ب، ج: "سینه"
 - ۶- أ، ب: "طایرم" - ج: "طارم"
 - ۷- ب، ج: "در" - أ: "سر"
 - ۸- ب، ج: "اینکه"
 - ۹- ب: "آرد"
 - ۱۰- أ: "گریه بی سوز ناله" - ب: "گریه سوز ناله" - ج: "بی سوز ناله"
 - ۱۱- أ: "آهین" - ب، ج: "آهنی"

دل در ختیسست^۱ عشق پرورده
 از ملامت همیشه بارور است
 عشق باید که دل بیاساید^۲
 دل بی عشق^۳ و شاخ بی ثمر است
 رهروانرا هنوز سردر^۴ خواب
 روز کوتاه و راه پُر خطر است
 روی پرواز نیست ورنه مرا
 بر سرِ مو^۵ بجائی بال و پیر است
 ناله خواهیم از آنکه ناله زار^۶
 بطریق اُمید را هبَر است
 بُگزر آن هر چه بگزرَد خوبست^۷
 که جهان هر چه هست در گذر است
 بر همن یک قدم بر فته برون^۸
 هر نفس مرغ روح در سفر است

۱- أ: "درخت است" - ب، ج: "درختیست"

۲- ب: "نیاساید"

۳- أ، ب، ج: "عشق شاخ"

۴- أ: "در سر" - ب، ج: "سردر"

۵- أ، ب، ج: "موئی"

۶- أ: "راز" - ب، ج: "زار"

۷- أ: "جولیت" - ب، ج: "خوبست"

۸- أ: "بیرون" - ب، ج: "برون"

(۱۰۵)

گل یکی خار یکی شاخ یکی تان یکیست^۱
 نژد اربابِ نظر هر خس و خاشاک یکیست
 درخور قامت هر مرد بود جامه درست
 لیکن آن جامه که دوزند^۲ پی چاک یکیست
 این همه آتش عشقست^۳ که افروخته^۴ اند
 که درو باد یکی آب یکی خاک یکیست
 گرچه خوبان جهان غریده جویند همه
 لیک شوخی که بوداز همه بی باک یکیست
 هریکی^۵ راهوس عشق بدل میگذرد
 دیده بسیار ولی دیده غمناک یکیست
 عاشق آنست^۶ که معشوق باو دارد میل
 صید بسیار ولی قابلِ فتران یکیست
 برهن^۷ پست و بلند دو جهان یکسانست
 از زمین تابه سرگنبد افلاک یکیست

۱- أ، ب، ج: "یکی است"

۲- ج: "یکی"

۳- ج: "الفت"

۴- ج: "برافروخته"

۵- ج: این شعر ندارد

۶- ب، ج: این شعر ندارد

۷- ب: "عشق آنست که معشوق باو دارد میل"

(۱۰۶)

مریض^۱ عشقم و درد از برای من کا فیست
 تبسم تو ز بهر دوائی من کا فیست^۲
 ز سرمه دیده عاشق فروغ نپزیرد
 غبار کوئی بتان تو تیائی من کا فیست
 درستی دو جهان در شکستگی دلست^۳
 همین شکسته دلی مد عائی من کا فیست
 مرا چون^۴ تنگ دلی، بآ شفقتی جمعیت
 چوں^۵ غنچه پیرهن من قبائی من کا فیست
 برهمن از همه بیگانه زندگانی کن
 که^۶ دیر پیرمغان آشنائی من کا فیست

(۱۰۷)

در دل^۷ من هوس روی چوں^۸ ماهی کا فیست
 بر رخ ماه تواز دور نگاهی کا فیست^۹

-
- ۱- أ، ب: این غزل ندارد
 - ۲- ج: "کافی است"
 - ۳- ج: "دل است"
 - ۴- ج: "چو"
 - ۵- ج: "چو"
 - ۶- ج: "پیرد پرمغان"
 - ۷- أ، ب: این غزل ندارد
 - ۸- ج: "چو"
 - ۹- ج: "کافی است"

می‌کنم مشقِ نگه بر رخِ آن ماهِ تمام
 سبز خطّ من^۱ و آن سبزِ کلاهی کا فیست
 روئ گل باد بمرغانِ چمن از رائ
 آشیان من و بلبل^۲ پر کا هی کا فیست
 ز آتشِ سینه من درد بر آید چه عجب
 یاد گارئی^۳ دل، افسرده ام، آهی کا فیست
 بر همن منزلِ مقصود دراز است بسی
 گر بپایان برسد رؤیِ براهی کا فیست

(۱۰۸)

هر نفس^۴ اهلِ سخن را گرمی بازار هست
 گنج^۵ و گوهر گر نباشد چشم گوهر بار هست
 کار باید کرد تا حسنِ عمل آید بدست
 ورنه ره بسیار از گفتار با کردار هست
 حرف اول از برای اصل فهمیدن بس است
 ورنه هر دفتر که بینی نسخه تکرار هست
 قصّه کوته میشود در هر کجا باشد سخن
 مختصر گردد سخن گر اندک و بسیار هست

۱- ج: "خطّ آن"

۲- ج: "من بلبل"

۳- ج: "یا دکامن"

۴- ا، ب: این غزل ندارد

۵- ج: "گنج کوهر"

در خیالِ تارِ زلفِ عنبرینش برهمن
 برتن من هر سرِ مور شتۀ زنار هست

(۱۰۹)

در شهر عشق شیوۀ مهر و وفا کم است
 بیگانه فرقه فرقه ولی آشنا کم است
 از هر طرف صدای جرس میرسد بگوش
 اما کسی که گوش کند این صدا کم است
 در محراب عشق رسم و رواج طیب نیست
 انجا متاع در دلفزون و دوا کم است
 بر هر زبانِ مردِ صفا بگذرد سخن
 اما میانِ اهل سخن این ادا کم است
 ما صوفیانِ صاف دلا نیم برهمن
 نیرنگیِ زمانه در آئینِ ما کم است

(۱۱۰)

عمر گر این^۱ است چون باد صبا خواهد گذشت
 از همه بیگانه تر این آشنا خواهد گذشت
 هیچکس از گردشِ گردون نمی آید برون
 هر یکی چون دانه زیرِ آسیا خواهد گذشت
 راه سخت و شیشه‌ی عمرِ گرامی ناز کست
 صحبت مینا و خارا تا کجا خواهد گذشت

۱- ا، ب: این غزل ندارد

اهل دانش بر سر يك مدعا پیچیده اند.
هر که دانا تر بود از مدعا خواهد گذشت
بوئی درد آشنائی زنده می دار دمر
هر که بادرد آشنا شد از دو خواهد گذشت
نسخه اعجاز بر گیرند از لعل بتان
ورنه حال ماز قانون شفا خواهد گذشت
هر سر آزادگان مانند گل خواهد شگفت
خار صحرائ محبت چون زیا خواهد گذشت
ای برهن در چمن پیش از سحر باید رسید
راه بسیا راست پیش از صبح ما خواهد گذشت

(۱۱۱)

در^۱ مشرب ماجزدم تسلیم ادانیست
از خواهش دل حرف زدن سیرت مانیست
این گلشن عشقست بجای گل و بلبل
شائسته درآ، یا گذر که^۲ باد صبا نیست
بادرد بسا زند و^۳ بسوزند و بگویند
در مذهب ماسو ختگان رسم^۴ وادانیست

۱ - "أ، ب: این غزل ندارد

۲ - ج: "گذر باد صبا

۳ - ج: "بسازند بسوزند"

۴ - ج - "رسم دوا"

بردند نکویان دل عاشق بنگاهی
 در کشور این طایفه، آئین وفانیت
 مادر دگشان صاف دلانیم برهن
 در ساغرو پیمانه^۱ مابوئی ریا نیست

(۱۱۲)

در^۲ هر طرف که می نگری پیچ و تاب اوست
 هرجادلی شکست بیابی خراب اوست
 از کرده گر حساب نماید خجل شوم
 مارا نگاه بر کرم بی حساب اوست
 واعظ برو که و عظم تو در من اثر نکرد
 تو آن دلی فسرده که دیدی کباب اوست
 مانده دار بر سر کویش فتاده ایم^۳
 مارا نظر بچهره چون آفتاب اوست
 شد آشنای خامه^۴ تقدیر دست من
 هر نیک و بد که روی دهد در حساب اوست
 ما نکته دان صفحه اهل حقیقتیم^۵
 افسانه حقیقت مادر کتاب اوست

-
- ۱- ج: "ساغر پیمانه"
 ۲- ا، ب: این غزل ندارد
 ۳- ج: "فتاده ام"
 ۴- ج: "جامه"
 ۵- ج: "حقیقتم"

خالی کجاست ^۱ جاکه درونیست جائی او
 هر جاکه هست جلوه کنان شیخ و شاب اوست
 از غم دلم چگونه فشاند برون غبار
 در پیچ و تاب سلسله مشکتاب اوست
 هر رهروی که کام نهد در طریق عشق
 با او ^۲ دل بر آتش و چشم پُر آب اوست
 گوید سخن همشیه بر همن زروئی شوق
 از عشق ^۳ و حسن او بودو انتخاب ^۴ اوست

(۱۱۳)

در ^۵ هر طرف که گوش نهی گفتگویی اوست
 در هر دلی که سیر کنی آرزوی اوست
 خالی کجاست ^۶ یکسر مواز خیال او
 در هر کجا نگاه کنی موبموی اوست
 نه باکسی نگاه و نه ^۷ بر کسی برنج
 بید ادی زمانه که گویند خوئی اوست

-
- ۱- ج: "کجا است"
 ۲- ج: "باو"
 ۳- ج: "عشق حسن"
 ۴- ج: "بود انتخاب"
 ۵- ا، ب: این غزل ندارد
 ۶- ج: "کجا است"
 ۷- ج: "نه برکس"

ساقی اگر^۱ چوں چرخ بیاورد زوچه دور
تا آنکه يك دو قطره اندر سبوی اوست
گر بر همن ز خویش برون رفت دور نیست
شد سالها که در طلب جستجوی اوست

(۱۱۴)

سایه^۲ عمر مرادر خیال خام گذشت
بفکر ساقی و تدبیر و فکر^۳ جام گذشت
تو سر کشیده بخواب غرور غافل ازان
که آفتاب برون آمد و زبام گذشت
چگونه سر بتواضع نهد بمجلس و عطا
کنون که عاشق مسکین ز نیک^۴ نام گذشت
خبر ز منزل مقصود کی تواند یافت
ترا که عمر گرامی در انتظار گذشت
درین طریق بر همن کسی چه راه رود
که چشم تازده صبح رفت و شام^۵ گذشت

-
- ۱- ج: "جو"
 - ۲- أ، ب: این غزل ندارد
 - ۳- ج: "تدبیر فکر"
 - ۴- ج: "نیک و نام"
 - ۵- ج: "رفت شام"

(۱۱۵)

سرمایه^۱ تعلق عاشق نگاه اوست
 هر جاکه هست خسته دلی روبراه اوست
 بر چهره زد نقاب چو آن^۲ زلف عنبرین
 خورشید زیر سایه چتر سیاه اوست
 هر کس که در شکنجه گردونِ دون فتاد
 گر با زمانه صلح نگیرد گناه اوست
 در زیر آس گر همه آرام می کنند
 سرتاج فرق گوشه نشینان کلاه اوست
 خود را بشهر عشق رسانید بر همن
 در گفتگو گذشت و دل^۳ من گواه اوست

(ردیف الثاء)

(۱۱۶)

مرا بسیر گلستان بهار شد باعث
 بیاده^۴ توبه نا استور شد باعث
 خیال قدورخ^۵ و عارض نگار مرا
 بسیر سرو گل^۶ و لاله زار شد باعث

- ۱- أ، ب: این غزل ندارد
- ۲- ج: چو این
- ۳- ج: "دلمن"
- ۴- ب، ج: "بیاد توبه ما"
- ۵- أ: "قدرخ" - ب، ج: "قدورخ"
- ۶- أ: "گل لاله"

قرار در شکن زلف یار خواهم کرد
 باین قرار دل بیقرار شد باعث
 چو^۱ اشک در پی آن سرد خون روان بشوم^۲
 مراکه گریه بی اختیار شد باعث
 نمی شوم^۳ بسوئی دیر هرگز از ره شوق
 مرابره من زنا ردار شد باعث

(ردیف الجیم)

(۱۱۷)

همیشه مرد بود زیر آسمان محتاج
 ز شهر^۴ بند حوادث باین و آن^۵ محتاج
 ز تنگ چشمی خود ماند^۶ آدمی همه عمر
 بفکر بیهوده در سودو^۷ در زیان محتاج
 ز قسمت ازلی سرنمیتوان پیچید
 نصیب کرد^۸ همارا باستخوان محتاج

-
- ۱- ا، ب، ج: "چو"
 - ۲- ا: "نشوم" - ب، ج: "بشوم"
 - ۳- ب: "نملشدم" - ج: "برای ناصیه سای بر آشفته دهر"
 - ۴- ب، ج: "بشهر"
 - ۵- ا: "باین آن" - ب، ج: "باین و آن"
 - ۶- ا، ب: "ماند" - ج: "مانند"
 - ۷- ج: "در سود در زیان"
 - ۸- ا، ب، ج: "همارا"

بقدر حاجت خود^۱ هریکی طلبگار است
 جهانیان همه باشند در جهان محتاج
 بر همن از گلِ رویتو^۲ رنگ و بو خواهد
 بود بجلوه گل چشم با غبان محتاج
(ردیف الحاء)

(۱۱۸)

ای مستِ خواب خواب مکن در زمانِ صبح
 یکصبح کن بدیده ترامتحانِ صبح
 ماصبح راز کف بد و عالم نمید هم
 باشد^۳ جهان ز فیضِ دگردر^۴ جهان صبح
 از بسکه سینه صاف^۵ شدم از فروغ عشق
 روشن شود زدود دلم دود مانِ صبح
 اول گذاشت مطلع خورشید در میان
 گشتم چو با خیال رخت همزبان صبح
 شب گیرئی دراز توان کرد بر همن
 شاید توان رسید پئی کا روانِ صبح

۱ - أ: "هرکس" - ب، ج: "هریکی"

۲ - ج: "گل و رویتو"

۳ - أ، ب: "جهان فیض" - ج: "جهان ز فیض"

۴ - ب: "دیگر"

۵ - أ: "چان" هم نوشته است

(ردیف الخاء)

(۱۱۹)

میربسنبل او دست امتحان گستاخ
 که چو^۱ صبا نتوان^۲ بود باتنان^۳ گستاخ
 مرا^۴ ز دیدن^۵ گلھائی آنرو^۶ چه زیان
 که هست در چمن خویش با غبان گستاخ
 ندانم^۷ از چه ره^۸ آیم که باتو بنشینم^۹
 تو در^{۱۰} حجاب و خودومن جهان جهان گستاخ
 دلم^{۱۱} ز نسخه^{۱۲} علم و عمل^{۱۳} ادب آموخت
 چه باشد از تو دم^{۱۴} اندکی زمان گستاخ

-
- ۱- ب، ج: "نکه که"
 - ۲- أ: "بتوان" - ب، ج: "نتوان"
 - ۳- ب: "بامیان" - ج: "بابتان"
 - ۴- ب: "مرا" حذف است
 - ۵- ج: "ز عارت"
 - ۶- أ، ب، ج: "روی او"
 - ۷- ب: "ندانم" [حذف است]
 - ۸- ب: "ده"
 - ۹- ج: "نشینم"
 - ۱۰- ب: "چه باشد از تو دم اندکی زبان گستاخ"
 - ۱۱- ب: این مصرعه نیست
 - ۱۲- أ: "علم عمل" - ج: "علم و عمل"
 - ۱۳- ب: "از تو دم اندکی" - ج: "از تو دمی"

میان پرده بهم^۱ حسن و عشق در کار اند
تو شوخ چشم همان^۲ بر همین همان گستاخ

(ردیف الدال)

(۱۲۰)

بیار باده که وقت بهار میگذرد
تو غافل از خودی و وقت کار میگذرد
چون^۳ برق خرمین دلهای بخنده میسوزد
ز دور جلوه کنان از کنار میگذرد
شمار عمر گر انما یه هر نفس باید
که چشم تازه^۴ از شمار میگذرد
قرار در شکن زلف یار خواهم کرد
باین قرار شبم بیقرار میگذرد
مرانظر به تهی دستی بر همین نیست
بدامنش گهر آبدار میگذرد

(۱۲۱)

بتی که رنگ رخس تاب مهر و ماه بر د
دل شکسته دلانرا به یک نگاه برد

۱- ب: "نهم"

۲- ج: "بر همین همان همان"

۳- ا، ب، ج: "چو"

۴- ب: "تازه و تر"

همیشه دست و گریبان^۱ آفتاب شود^۲
 اگر بسایه زلفش کسی پناه برد
 در آن مقام که شرمندگی تهیدستیست^۳
 مگر بدست کسی نامه سیاه برد
 کلاه^۴ فقر بخور شید و ماه می ساید^۵
 زمانه تاج سعادت ازین کلاه برد
 برهن آنکه خطا از صواب نشناسد
 به تحفه^۶ بر در رحمت مگر گناه برد

(۱۲۲)

بیا که^۷ آمدنت چشم تریاساید^۸
 زیک نگاه تغافل نظر بیاساید

-
- ۱- ب، ج: "دست و گریبان" - أ: "دست گریبان"
 - ۲- أ، ب: "بود" - ج: "شود"
 - ۳- أ: "تهی دست است" ب، ج: "تهیدستیست"
 - ۴- ج: "فرق"
 - ۵- ب: "میسازد"
 - ۶- أ: "به تحفه در رحمت" - ب: "به تحفه در رخت نکر" ج: "به تحفه بر در رحمت"
 - ۷- أ، ب: "کز" - ج: "که"
 - ۸- ج: "نیاساید" در ابتدای سه شعر بطور ردیف بکار برده است

مراد لیست که^۱ از آتشِ محبتِ او^۲
 چون بیشتر بطپد^۳ بیشتر بیا ساید
 خوش آنکه خون زند^۴ جوشِ آرزو در دل
 بخون دیده ولخت جگر^۵ بیا ساید
 بجای خواب خیال ترا^۶ کشد در^۷ دل
 باین روش دلِ عاشق مگر بیا ساید
 بر همن از همه سوسیل غم فرود آید^۸
 کسی چگونه درین رهگز بیا ساید

(۱۲۳)

در^۹ محبتِ هوسِ جام و صبوتوان کرد
 تابود خون^{۱۰} جگر می بگلو نتوان کرد

-
- ۱- ا، ب: "بر آتش" - ج: "پراز آتش"
 - ۲- ا: "اوست" - ب، ج: "او"
 - ۳- ج: "طلبید"
 - ۴- ا: "زندش" در حوض "خون" نوشته است
 ب: "خون زند" - ج: "چون زندش"
 - ۵- ا، ب: "دیده لخت" - ج: "دیده ولخت"
 - ۶- ا: "تر" - ب، ج: "ترا"
 - ۷- ج: "کند در چشم"
 - ۸- ب، ج: "آمد"
 - ۹- ج: این غزل ندارد
 - ۱۰- ا "خون می بگلو" - ب: "خون جگر می بگلو"

پیرهن نیست که چون چاک شود بتوان^۱ دوخت
 سیسه چون چاک شود باز رفتوان کرد
 موبمو براثر راه^۲ نظرباید داشت
 از ره عشق خطا یکسرموننتوان کرد
 گلِ هر باغ علاجِ سرِ سودائی^۳ نیست
 بعد ازین غیر گلِ داغ تو بو^۴ نتوان کرد
 برهمن خوئی نکودیدن آن روئی نکوست
 ترک^۵ نظاره آن روئی نکوننتوان کرد

(۱۲۴)

چون^۶ روز نامه عمر مرا حساب کنند^۷
 تمام^۸ لهو و همه سهو انتخاب کنند
 عجب شتاب روانند رهروان وجود^۹
 که در شتاب روی بر صبا حباب کنند^{۱۰}

-
- ۱- ب: "به توان"
 - ۲- أ: "بر اثری" - ب: "اثر"
 - ۳- أ: "سودای تو" - ب: "سودای نیست"
 - ۴- ب: "به بو"
 - ۵- ب: "که ترک"
 - ۶- أ، ب، ج: "چو"
 - ۷- ب، ج: "کنند" - أ: "کند"
 - ۸- أ: "تمام سهو همه سهو انتخاب کنند" - ب: "تمام سهو همه انتخاب کنند" - ج: "تمام سهو همه عمر انتخاب کند"
 - ۹- ب: "خرد"
 - ۱۰- ب، ج: "کنند" - أ: "کند"

کنند^۱ راهروانِ طلب چنان^۲ شبگیر
 که سیرِ ملکِ سحر پیش از آفتاب کنند^۳
 تو گوش^۴ دار که اربابِ معنی از سرِ هوش^۵
 سخن برون ز خط و خارج از کتاب کنند
 دران دیارِ برهمن فتاده ایم غریب
 که چون دماغ رسد سینه راکباب کنند

(۱۲۵)

بهار درد مندان با خزان هم رنگ می آید
 قبائی عیش بر قد غریزان سنگ می آید
 دلی^۶ چون شیشه داری احتراز از وادی^۷ ماکن
 که در راه محبت پائی دل^۸ بر سنگ می آید
 بآب توبه ام آرایش باطن نشد زائل
 که این کار از فروغ باده گلرنگ می آید

-
- ۱- ا، ب، ج: "کند"
 ۲- ب: "چنما" - ج: "حیان"
 ۳- ب، ج: "کنند" - ا: "کند"
 ۴- ب: "بگوش"
 ۵- ب: "هوس"
 ۶- ب: "دلی چون شیشه داری"، این مصرعه از اینجا تا آخر نامکمل است
 ۷- ج: "ازوی دماکن"
 ۸- ج: "پانهی"

مخواه از من ادای معنی و نقش^۱ محبت را
 کجا بیرون صدازین سازِ بی آهنگ می آید
 برهن صیقلِ دانش طلب تادل^۲ شود روشن
 که تادم میزنی آئنه زیر رنگ می آید

(۱۲۶)

چه شد که صبح بصد جلوه^۳ و خرام رسید
 که چشم تازه^۴ صبح رفت و شام^۵ رسید
 ز چین^۶ سنبل زلفش نجات ممکن نیست
 برون چگونه رود مرغ چون بدام رسید
 بصد گداز کنند امتحان بکوره عشق
 بسو^۷ ختند در آتش کسی که خام رسید
 تو سر کشیده^۸ بخوابِ غرور غافل ازان
 که آفتاب برون آمد و پیام^۹ رسید

-
- ۱- ب، ج: "معنی نقش"
 ۲- ب: "بادل هوش داری"
 ۳- ب: "جلوه خرام"
 ۴- ب: "تازه" - ج: "تازده"
 ۵- ج: "رفت شام"
 ۶- ج: "بدور"
 ۷- ا، ب، ج: "بسوخشد"
 ۸- ب: "برکشیده"
 ۹- ا، ب: "پیام" - ج: "پیام"

مقام عشق بلند است^۱ و برهمن از شوق
براه ترک تعلق باین مقام رسید

(۱۲۷)

اگر تو^۲ جور کنی مهر تو ز جان نرود
که عشق از دل عاشق با متحان نرود
بحفظ راز محبت نخست این شرط است
که هر چه در دلت افتاد بر زبان نرود
درین خیال چو موگشتم^۳ و ضعیف و هنوز^۴
خیال موئی میان تو از میان نرود
به پیچ و تاب خم زلف میکشد هر بار
کدام دل که پی یار دلستان نرود
برهمن از تو سخن گفتن و ز عشق قبول
نگاه تربیت عشق رایگان نرود

(۱۲۸)

بدل خیال تو راه قرار می بندد
بروئی صبر در اختیار می بندد

۱- ج: "است برهمن"

۲- ج: این غزل نیست

۳- أ: "گشتم ضعیف" - ب: "گشتم و ضعیف"

۴- ب: "ضعیف هنوز"

دلم ز آه جگر سوزو^۱ ناله جانکاه
 جرس بیائی شب انتظار می بندد
 فروغ صبح سعادت بود نصیب کسی
 که تار^۲ چشم شببھائی تار می بندد
 همیشه در صدف دیده قطره اشکم
 بروز و شب گهر آبدار می بندد
 برھمن از روش روزگار آگه نیست
 کسی که دل^۳ بغم روزگار می بندد

(۱۲۹)

چون^۴ درد عشق رسد^۵ خواهش دوا نکنند^۶
 نظر بقاعدہ^۷ نسخہ شفا نکنند
 دعائی اہل محبت ز مدعاست برون
 دعا کنند^۸ ولی یاد مدعا نکنند

-
- ۱- أ: "سوز ناله" - ب، ج: سوز و ناله
 - ۲- ج: "یار چشم"
 - ۳- ب: "کسی کزو بعلم"
 - ۴- أ، ب، ج: "چو"
 - ۵- ج: "زمن"
 - ۶- أ، ب، ج: "نکند" بطور ردیف بکار بُرده اند
 - ۷- أ، ب: "بقایدہ" - ج: "بقاعدہ"
 - ۸- أ: "دعا کند" - ج: "دعا کنند"

نیاز^۱ قاعده و دلبران همین^۲ باشد
 که می برند^۳ دل ما و یاد^۴ ما نکنند
 چون سرو مردم آزاد با تهیدستیست
 بزیر دور فلک پشت را دوتا نکنند
 زروئی صدق بر همن قدم براه بنه
 که رهروان ره عاشقی ریا نکنند

(۱۳۰)

چشم^۵ تو تیغ غمزه، چون^۶ بریکدگرزند
 از دل برون نرفته میان جگرزند
 آتش زند بخانه مردم بیک نگاه
 تیغ کرشمه را به تغافل^۷ اگرزند
 عاشق^۸ ز کار خویش ندارد زمی فراغ^۹
 دستی کز آستین^{۱۰} بدر آید بسرزند

۱- أ: "نیاز" ب: "نیار" - ج: "نیاز"

۲- ج: "همی"

۳- أ: "ببرند" - ب: "یزند" - ج: "می برند"

۴- ب: "یاد ما"

۵- ب: "تو" حذف است

۶- أ، ج: "چو" - ب: "چو بریکدارند"

۷- ج: "بتغافل"

۸- أ: آتش - ب، ج: "عاشق"

۹- أ، ج: "نمی فراغ" - ب: "فراغ"

۱۰- أ: "بدر آرد" - ب، ج: "بدر آید"

آنکس^۱ که سیر چشم تهی دستت^۲ دعاست
 اول در قبول بروئی اثرزند
 هرکس زند بحسن عمل دست و برهن^۳
 در روز حشر دست بدامن ترزند

(۱۳۱)

دلم اسیر غم مدعا نمی گردد
 بمدعا طلبی آشنا نمی گردد
 ز تار زلف تودل یافت بی میانچی^۳ بو
 رهین منت باد صبا نمی گردد
 فریب شاهد مقصود میبرد دل را
 باین بلا دل ما مبتلا نمی گردد
 کسی که لذت درد تو یافت میداند
 که درد عشق بگیرد^۴ دوا نمی گردد
 باوچ عشق برهن نمیرسد هرگز
 کسی که سوده^۵ تراز نقش پانمی گردد

۱- ب : این شعر نیست

۲- ا ، ب ، ج : "دست برهن"

۳- ب : "بی میاخی بو" حذف است - ج : "بی میاخی بو"

۴- ب : "پذیرد"

۵- ا : "کسی که سود تراز نقش پا نمیگردد"

ب : "کسی که آسوده از لفس ما نمیکرد"

ج : "کسی که سوده تراز نقش پا نمیکرد"

جهانیان بغمِ هرزه از جهان رفتند^۱
 ندیده سود بصد حسرتِ زیان^۲ رفتند
 زمانِ^۳ صحبت احباب را نکودریاب
 و گرنه تازده^۴ چشم از میان رفتند
 توسرکشیده^۵ بخواب غرور غافل از آن
 که راه بردم تیغست و همراهان رفتند
 ندیده^۶ هیچکسی را و مردم عالم
 بسان^۷ مردم چشم از^۸ نظر نهان رفتند
 برهمین از روشِ روزگار شد معلوم
 که چشم تازده^۹ کاروانیان رفتند

-
- ۱- أ: "رفتند"
 - ب: ج: "رفتند" بطور ردیف بکار برده اند
 - ۲- ب: "حسرتِ ایان" - أ، ج: "حسرت و زیان"
 - ۳- ب: "زمانه"
 - ۴- ب: "برکشیده"
 - ۵- أ: "ندید" - ب، ج: "ندیده"
 - ۶- أ، ب: "هیچکس" - ج: "هیچکسی"
 - ۷- أ، ج: "بسان" - ب: "بستان"
 - ۸- ب: "چشم نظر"
 - ۹- أ: "تازده" - ب: "نازده" - ج: "تارنده"

شود چگونه دل^۱ من بسیرِ بستان^۲ شاد
 که میشود دلِ عاشق بچشم گریاں شاد
 همیشه^۳ اهلِ محبت بغم گرفتار اند
 ندیده هیچکسی طفلِ این دبستان شاد
 بود بچاک جگر لذتی که نتوان گفت
 تواز هوس شده بر چاک^۴ یک^۵ گریباں شاد
 دلم^۶ زبوی گلِ روی اوست عطر پذیر
 چون^۷ عند لیب بیوی گل از گلستان شاد
 بر همن از بیتِ من هر چه هست مر عوبست
 بود زلف و رخس^۸ کفر شاد^۹ ایماں شاد

۱- أ، ب: "دلِ من" - ج: "دلِ من"

۲- ب، ج: "بستان" - أ: "بوستان"

۳- ج: "همین که" - در حوض "همیشه" نوشته است

۴- ب: "خاک"

۵- ج: "این"

۶- أ، ب: "دلم زبوی" - ج: "دلی زموی"

۷- أ، ب، ج: "چو"

۸- ج: "زلفش و رخ"

۹- ب: "کرد"

(۱۳۶)

عاشق^۱ آنست که سر را ز قدم نشناسد
 بنده عشق شود دیرو حرم^۲ نشناسد
 ای خوشان^۳ راز محبت که چون^۴ آید مستان^۵
 صفحه^۶ کاغذ او از قلم نشناسد
 ذره حسن عمل باید و پیمان درست
 هیچکس قاعده راه عدم نشناسد
 تابع^۷ گردش ایام بود هر بد و نیک
 رهرو^۸ راه خردشادی و غم نشناسد
 میرودم بدست^۹ تهی عمر عزیز
 برهمن هیچکسی مرتبه دم نشناسد

(۱۳۵)

عاقبت پیوندی عمر از^{۱۰} جابگسلد
 رشته تدبیرهای^{۱۱} خویش دانا بگسلد

-
- ۱- ج: این غزل نیست
 - ۲- ب: "دیر حرم"
 - ۳- ب: ب: "خوش آن"
 - ۴- ا، ب: "چو"
 - ۵- ا: لمیان - ب: "مستان"
 - ۶- ب: "صفحه"
 - ۷- ب: "تارخ"
 - ۸- ب: "رهروان خرد"
 - ۹- ا: "دست زهی" - ب: "دست تهی"
 - ۱۰- ب: "غیر"
 - ۱۱- ج: "تدبیر کار خویشی"

باده باشد مومیائ از برای هر شکست
 گرنبا شدمی^۱ درو پیوند مینا بگسلد
 دل به زنجیر^۱ سرزلف بتا پیوندیافت
 جائی آن دارد که این^۲ سوزنده ازپا بگسلد
 خوشه بند^۳ دگرماه روی او زانسان^۴ عرق
 کز خجالت برفلك عقد ثریا بگسلد
 برهمن نظاره کمترکن بروی آن پری
 ترسم ازهم پرده^۵ های چشم بینا بگسلد

(۱۳۶)

رهروان^۶ زاده را حله^۷ انداخته اند
 خار در دامن هر آبله^۸ انداخته اند
 عاشق خسته مکرر نکند قصد نگاه
 در نخستین نظراز حوصله انداخته اند

-
- ۱ - أ: "مرسخر" - ب، ج: "بز بخیر"
 ۲ - ب: "آن شوریده ازما" - ج: "این شوریده ازما"
 ۳ - ب: "خوش به بند" - ج: "خوش نریزد"
 ۴ - ب: "خوش به بند کردماه روی اوراق"،
 ۵ - أ، ب، ج: "پردهای"
 ۶ - ج: این غزل نیست
 ۷ - أ: "زاده در اجله" - ب: "زودراه در دجله"
 ۸ - أ: "آبله" - ب: "آئینه"

قابلِ صید نه ورنه بهر سوی که روی
 دانه و دام درین مرحله انداخته اند
 شکر در مشرب عشاق نخستین قدم است
 خویشتن راز مقام گله انداخته اند
 برهمن مرحله ما بخموشی طی شد
 این چه شور یست که در قافله^۱ انداخته اند

(۱۳۷)

قدم دلیرمنه^۲ در سرای^۳ بی بنیاد
 که استقامت خس^۴ مشکست در ره^۵ باد
 غبار راه تعلق بگردشان نرسد^۶
 سبک چون^۷ باد نسیم اند مردم آزاد
 قدم شکسته و لب^۸ بسته ره بمنزل برد^۹
 که در طریق محبت چنین^{۱۰} بودارشاد^{۱۱}

۱- أ: "مرحله" در حوض "قافله" است - ب: "قافله"

۲- أ: "بته" - ب: "نبرد" - ج: "مته"

۳- أ، ج: "سرای بی بنیاد" - ب: "سوی بی نباد"

۴- ب: "حسن"

۵- ب: "دراو باد"

۶- ب: "برسد" - ج: "نرسید"

۷- أ، ب، ج: "چو"

۸- ج: "دلت بسته"

۹- ب: "نبرد" - أ، ج: "بر"

۱۰- ب: "چنان"

۱۱- ج: "بود چنان"

فلک کند کجی اهل روزگار درست
 که جمله طفل ضعیف^۱ اند و آسمان استاد^۲
 صفای سینه طلب برهن که در ره عشق
 روند بر اثر رهروان صاف نهاد

(۱۳۸)

فکر بیهوده غمهای^۳ جهان نتوان کرد
 خویش را در گروی^۴ سودوزیان^۵ نتوان کرد
 بحر دنیا ست^۶ دروسیل حوادث بسیار^۷
 تکیه بر رهگذر^۸ آب روان نتوان کرد
 صورت حال گواه^۹ دل غمگیں کا فیست
 شرح این راز بتقریر^{۱۰} زیان نتوان کرد

-
- ۱- أ: "ضعفان" - ب: "ضعیف اند" - ج: "یدله" در حوض "طفیلند" است
 - ۲- أ: "اوستاد"
 - ۳- ب: "علمهای"
 - ۴- أ: "کرو" - ب: "کرو" - ج: "گروی"
 - ۵- أ، ج: سودوزیان - ب: سودوزیان
 - ۶- أ: "بجز دنیا است" - ب: "بحر در ماست" - ج: بحر دنیا است
 - ۷- ب: "دیار"
 - ۸- أ، ب، ج: "نکته بر رهگذر"
 - ۹- أ: "گواهی" - ب، ج: "گواه"
 - ۱۰- ج: "به تقریر" -

راز عشق است که در سینه نهان باید داشت
 باکسی مصلحت راز نهان نتوان کرد
 برهمن جز ره تسلیم سپردن^۱ نتوان
 سعی در پرده تقدیر توان نتوان کرد

(۱۳۹)

سروقدی^۲ توچور^۳ در صحن^۴ گلستان آمد
 چشم نرگس به تماشا نتوان حیران آمد
 خون دل جوش زد از سینه^۵ و از تنگی جا
 آنچه در دیده نگنجید^۶ بدامان آمد
 دست هرکس ز پی شاخ امیدست بلند
 قسمت ماست که بر چاک گریبان آمد
 خوئیتو^۷ شعله و مامشت^۸ خس^۹ و بیش نه ایم
 بسرو برگ چنین پیش تو نتوان آمد

-
- ۱- ب: "به بیرون"
 - ۲- ب: "سروقدی توچو" - ج: "سروقد چوتو"
 - ۳- ا، ب، ج: "چو"
 - ۴- ا: "سجن" - ب، ج: "صحن"
 - ۵- ب: "از سینه وار سکی ما" - ج: "از سینه واز تنگی جا"
 - ۶- ا: "بگنجید" - ب، ج: "نگنجید"
 - ۷- ب: "چونتو" - ج: "خوئیتوی"
 - ۸- ا، ب، ج: "مُشت خس"
 - ۹- ا، ب، ج: "نیم"

برهمن مایده^۱ چرخ بود زهر^۲ آلود
همه^۳ در کام فرو^۴ گیر که مهمان آمد

(۱۴۰)

هرچند سر زلف تو در دست صبا شد
شیرازۀ مجموعه^۵ جمعیت مآشد
ابروی سرافراز^۶ تو در کشور خوبی
خم فاشده^۷ چون ماه نو انگشت نما شد
کامی^۸ نگزاریم که از خود نه هراسیم
مارا خرد^۹ عاقبت اندیشی^{۱۰} بلا شد
تاسلسله زلف تو آید^{۱۱} بخیالم
دل در برمن نیست^{۱۲} ندانم بکجا شد

-
- ۱- أ: "ماید" - ب: "ماند" - ج: "مایده"
 - ۲- ب: "زیر آلود"
 - ۳- ب: "باهمه"
 - ۴- ب، ج: "همان گیر"
 - ۵- ج: "جمعیت مجموعه"
 - ۶- أ، ج: "سرافراز" - ب: سرافراز
 - ۷- أ: "خم فاشده" - ب: "خم ماشده" - ج: "ختم شده"
 - ۸- ب: "کامی بهراسیم که از خود نگذاریم"
 - ۹- ج: "حز"
 - ۱۰- ب: "اندیشه"
 - ۱۱- ب: آید
 - ۱۲- أ، ب: "بود" - ج: "نیست"

يك گام برون مانده ام^۱ از خویش برهمن
طی ره^۲ این مرحله بی جنبش^۳ باشد

(۱۴۱)

کسی به بزم محبت چه برگ و ساز^۴ کند
مگر بر آتش دل سینه راگداز^۵ کند
بنازم آن سرزلف سیاه^۶ رو که شبی
چون در خیال من آید شبم دراز کند
ادیب عشق^۷ چو آموزگار ما گردد
نخست شرط محبت بحفظ راز کند
تهی ز نقد^۸ مرادش همیشه باشد دوست
کسی که دیده بروی امید^۹ باز کند
برهمن از رو صورت بمعنی از^{۱۰} دروی
نظربدوست در آئینه مجاز کند

-
- ۱- أ: "نامدم" - ب: "مانده ام" - ج: "ماندم"
 - ۲- أ: "طی ده" - ب: "دلی ره این مرحله" - ج: "طی کرون این مرحله"
 - ۳- ب: "پئی جنبش"
 - ۴- أ، ب: "برک ساز" - ج: "برک و ساز"
 - ۵- أ: "گذار" - ب: "کیاب" - ج: "گداز"
 - ۶- ب، ج: "سیاه را"
 - ۷- أ، ب، ج: "چو"
 - ۸- ج: "نقد مرادی" - أ، ب: "نقش مراد"
 - ۹- أ، ب، ج: "بار"
 - ۱۰- أ، ب، ج: "از"

دلم بکوئ محبت جریده می آید
 ز شهر بند تعلق رمیده می آید
 به پیش ^۱ خاک درش ^۲ رفته خواهد خواست
 سرتی که پیشتر از پا دویده می آید
 هنوائ سجدۀ آن آستان ^۳ چنان دارم
 که قدچوں ^۴ راست کنم ^۵ سر خمیده می آید
 بهیچ رنگ دلم را دماغ صحبت نیست
 که دل گرفته ^۶ و دامان کشیده می آید
 بدیگری نتوان کرد برهمین تکلیف
 که طیّ راه ^۷ محبت بدیده ^۸ می آید

۱- ب: این شعر ندارد

۲- ج: "رفته عذر"

۳- ب: "حسا"

۴- ا، ب، ج: "چو"

۵- ب: "پر خمیده"

۶- ب: "گرفته دامان"

۷- ج: "براه"

۸- ج: "زدیده"

(۱۴۳)

کسی که ^۱ دل بخم تار زلف او پیچید
 درین خیال چو ^۲ مو گشت و موبمو ^۳ پیچید
 ز بیم تند مزاجی ^۴ و گرم خوی کیست
 که آه در جگر و ناله در گلو پیچید
 بدست تفرقه‌ها داد، آبرو برباد
 کسی که پائی بدامان آرزو پیچید
 خیال زلف که در سینه بود حیرانم
 که صد سخن بزبان، گاه گفتگو پیچید
 هزار عرض بر همن شنیدنت در لطف
 نزد ^۵ بگوشه آبرو گره نه رو ^۶ پیچید

(۱۴۴)

ز تلخیهای ^۷ شیرین آنچه ^۸ بر فرهاد می آید
 اگر ^۹ آهسته گویم سنگ در فریاد می آید

-
- ۱- ج: این غزل نیست
 - ۲- أ، ب: "چو"
 - ۳- أ، ب: "گشت موبمو"
 - ۴- ب: "بخرای ذکر"
 - ۵- ب: "که نزد بگوشه"
 - ۶- أ: "رو"۔ ب: "او"
 - ۷- ج: این غزل ندارد
 - ۸- ب: "همه فریاد"
 - ۹- ب: "گر"

مرا افتاد کاری، باجفا کیشی، ستمگاری
 که گرز و دادخواهم، بر سر بیداد می آید
 چگونه از ^۱ پئی تعظیم بر خیزم که از گریه
 مرادر پای ^۲ گِل است و او چون ^۳ سرو آزاد می آید
 دل از زلفش برون افتاد و بند ^۴ در حلقه چشمش
 نه آید کار ^۵ از دامی که از صیّا د می آید
 برهمن من بشا گردی نظر دارم قبولم کن
 نظر بر هر که افتد یادم از استاد می آید

(۱۴۵)

نقاب بر زده و بی حجاب می آید
 تو گوئی از در صبح آفتاب می آید
 چون ^۶ بر فروختی از باده چهره دانستم
 که کار آتش سوزان ز آب می آید
 مکش به صفحه ایام خط ردّ و قبول ^۷
 که هر چه آید از و انتخاب می آید

-
- ۱- ب: "او"
 - ۲- ا: "یادر"
 - ۳- ا، ب، ج: "چو"
 - ۴- ا: "افتاد در حلقه خشس"
 - ب: "سد در حلقه حسمش"
 - ۵- ب: "نیامد کار از دام"
 - ۶- ا، ج: "چو بر فروختی" - ب: "چو افروخته"
 - ۷- ج: "هرگز"

مرا بسنبیل زلفت^۱ چه نسبتی باشد
 همین قدر که زمن پیچ و تاب می آید
 ز گرد های برهنه میپرس ای ناصح^۲
 که گر حساب کنی بی حساب می آید

(۱۴۶)

تا گشته^۳ ام جدا غمت از من جدا نشد
 خوابم بچشم و چشم بخواب آشنا نشد
 يك ترك بس بود پئی انجام صد امید
 آزاد^۴ آنکه در گروی^۵ مدعا نشد
 نازم بسیر^۶ چشمئی همت که چشم من
 هرگز^۷ بروئی شاهد امید و انشد
 هرگز بخاک پائی نگاری نمی رسد
 آن دل^۸ که خاکسار تراز نقش پانشد

۱- ج: زلفش

۲- ب: "نا"

۳- ا، ج: "گشته" - ب: "گشته ام"

۴- ا: "آزاده" - ب، ج: "آزاد"

۵- ا، ب، ج: "گرو"

۶- ب: بسیر چشمی

۷- ب: "عمری گهرقشان شد هرگز کرا شد"

۸- ج: "سر"

شد برهمن شکنجه^۱ کش جورِ آسمان
هرگز برون ز گردشِ این آسیا^۲ نشد

(۱۴۷)

حدیثِ عشق همان به که تابیان^۳ نرسد
بدل^۴ همیشه بود ثبت و برزبان نرسد
تمام مغز بجوش آمد از حرارتِ شوق
اگر خدنگِ توروزی باستخوان نرسد
شود بخونِ جگر شادمان و دم نزنم
که اهلِ حوصله را کار بافغان^۵ نرسد
غلامِ همتِ آزادگانِ بی قیدم
که گردِ راهِ تعلق بگردشان نرسد
برهمن از همه کس خوش نماست صافدلی^۶
ولی کسی بصفائی برهمنان نرسد

-
- ۱- أ: شکسته "هم درج است"
۲- ب: "آسیا"
۳- ج: "بایقان"
۴- أ: "ثبت برزبان" - ب: "ثبت و برزبان" - ج: "میانه سینه بود پیش و برزبان"
۵- أ: "دم نزنم" - ب: ج: "و دم نزنم"
۶- أ: "تا" - ب: ج: "با"
۷- ب: "صاف دل"

(۱۴۸)

علاج درد دل بیقرار نتوان کرد
 تسلیش به نسیم بهار نتوان کرد
 بود بمدرسه عشق کار بی پایان
 تمام عمر شود صرف^۱ کار نتوان کرد
 بود شکسته دلانرا بهم مناسبتی
 قرار صبر^۲ بسر زلف یار نتوان کرد
 بخاک راه تو جز آبدیده نتوان ریخت
 نثار غیر دُر آبدار نتوان کرد
 برهمین از ره عشق احتراز می باید
 قرار تا نبود اختیار نتوان کرد

(۱۴۹)

بتان^۳ که کسوت تمکین و ناز می پوشند^۴
 بنواز چشم زاهل نیاز می پوشند
 شب فراق غریبان بکنج پنهانی
 چو^۵ شمع پیرهن جانگداز می پوشند

-
- ۱- ب: "حرف بار"
 ۲- أ: "جز" - ب، ج: "صبر"
 ۳- ج: این غزل ندارد
 ۴- ب: "پوشند" - أ: پوشد
 ۵- أ، ب: "چو"

مباش رنج^۱ ز عصیان که دامنِ ترا
 بآب دیده چون^۲ شستند باز می پوشند
 چون^۳ غنچه خونِ جگر میخورند اهلِ نشاط
 باین روش ز پسِ پرده راز می پوشند^۴
 ز کم مرنج برهمن که در طریقِ رضا
 نخست چشمِ دل از برگ و ساز می پوشند^۵

(۱۵۰)

چه بُرد آنکس که نزدِ دوست جان بُرد
 چه ارزد^۶ جان که پیشِ او توان بُرد
 کمند زلف را چندین مده پیچ^۷
 دلِ عاشق بموئی میتوان بُرد
 بزلف و روی او^۸ دل شد گرفتار
 ولیکن غمزه او از میان^۹ بُرد

-
- ۱- ا، ب: "رنجه"
 ۲- ا: "جوشند" ب: "چون پوشند"
 ۳- ا، ب: "چو"
 ۴- ب: "آید"
 ۵- ا: "رضای" - ب: "رضا"
 ۶- ب: "آید"
 ۷- ا: اردز - ب، ج: "ارزد"
 ۸- ا: "تاب" - ب، ج: "پیچ"
 ۹- ج: "یو"
 ۱۰- ج: "در"

سهی سروش چو^۱ برمن سایه افگند
 سرم را از زمیں بر آسمان بُرد
 نمی گوید کسی رازِ نهان را
 برهمن مهرِ او در دلِ نهان برد

(۱۵۱)

بخوابم^۲ دستِ عشقِ او گریبان گیر میگرد
 بپائی دل خیالِ زلفِ او زنجیر میگرد
 کند عهدِ جوانی نو بهارِ عمر را تازه
 بشاخِ خشک ماند آدمی چو پیر میگرد
 چو^۳ باشد کارها در پردهٔ تقدیر چو دانا
 پئی آرایشِ دوکانچهٔ تدبیر میگرد
 بلا نوشان حذر کمتر کند از هرچه پیش آید
 که خون اندر مذاقِ تلخکامان^۴ شیر میگرد
 برهمن بر صفائی درنگرد^۵ کام دل حاصل
 دعا کز صدق باطن نیست بی تاثیر میگرد

۱- ا، ب، ج: "چو"

۲- ج: این غزل ندارد

۳- ا، ب، ج: "چو"

۴- ب: "تلخکامان"

۵- ب: دل "نگرد"

(۱۵۲)

کسان^۱ که صورت معنی ز حال می یابند
 فروغ آئینه را در سفال می یابند
 زبان^۲ خوش است ز اظهار مدعا بستن
 در آن مقام که پیش از سوال می یابند
 بآب دیده بشستم هزار بار هنوز
 بچهره ام عرق انفعال می یابند
 فغان که گوش ندارند رهروان ورنه
 بهر طرف ز جرس گوشمال می یابند
 چه لاف حال زنی برهن که اهل کمال
 کمال حال کسان را ز فال^۳ می یابند

(۱۵۳)

کسی که خون جگر همچو غنچه نوش کند
 کشیده^۴ سر بگریبان زبان خموش کند
 همین^۵ نه باده^۶ توان کرد خرقه سالوس
 که باتو خوب^۷ کند آنچه میفروش کند

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: "زمان" - ب: "زبان"
 - ۳- أ "قال" - ب: "فال"
 - ۴- ج: "کشیده" - أ، ب: "کشید"
 - ۵- أ: "رهین" - ب: "زمین" - ج: "همین"
 - ۶- أ، ب: "باده" - ج: "نه باده"
 - ۷- ج: "خواب"

تومرد^۱ باده^۲ نه، ورنه هرچه^۳ ساقی داد
 اگر بظرف تو گنجید کار هوش کند
 نه دیده ضبط^۴ تواند نمود و نه دامن
 شبی که خون دل و آب دیده جوش کند
 برهمن از ره اخلاص^۵ در ره تسلیم^۶
 همیشه غاشیه^۷ بندگی بدوش کند

(۱۵۴)

این^۸ عمر تیز رو به تمنا تمام شد
 در آرزوئی حل^۹ معما تمام شد
 عالم تمام گشت^{۱۰} و نشد علم او تمام
 حرفی نگفت و صحبت^{۱۱} دانا تمام شد

-
- ۱- ج: "زمرده باد"
 - ۲- ب: "نه وزنه" - ج: "بد درنه"
 - ۳- ب: "زهر"
 - ۴- ب: "ندید ضبط" - ج: "نه دیده خلطه"
 - ۵- ج: "نمود و نه" - ا، ب: "نمود نه"
 - ۶- ب، ج: "از سر اخلاص"
 - ۷- ب: "عاشیه"
 - ۸- ج: این غزل ندارد
 - ۹- ا، ب: "حال"
 - ۱۰- ا: "گشت نشد" - ب: "گشت و نشد"
 - ۱۱- ا، ب: "حُجت"

بر ساحلِ امید ز لب تشنگی بسوخت
 لب تر نکرد عاشق^۱ و دریا تمام شد
 شاد آنکسی که نوبتِ خود را تمام کرد
 زان پیشتر که باده ز مینا تمام شد
 آن مشکلی که پیشِ نظر بود برهم
 زان يك ادائی غمزه بایما تمام شد

(۱۵۵)

گلی^۲ دارم که از بس ناز با گلشن نمیسازد
 چه سازم با کسی کو لحظه با من نمیسازد
 حرامش باد لافِ امتحانِ طرزِ یکرنگی
 کسی کو بیگمان چون دوست با دشمن نمیسازد
 نگنجد در میانِ دیده طفلِ اشکِ من هرگز
 چون نقش^۳ نازنینی^۴ باد با دامن نمیسازد
 قرارِ عاشقِ مسکین بود در اضطرابِ دل
 باین شوریده هرگز وادئی ایمن نمیسازد
 برهمن هر که بوئی یافت از مغزِ دلِ دانا
 بسنگ^۵ خارِ سازد لیک باکودن^۶ نمیسازد

۱- أ: "عاشق دریا" - ب: "عاشق و دریا"

۲- ج: این غزل ندارد

۳- أ: "چون نقش" - ب: "چون نقشست"

۴- أ، ب: "نازنین"

۵- ب: لك خارِ

۶- ب: "ماکوان"

(۱۵۶)

دلِ صاحبِ دلان آئینهٔ معنی نما باشد
 دران آئینه پیدا صورتِ هر مدعا باشد
 نشان^۱ رهرو^۲ راهِ محبت کس نمی یابد^۳
 سر^۴ افتادگان در زیر^۵ پا چون نقشِ پا باشد
 غبارِ کوئی او بیهوده تاکی میبرد هر سو
 اگر آرد صبا در چشم عاشق توتیا باشد
 بغفلت^۶ زیرِ گردشهای گردون آدمی گردد
 بآئینی که غافل دانه زیرِ آسیا باشد
 خیالِ غیرِ او در دل نمی گنجد برهن را
 شود بیگانه از خود هر که با او آشنا باشد

(۱۵۷)

پریشان کا کلش جمعیتِ دلہائی ما باشد
 پریشانی بھر جائی کہ باشد جائی ما باشد

-
- ۱- ج: "بسان"
 ۲- ا: "رهروی" - ب، ج: "رهرو"
 ۳- ب: "نمیسازد" - ج: "نمی آید"
 ۴- ب: "سرآزادگان"
 ۵- ا، ب، ج: "پای"
 ۶- ب: "زغفلت"

قدم بیرون^۱ ز اندازه پئی^۲ مطلب کجا باشد^۳
 که دامان^۴ تحمل آشنائی پائی^۵ ما باشد
 جمال از پرده روشن تر نماید مرد عارف را
 غبارش توتیائی دیده بینائی ما باشد
 نظر امروز باید داشتن بر حاصل فردا
 غم امروز تخم مزرع فردائی ما باشد
 برهن شعر^۶ عالمگیر باشد بیشتر^۷ ایشان
 که هر جا درمیاں آید^۸ سخن غوغائی ما باشد

(۱۵۸)

سودا^۹ زده عشق بسامان نه نشیند
 خوکرده در^{۱۰} تو بدرماں^{۱۱} نه نشیند

-
- ۱- آ: "زنداره بیرون" - ب، ج: "ز اندازه بیرون"
 - ۲- ا، ب، ج: "از پی مطلب"
 - ۳- ا، "افتد" - ب، ج: "باشد"
 - ۴- ب: "داکامان"
 - ۵- ب: "های"
 - ۶- ب، ج: شیعر
 - ۷- ا، ب: "منتشر ز انساں" - ج: "بیشتر ایشان"
 - ۸- ب: "آمد"
 - ۹- ج: "این غزل ندارد"
 - ۱۰- ب: "پُردرد"
 - ۱۱- ب: "درد بدرماں"

پوشیده بود صورتِ حال از نظرِ او
 گرمرد^۱ دمی سرِ بگریبان نه نشیند
 بر روی زمین باید ز آنگونه نشستن
 گر خاستنت گرد بدامان نه نشیند
 تا سلسلهٔ زلفِ تو در دست^۲ صبا شد
 هرگز دلِ آشفته به سامان نه نشیند
 ز آنگونه توان زیست برهن که غباری
 بر آئینهٔ خاطرِ مهمان نه نشیند

(۱۵۹)

مرا کباب کند چون^۳ بچهره آب دهد
 دلم ز تاب برد^۴ چون بزلف تاب دهد
 مراست کار بشوخی که در شبِ هجران^۵
 خیالِ خویش بچشم بجائی خواب دهد
 تبسمش^۶ شکر افشان شود بجانب غیر
 ولی نمک بدل خسته و کباب دهد

۱- ب: "کردمی"

۲- ب: "درسون ست سا"

۳- ب: "خون"

۴- ب: "پر"

۵- أ: "حیران" - ب، ج: "هجران"

۶- ب: "به ملتسم شکر اقبال" - ج: "لبش همین شکر افشان"

کجا دریغ کند نیم نان زمن چوں ^۱ هلال
 کسی که قرص ^۲ تمامی بآفتاب دهد
 بروز حشر گراز برهن ^۳ سوال کنند
 ز علم بی عمل خویشتن جواب دهد

(۱۶۰)

ز جام باده چون از خانه یار مست بر آید ^۴
 ز کعبه ^۵ شیخ وزبت خانه بت پرست بر آید
 به نیم جرعه شود امتحان ^۶ هریدو نیک
 چوں ^۷ کار بامحك افتاد هرچه هست بر آید
 دلم فتاده ^۸ دران زلف پر شکن بغلط
 دوصد شکست خورد ^۹ تازیک شکست بر آید
 نثار ^{۱۰} راه تو کردم که پا بدیده گذاری
 بزیر ^{۱۱} پای تو افتم اگر زدست ^{۱۲} بر آید

-
- ۱- أ، ب، ج: "چو"
 - ۲- أ: "قرص" - ب، ج: "قرص"
 - ۳- ب: "برهن سخن پرستند" - ج: "برهن سوال کنند"
 - ۴- ج: ردیف این غزل "آمد" بکار برده است
 - ۵- ج: "سزد که صوفی مایز می پرست آمد" مصرعه همینطور است
 - ۶- ج: "امتحان بدنیکه"
 - ۷- أ، ب، ج: چو
 - ۸- أ: "فتاد دران" - ب: "دلم افتد چو دران" - ج: "دلم فتاده بآن"
 - ۹- ب: "چو زد یاریک" - ج: "حورد بازیک"
 - ۱۰- ب: "بیار"
 - ۱۱- ب: "برسر ماشورخم"
 - ۱۲- ب: "اگر اراسب" - ج: "اگر بدست"

اگر گوارو اگر^۱ ناگوار درکار است
برهمن آنچه ز خمخانه است بر آید

(۱۶۱)

بیا بیا که مرا بی تو غم بجان آورد
بیا که بی تو نفس بر نمیتوان آورد
دلم چون^۲ خواست بجمعیّت آشنا گردد
صبا حکایت زلف تو در میان آورد
اگر خموش نشینم بخویش^۳ معذورم
نمیتوان سخن عشق بر زبان آورد
هزار جان گرامی دریغ نتوان داشت
چون عشق روئی بدلهائی ناتوان آورد
بریخت اشک چنان^۴ برهمن ز دیده^۵ تر
که آب تازه بروئی برهمنان آورد

(۱۶۲)

نگرا^۶ شیشه ساقی آب آتشناک میریزد
که میسوزد دلم گر جرعه^۷ برخاک میریزد

۱- ج: "دکر"

۲- ا، ب، ج: "چو"

۳- ب: "خویش"

۴- ا: "برهمن چنان" - ب، ج: "چنان برهمن"

۵- ب: "دیده و تیر"

۶- ا، ب: "مکر" - ج: این غزل ندارد

۷- ا: "کز" - ب: "گر"

نمیدانم ز گوهر چیست حاصل ابر نیسانرا
 که جوهر میشود گر قطره بر خاک میریزد
 بهنگام تبسم لعل شیرین از^۱ شکر بارش
 نمک بر ریش و زخم سینه صد چاک میریزد
 ندارد هیچ باک از تهمت آلوده دامانی
 که خون بیگناهان بر زمین بی باک میریزد
 ز جیش گریه صافی مشو^۲ مانع برهن را
 که بر روی غبار آلود آب پاک سیریزد

(۱۶۳)

پا^۳ بدامن زده و سربگریبان^۴ باید
 فکر جمعیت دلہائی پریشان باید
 گویا دامنم از^۵ لخت جگر بین گلریز
 هرکرا^۶ گشت گل و سیر^۷ گلستان باید
 در بهاری که خزان دست و گریبان باشد
 لب خندان چه کند دیده گریان باشد

۱- أ، ب: "شیرین شکر"

۲- أ: میشوی - ب: "مشو"

۳- ج: این غزل ندارد

۴- أ: "زده سر" - ب: "زده و سر"

۵- ب: "در"

۶- أ: "هرکه را" - ب: "هرکرا"

۷- ب: "سبزه"

در محبت دلِ طفلان^۱ مزاجی دارد
 که زلخت جگرش زینت مژگان باید
 برهن^۲ مرد بجزد درد بجائی نرسد
 لذت درد به از لذت درمان^۳ باید

(۱۶۴)

غم^۴ اگر بدلم همنشین تواند بود
 مرا وسیله شادی همین تواند بود
 اگر بد امن اود ست کس رسد بخیال
 کدام دست که در آستین تواند بود
 چه آتشی که بخواهد زدن بخرمن دل
 همیشه خوئی توگر آنچنین تواند بود
 متاع عالم آسودگی بعالم نیست
 مگر نهفته بزیر زمین تواند بود
 برهن از اثر غمزه اش مکن باور
 که تاب در جگر آهنین تواند بود

(۱۶۵)

کسی ز حال پریشان ما خبر دارد
 که همچو باد صبا کار با سحر دارد

۱- ب: "طفلان" - أ: طفلانه

۲- ب: "مر"

۳- ب: "دریا"

۴- ج: این غزل ندارد

دماغِ منتِ پیرمغان نماند مرا
 که جامِ خونِ جگر لذتِ دگر^۱ دارد
 بخون دیده و لختِ جگر شوم خورسند
 که شاخ و برگ^۲ محبت همین ثمر دارد
 نظربه^۳ غیر اگر آفگند^۴ ز بی بصریست
 کسی که جلوۀ حسنِ تو در نظر دارد
 بجائی خواب برهمین بدیده خارمنه
 که عجز نیم شبی حالتِ^۵ دگر دارد

(۱۶۶)

چو^۶ آفتاب رُخت بی نقاب می باید
 تراز غیر^۷ نه از من حجاب می باید
 دران دیار که هر صبح خوں^۸ کنند بجام
 جبین^۹ شگفته تراز^{۱۰} آفتاب می باید

-
- ۱- ب- "لذت دیگر" - ج: "لذتی دگر"
 - ۲- أ، ب: "شاخ نخل" - ج: شاخ برگ
 - ۳- أ، ب، ج: "بغیر"
 - ۴- ب: کلمه "اگر" نیست
 - ۵- ج: "حالتی"
 - ۶- أ، ب، ج: "چو"
 - ۷- ب: "تراز غیره" - ج: "هزار غیره"
 - ۸- أ: "کند" - ب: "کنند" - ج: "می کشید"
 - ۹- أ، ب، ج: "چنین"
 - ۱۰- ج: "ترا"

ز فیض عشق مرا ذره^۱ محبت بس
 ز دفتر^۲ سخن انتخاب می باید
 بآتش^۳ نفس خویش گرم^۴ دارم جا
 که گفته دل عاشق کباب می باید
 برهن آنچه بچشم آیدت ملاحظه کن
 نه نقش قرعه نه فال کتاب می باید^۶

(۱۶۷)

کند^۷ گر خنده زیر لب نهان صد دیده خون گردد
 ندانم گر نگاه آشکارا حال چون گردد
 گذارد^۸ مرهمی بر ریش من ناصح^۹ نمیداند
 که از داروئی نافع در مشتاقان فزون گردد
 درین وادی هزاران عقل دور اندیش میباید
 که باشد باکسی^{۱۰} شایسته بزم جنون گردد

-
- ۱- ج: "درره"
 - ۲- ج: "دختره"
 - ۳- ب: "بآستین"
 - ۴- ج: "شرم"
 - ۵- ب: "دارد"
 - ۶- ب: "آید"
 - ۷- ب: "کتم چون" - ج: این غزل ندارد
 - ۸- ب: "گذار"
 - ۹- ب: "تا صبح"
 - ۱۰- "ناکسی"

نظر بر نقشِ پائی رهروانِ راه می بندم
 که شاید رفته رفته نقشِ پای رهنمون گردد
 شرابِ عشق در جوش است اما مردمی باید
 برهن کی حریف این میء مرد آزمون گردد
 (۱۶۸)

خواهم از سلسلهٔ زلف بتانِ تاری چند
 که بهم تاب دهم رشتهٔ زنّاری چند
 زلف بُکشا که بود در خم زنّاری^۱ چند
 خط آزادی دلہائی گرفتاری چند
 نرگسِ مست تو در بزمِ حریفان بنگاه
 دارؤی بیخودی آورد بهشیاری^۲ چند
 کرد از بحرِ خطر مرد سبکسار عبور^۳
 بر سرِ راه فرو مانده^۴ گرانباری چند
 برهن باز دل^۵ مابینگاهی^۶ بردند
 دلبری^۷ لبشکری چند دل آزاری^۸ چند

-
- ۱- أ: "هر رشتهٔ آن" هم در حوض نوشته است
 - ۲- أ: "بهوشیاری" - ب: "بهشیاری"
 - ۳- أ، ج: "بهر خطر" - ب: بحر خطر
 - ۴- أ، ج: "فروماند" - ب: "فرومانده که"
 - ۵- ب: "از دل ما" - ج: "تاره دل ما"
 - ۶- أ: "بنکامی" - ب: "به نگاهی" - ج: "بنگاهی"
 - ۷- ج: "دلبری لب شکران"
 - ۸- أ: "دل ار راری" - ب: "دل آزاری" - ج: "دلا زاری"

بده^۱ ساقی می گلگون که رنگِ رُو بگرداند
 دماغ رفته را^۲ سوئی نشاط از تو^۳ بگرداند
 هلال ابرو^۴ بتی دارم که از^۵ نیم نگاه^۶ او
 نگرده آسمان گر گوشه ابرو بگرداند
 نظر بر اصل^۷ مطلب راست باید مردِ عارف را
 نه^۸ بیند راست اگر آئینه را زانو^۹ بگرداند
 بمژگان پیشِ راه گریه می بندد از آن چشمم^{۱۰}
 که شاید باز^{۱۱} آب رفته را در جو بگرداند
 برهن هر سر مو رشته ز نار اگر دارد^{۱۲}
 بتابد رشته ز نار اگر یکم بگرداند

-
- ۱- ج : این غزل ندارد
 ۲- أ : "رفته سوی" - ب : "رفته را سوی"
 ۳- أ "از بو" - ب "از تو"
 ۴- ب : "لهی"
 ۵- ب : "که نیم"
 ۶- أ : "نگاهی" - ب : "نگاه"
 ۷- أ : "نقش" - ب : "اصل"
 ۸- ب : "به بند"
 ۹- أ : "مشو" - ب : "زانو"
 ۱۰- أ : "حتم" - ب : "چشمم"
 ۱۱- أ : "بار" - ب : "باز"
 ۱۲- أ : "کرد آخر" - ب : "اگر دارد"

(۱۷۰)

چون^۱ سرو قد تو کرم^۲ در^۳ خرام خواهد شد
 قیامتی که شنیدی قیام خواهد شد
 بفکر بیهوده غافل^۴ مشوز عمر دراز
 که این معامله روزی تمام خواهد شد
 بجلوه سحر و فیض شام غره مشو
 که این معامله روزی تمام خواهد شد
 سر نیاز فرو کن بخاکسارئی عشق
 همین^۵ قدر بسبب احترام خواهد شد
 دران دیار که خوبان بجلوه بر خیزند
 بیک نگاه برهمن غلام خواهد شد

(۱۷۱)

هر چند یار^۶ در پئی جور و جفا رود
 عاشق همیشه در ره مهر و وفا رود
 در جرعه نخست که آید^۷ ز جام عشق
 اول زیاده اهل خرد مدعا رود

- ۱- ا، ب: "چو" - ج: این غزل ندارد
- ۲- ا: "قد کرم" - ب: "قد تو کرم"
- ۳- ا: "قد کرم خرام"
- ۴- ا: "عامل" - ب: "غافل"
- ۵- ب: "که این قدر"
- ۶- ا: "پار" - ب، ج: "یار"
- ۷- ج: "آید" - ا، ب: آمد

چشمی که شد بخاک^۱ درو^۲ دست اشک ریز
 خاکش فشان^۳ اگر ز پئی توتیا رود
 چون سرو قامت^۴ تو کند جلوه در چمن
 سروی^۵ که پایگل بود اول ز جا رود
 از نیک و بد مرنج برهمن که در جهان
 دانا کسی که در پئی اهل رضا رود

(۱۷۲)

اگر آئی بشهر عشق سامان دگر^۷ باید
 زیکرنگی^۸ میان کفر ایمانی دگر باید
 مرا هر لحظه باید چاک^۹ عشق تازو کردن
 چو^{۱۰} ماه نو مرا هر شب گریبانی دگر باید

-
- ۱- أ، ب: "بخاک او" - ج: "بچاک"
 - ۲- أ: "درد دوست" - ب، ج: "درو دست"
 - ۳- ج: "نشان"
 - ۴- ب: "قامتی"
 - ۵- أ: "سروی" - ب: "بروی" - ج: "سروی"
 - ۶- ج: این غزل ندارد
 - ۷- أ: "دیگر باید" - ب: "دگر باید" بطور ردیف است
 - ۸- ب: "زیک امک"
 - ۹- ب: "مشق چاک"
 - ۱۰- أ، ب: "چو"

براه آرزو^۱ کام دلم هرگز نشد حاصل
 ز^۲ اسباب قناعت فکر آسانی^۳ دگر باید
 که میدان علاج دردمندان محبت را
 بدرد عشق تدبیری و درمانی دگر باید
 برهمن دامن آلوده ام شد قابل شستن
 ز بهر شست و شویش چشم گریانی دگر باید

(۱۷۳)

به^۴ بیماری محبت ذره دودی دگر باید
 چو^۵ آو گرم گم گردد دم سردی دگر باید
 به آرایش توان صد چهره^۶ از ارغوان کردن
 در آئین محبت چهره^۷ زردی دگر باید
 کجا نسبت بود با اهل معنی^۸ اهل صورت را
 پئی تحصیل معنی جو هر فردی دگر باید
 بنا شد در طریق عشق رفتن کار^۹ هر مردی
 ره مرد آزما را برهمن مردی دگر باید

۱- ب: "آزاد"

۲- ب: "از"

۳- أ: "دیگر" - ب: "فکر"

۴- ج: این غزل ندارد

۵- أ، ب: "چو"

۶- ب: "زرد"

۷- أ: "چهره زردی" - ب: "چهره را زردی"

۸- أ: "بوده اهل" - ب: "بود با اهل"

۹- أ: "کار مردی" - ب: "کار هر مردی"

بروئی^۱ اهل معنی قطره آبی^۲ دگر باید
 بچشم آشنائی نشاء^۳ را خوابی دگر باید
 بزلفش کی توانم دادنسبت جعد سنبل را
 که اینجا پیچ دیگر باید و^۴ تابی دگر باید
 بیک شب باتو نتوان گفت حال روز هجر^۵ انرا
 شبی دیگر بود درکار و مهتابی^۶ دگر باید
 اگر صد باب خوانم بر^۷ دلم یکباب بکشاید
 پئی تعلیم از باب طلب تابی^۸ دگر باید
 می ظاهر ز نادانی بشور افگند نادانرا
 برهن مرد دانا^۹ را می تابی^{۱۰} دگر باید

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "آب" - ب: "آبی"
 ۳- أ: "نشاء دگر" - ب: "نشاء را خوابی دگر"
 ۴- أ: "نامد و تاب" - ب: "باید و تابی"
 ۵- أ: "روسجران" - ب: "روز هجران"
 ۶- أ: کار مهتاب، ب: "کار و مهتابی"
 ۷- ب: کلمه "بر دلم" حذف است
 ۸- أ: "تاب" - ب: تابی
 ۹- أ: "مره دانا" - ب: "مرد دانا"
 ۱۰- أ: "تاب" - ب: "تابی"

(۱۷۵)

بروئی بیدلان آرایشِ رنگی^۱ دگر باید
 بگوشِ اهل معنی ساز و آهنگی^۲ دگر باید
 نمی گنجد ز وسعت در دو عالم یکدلِ عاشق
 جهانِ تنگ^۳ را سیرِ دلِ تنگی دگر باید
 کتابِ معرفت از عالمِ دانش بود بیرون^۴
 پیُّ ادراکِ آن در سینه فرهنگی دگر باید
 بمجنون کی توان نسبت نمودن اهلِ دانش را
 که ناموسِ دگر می باید و ننگی^۵ دگر باید
 برهمن راهِ عشقت این نگرده طی بصد منزل
 اگر فرسنگها^۶ طی گشت و فرسنگی^۷ دگر باید

(۱۷۶)

دل عاشقِ رمیده می آید^۸
 وز^۹ دو عالم کشیده می آید

-
- ۱- ب: "رنگ" - ج: این غزل ندارد
 - ۲- ب: "صوت"
 - ۳- ب: "تنک"
 - ۴- ب: "برون"
 - ۵- ب: "ننگی"
 - ۶- أ: "فرسنگهای" - ب: "فرسنگها"
 - ۷- أ، ب: "گشت فرسنگی"
 - ۸- أ، ب: "می باید" - ج: "می آید" بطور ردیف برده است
 - ۹- أ، ب: "واز" - ج: "در"

بار^۱ عالم بیفگن^۲ از سر دوش
 مرد دانا جریده می آید
 شستم از گریه^۳ و سفید نشد
 دفتر^۴ دل دریده^۵ می آید
 بوکه^۶ افتد غبار دامنش
 فرش این راه دیده می آید
 برهنه اضطراب لائق نیست
 آدمی آرمیده می آید

(۱۷۷)

کوئی^۷ عشقست این که^۸ پای عقل در خون می رود
 راه بر اهل خرد نیکست^۹ و مجنون میرود
 در میان^{۱۰} چار دیوار قفس^{۱۱} مرغ نفس
 حیرتی دارم که چون می آید و چون میرود

۱- أ، ب: "بار عالم" - ج: "پاز عالم"

۲- أ: "بفکن" - ب: "نیفکن" - ج: "میفکن"

۳- أ، ب: "گریه سفید" - ج: "گریه و سفید"

۴- ج: "دفتره"

۵- ج: "جریده"

۶- ب: "کوکر افتد" - ج: "بود افتد"

۷- ج: این غزل ندارد

۸- ب: حرف "که" حذف است

۹- ب: "تنک حو مجنون"

۱۰- ب: این شعر نیست

۱۱- أ: "قفش"

وسعتِ معمورهٔ عالمِ دوگامی بیش نیست
هر که می آید درون یا ^۱ رفته بیرون میرود
حاصل عمر گرامی جمله خواب غفلت است
هر چه با افسانه می آید به ^۲ افسون میرود
برهنه نا خوانده میداند که طرز نامه چیست
مردِ دانا ^۳ از پی ادراک مضمون میرود

(۱۷۸)

دلِ من داغ ^۴ از آن لاله ^۵ غداری دارد
و ز گل داغ درین باغ بهاری دارد
نرگس ^۶ مستِ تو پیمانهٔ لبریز آورد
بهر آنکس که ز تهه جرعه خماری دارد
دلِ شوریدهٔ ما را نتوان باز آورد
که میانِ شکنِ زلفِ قراری دارد
میشود صاف اگر اشکِ ندامت ریزد
هر که ^۷ بر آئینه، سینه ^۸ غباری دارد

-
- ۱- ب: "نا رفته"
 - ۲- ا، ب: "با فسون"
 - ۳- ا، ب: "نادان"
 - ۴- ب: "داغی"
 - ۵- ج: "لعل"
 - ۶- ج: "نرگس آن مست"
 - ۷- ج: "با"
 - ۸- ب: روی

برهمن را^۱ هوسِ گل نبود چون بلبل
در شبِ هجر به بستر دوسه خاری دارد

(۱۷۹)

در دل^۲ من آرزوی صحبتِ دیرینه ماند
این گره در خاطر و این آرزو در سینه ماند
مرد^۳ عارف خوش بآزادی و استغنا گذشت
زاهد^۴ ما زیر بارِ خرقهٔ پشمینه ماند
زنگِ غم بر خاطرِ صافی دلانرا کی برد^۵
زین^۶ بلا محفوظ دل چون نقشهٔ در سینه ماند
دشمنان را دوست پندارم چه جائی دوستان
آنقدر مشق^۷ محبت شد که دل از کینه ماند
برهمن هرگز کسی از حالِ ما آگه نشد
این گهر در کاں نهاں چون گنج در گنجینه ماند

۱- ب: "برهمن هوس"

۲- ج: "دلمن"

۳- ج: این شعر ندارد ولی شعر پائین که در "ج" موجود است مگر "ا و ب" ندارد

"بر سرِ عاشق کلاه فقرِ آزادی پس است

وائی گردد زیر بارِ خرقهٔ پشمینه ماند"

۴- ا: "ز امید من" - ب: "زاهد من"

۵- ب: کسی ره برد - ا، ج: "ره کسی برد"

۶- ج: "سینه بی کینه ماصاف چون آئینه ماند"

۷- ج: "مشفق"

(۱۸۰)

نفس^۱ ز سینه ما آتشین برون آید
 شرار از دل عاشق چنین برون آید
 چو حلقه حلقه کند زلف عنبر افشانرا
 چه فتنها^۲ که ز کنج کمین برون آید
 چنان زیاده رخ آتشین برافروزد
 که آه از جگر آهنین^۳ برون آید
 چگونه گریه خونین نهان توان کردن
 که ریزد از مژه، وز آستین برون آید
 نگاه لطف سوئی برهنه توان کردن
 که غم ز خاطر اندوهگین برون آید

(۱۸۱)

لب^۴ او نسخه اعجاز مسیحا باشد
 زلف او سلسله گردن دلها^۵ باشد
 پادامان^۶ کشم و سربگریان آرم
 گر^۷ مرا هر دو جهان میل تماشا باشد

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "چه فتاکه از کنج کمین" - ب: "چه فتنها که ز کنج و کمین"
 ۳- أ: "وُتشین" - ب: "آجنین"
 ۴- ج: این غزل ندارد
 ۵- أ: "دانا" - ب: "دلها"
 ۶- أ: "پای داما" - ب: "پادامان"
 ۷- أ: "که مرا بر" - ب: "مرا هر"

گذرانداخت مرا بخت به بزمی^۱ که درو
 همچو گل بشفگداز آبله^۲ پا باشد
 بادشاهاء، ملکاء، داددها دین دارا^۳
 در جهان باش جهاندار جهان تا باشد
 تا درین بزم بصد دست نثار آرد پیش
 آسمان بگسلد از عقد ثریا باشد
 شرف داغ غلامی تو از وی نرود
 ماه چون ماهی اگر در ته دریا باشد
 فیض می بارد ازین بزم برهن که ز شوق
 بر تنم هر سرِ موناظر و گویا باشد

(۱۸۲)

بیاکه شوق باندازه کمال رسید
 شمار و عده دیرین بماه و سال رسید
 نظر به بیش^۴ و کم روزگار کی بندم
 مرا که حال^۵ بسرحد اعتدال رسید

-
- ۱- أ، ب: "به بزم"
 - ۲- أ: "از آبله پا" - ب: "ابته مانا"
 - ۳- أ: "درا" - ب: "دارا"
 - ۴- أ: "پیش کم" - ب، ج: "پیش و کم"
 - ۵- ب: "دل مرا که"

جهان بچشمِ حقیقت بخواب می ماند
 بخواب^۱ رفت بسر^۲ تاکه در خیال رسید
 فروغ^۳ عشق دل تیره را منور ساخت
 صفائی^۴ آئینه بر روئی این سفال رسید
 چگونه خاصیتِ عشق را نهان دارم
 که این معامله از قال تا^۵ بحال رسید
 بخواب^۶ تا نرود^۷ چشمِ رهروانِ سحر
 مگر صدای جرس بهر گوشمال رسید
 شگفته^۸ تر ز گل تازه ساخت غنچه طبع
 هر آن نسیم که از جانبِ شمال رسید
 غبار^۹ معصیت از چهره میتوان شستن
 که اشکِ توبه پئی عذر انفعال رسید
 ز هوش برد مرا برهن بوقت^{۱۰} سحر
 بگوشِ ناله مرغ شکسته بال رسید

۱- أ: "جواب" - ب، ج: "بخواب"

۲- ج: "سرما"

۳- ج: این شعر ندارد

۴- أ: "صفا" - ب: "صفای"

۵- ج: "ما"

۶- ج: این شعر ندارد

۷- ب: "برود"

۸- ج: این شعر ندارد

۹- ج: این شعر ندارد

۱۰- أ، ب: "چو وقت" - ج: بوقت

بیاکه^۱ بیتودلم رنج بیحساب کشید
 بیاکه کارِ دل از غم با اضطراب کشید
 چگونه را ز محبت نهان توانم داشت^۲
 که آه سینه من سر بآفتاب کشید
 کسیکه از مددِ گریه خواست^۳ وصل ترا
 بفکر بیهوده خطی بروئی آب کشید
 تهیست نسخه عالم ز حرف مهر و وفا
 زمانه جزو محبت ازین کتاب کشید
 خمارِ عاشقِ مسکین زباده^۴ دگر است
 که خون دیده بجای شراب ناب کشید
 بداغ تشنه لبی ماند برکناره یاس
 کسیکه ز ورقِ امید بر سُراب کشید
 چگونه خواب کند برهن که در شبِ تار
 بجائی^۵ هر مژه خاری، بچشم خواب کشید^۶

۱- ج: این غزل ندارد

۲- ا، ب: کرد

۳- ا: "وصل خواست ترا" - ب: "خواست وصل ترا"

۴- ا: "زباده دگر" - ب: "بردگر"

۵- ا، ب: "به جای"

۶- ا: "بچشم" - ب: "بروی"

عقل^۱ را در ره او پائی بدامان باشد
 فکر را در طلبش سربگریان باشد
 قوت بازوی همت طلب اندر^۲ ره عشق
 راه هر مورنه در بزم سلیمان باشد
 نقش مقصود شود^۳ در نظرش جلوه نما
 هر کرا^۴ آئینه از چاک گریان باشد
 میخورد تیغ لب زخم و بهم میخندد
 خنده بردیده که از درد تو گریان^۵ باشد
 فرق یک گام در ایجاد^۶ و عدم پیدانیست
 طی این^۷ راه بیک جنبش مژگان باشد
 پیش و کم در نظر تست که کوتاه بینی
 ورنه هر چیز^۸ باندازه مهمان باشد

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "اندر ره عشق" ب: "اندازه عشق"
 ۳- أ: "در" ب: "از"
 ۴- أ، ب: "هر که را"
 ۵- أ: "درد تو گریان" - ب: "درد گریان"
 ۶- أ: "انجا عدم" - ب: "ایجاد و عدم"
 ۷- أ: "این" ب: "آن"
 ۸- أ: چیز - ب: "چیزی"

بتفاوت^۱ مَیْگَر بیهوده در دشمن و دوست^۲
برهن هرچه بخاک آمده^۳ یکسان باشد

(۱۸۵)

مَرا همیشه بدل غیرت صبا باشد
که آشنا بسر زلف او چرا باشد
کند^۴ ز پرده تماشای کارنامه حسن
اگر کسی بحجاب تو آشنا باشد
بچشم هر که رسد نور دیگر^۵ افزاید
غبار کویتو همرنگ^۶ توتیا باشد
تو در طریق محبت کج آمدی صد^۷ بار
و گرنه راستئی راه رهنما باشد
بجرم^۸ رفته اگر عذر خواستی سهلست^۹
بعذر رفته خطاگر کنی خطا باشد

-
- ۱- أ: "بتفاوت" - ب: "به تفاوت"
 - ۲- أ: "دشمن و دوست" - ب: "دشمن دوست"
 - ۳- أ: "آمده" - ب: "آمد"
 - ۴- ب: این شعر ندارد
 - ۵- أ، ب: "دیگر" - ج: "دیده"
 - ۶- أ، ب: "همرنگ" - ج: "مانند"
 - ۷- أ: "سهلست" - ب، ج: "صد بار"
 - ۸- ج: این شعر ندارد
 - ۹- أ، ج: "صد بار" - ب: "سهلست"

نه جنس^۱ علم بدست آمد و نه نقدِ عمل
 اثر کجا به تهی دستئی دُعا باشد
 برهن ار^۲ نکند یاد مدعا چه عجب
 که مدعا همه در ترک مدعا باشد

(۱۸۶)

وگرز^۳ عمر گرامی حساب خواهم کرد
 زار تکاپِ خطا اجتناب خواهم کرد
 ز بس که مشقِ گنه میکنم هراسانم
 که رفته رفته ز جزوی کتاب خواهم کرد
 مرا محاسبهٔ حالِ خویش در نظر انداز
 وگر^۴ ز خویش خود احتساب خواهم کرد
 بسینه آتشِ دیرینه تازه میسازد
 وگر نه^۵ یاد ز عهد^۶ شباب خواهم کرد
 چه شد که عمر گرامی به دیرو زود گذشت
 اگر به توبه در آیم شتاب خواهم کرد
 بجز سرشکِ طلبِ سدِ راهبکشاید
 بگریهٔ سحری فتح باب خواهم کرد

۱- ج: این شعر ندارد

۲- ب: کلمه "ار" حذف است

۳- ج: این غزل ندارد

۴- أ: "واکر" - ب: "اوکر"

۵- أ: "واکر" - ب: "وکر"

۶- أ: "عهد" - ب: "عده"

گرفته پیرمغان جام می^۱ بکف میگفت
 که این قدر ز^۲ جهان انتخاب خواهم کرد
 و گر^۳ بوادئی دور زمانه افتادم
 فغان ز تشنه لبی بر سراب خواهم کرد
 چه فتنها^۴ که نباید بدیده بیدار
 و گر^۵ به بستر آرام خواب خواهم کرد
 ز بی ثباتئی فقر^۶ زمانه دانستم
 که نقش بیهوده بر روئی آب خواهم کرد
 ز گرمئی^۷ نگه آفتاب دانستم
 که آبدیده خود^۸ در خوشاب خواهم کرد
 مرا حجاب سزد آفتاب را چه حجاب
 تو بی حجاب در آء من حجاب خواهم کرد
 صلائی^۹ عیش به اهل^{۱۰} نشاط خواهم داد^{۱۱}
 شبی که سینۀ خود را کباب خواهم کرد

-
- ۱- أ: "جام را" - ب: "جام می"
 - ۲- أ: "ز جهان" - ب: "جهان"
 - ۳- ب: این شعر ندارد
 - ۴- أ: "چه فشهای که بیاید" - ب: "چه فشها که نباید"
 - ۵- أ: "واکر به" - ب: "وکرته"
 - ۶- أ: "فشیر زمانه" - ب: "فصید زمانه"
 - ۷- أ: "ز گرمئی نگه آفتاب" - ب: "ز بی کرپی بك ما حساب"
 - ۸- أ: "در" - ب: "را"
 - ۹- أ: "صلائی عیش" - ب: "صلا عشق"
 - ۱۰- أ: "با اهل" - ب: "با اهل"
 - ۱۱- أ: "داد" - ب: بود

برهمن^۱ ارز گناهانِ من زمن پُرسند^۲
بگریه بر درِ رحمت جواب خواهم کرد

(۱۸۷)

تاز^۳ کویش صبا نمی آید
دلِ عاشق بجانمی آید
نا^۴ شناسای حال خود گشتم
کارِ دیگرز مانمی آید
آید^۵ از کوئی دوست خاک بچشم
آنچه از توتیا^۶ نمی آید
گر بمعشوقه^۷ مراد رسم
یادم از مدعا نمی آید
دیده^۸ در راه عشق باید سود
طیّ این ره زیپانمی آید^۹
ای خطا پوشِ ما ز ما بگذر
که زما جز خطا نمی آید

-
- ۱- أ: "از رگناهان من" - ب: "ارگناهان من"
 - ۲- أ: "پُرسند" - ب: "ترسند"
 - ۳- ج: این غزل ندارد
 - ۴- أ: "تاشناسا" - ب: "شناسای"
 - ۵- أ، ب: "آید از خاک کوئی دوست بچشم" مصرعه اینطور است
 - ۶- أ: "توتیا" - ب: "طوطیا"
 - ۷- أ: "بمعشوقه" ب: "بمعشوق"
 - ۸- ب: "در ره عشق دید باید سود"
 - ۹- أ: "راه" - ب: "ره"

از برهمن مخواه کارِ دگر
که از و جز دعای نمی آید

(۱۸۸)

دیده^۱ را جز برخِ خوب تو^۲ و انتوان کرد
چشم یک چشم زدن از توجدا نتوان کرد
پئی تعظیم^۳ قد و ناز^۴ توای سرو روان
چه توان کرد اگر پشت^۵ دوتا نتوان کرد
دل آشفته دلان در خم زلفش خون شد
بعد ازین همرهئی باید صبا نتوان کرد
پائی هرکس^۶ که بود منت او بر سرِ ماست
خویش را کز بتوان کم ز گیا^۷ نتوان کرد
برهمن هرچه خدا خواست همان خواهد شد
نسبت هرچه بود غیر خدا نتوان کرد

(۱۸۹)

بهار^۸ سرو گل و لاله زار می آید
چوروئی یار نباشد چکار می آید

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: "وا" - ب: "نوا"
 - ۳- أ: "پئی تعظیم" - ب: "پئی تعلیم"
 - ۴- أ: "قدناز" - ب: "قدیار"
 - ۵- أ: "پست" - ب: "پشت"
 - ۶- أ: "هرکس" - ب: "هرکش"
 - ۷- أ: "رکیا" - ب: "رکی" ج: این غزل ندارد
 - ۸- أ، ب: این غزل ندارد

چو ابرگریه کنان میروم نخست سحر
 چو یاد صحبتِ شبهائی تار می آید
 فتاده بر سرِ ره همچو صید در دام
 بشوق آنکه بعزمِ شکار می آید
 مگر ز گردشِ گردون دو تن خبر دارد
 که اینقدر سرِ ما زیرِ بار می آید
 حدیثِ عشقِ بتان، رازِ دیگری مَطْلَبِ
 که از برهمن ز ناردار می آید

(۱۹۰)

جهان^۱ معلوم جائی فانی ارباشد همین باشد
 درو فانی شدن نادانی ارباشد همین باشد
 بخورشیدِ قیامت می‌رساند نسبتِ خود را
 بعاشقِ فخر سرگردانی ارباشد همین باشد
 چو آرم نامِ او را بر زبان درو جد می آیم
 حدیثِ شوقِ او و جدانی ارباشد همین باشد
 ز اسبابِ قناعت کار را برخویش آسان کن
 که چون مشکل بود آسانی ارباشد همین باشد
 بایران می برد افسانهٔ هندوستان بلبل
 برهمن را شکر افشانی ارباشد همین باشد

(۱۹۱)

سحر^۱ چون درکنارِ منْ وُ من بیحجاب آید
 عجب نبود اگر در خانه من آفتاب آید
 ز خوئی گرم هر دم میزند آتش بدل ما را
 ز آتشهر چه آید خاصه از بهر کباب آید
 ز عمر تیز رو غافل آهسته تر منشینی^۲
 سر چون عاقبت آهسته تر آید شتاب آید
 (۹) غمزه ابرو دل^۴ من میزند ناخن
 زند چون دستِ مُطرب زخم ناخن هر رباب آید
 برهمن روز و شب چشم بر اهرم به اگر بندی
 کجا آمد بچشم من اگر آمد بخواب آید

(۱۹۲)

آفتاب من که^۵ از می چهره گلگون میکند
 از فروغ جلوه شوق تازه افزون میکند
 از طریقِ عشق تا راه خرد فرسنگها^۶ است
 کی تواند کرد دانا آنچه مجنون میکند

-
- ۱- ا، ب: این غزل ندارد
 ۲- ج: "منیش"
 ۳- ب: این غزل ندارد- ا، ج: ایجا کلمه روشن نیست
 ۴- ج: "دل من"
 ۵- ا، ب: این غزل ندارد.. ج: "ار"
 ۶- ج: "فرسنگ هاست"

پیشِ او روبر زمین دارند ارباب نیاز
 ناز نینی من نمیدانم چه افسون میکند
 عشق می آید که تا در سینه سازد جایی خویش
 عقل دور اندیش را از خانه بیرون میکند
 در خیالِ قدّموزونِ تو میگوید غزل
 برهمن زین گونه طبع خویش موزون میکند

(۱۹۳)

چون^۱ برخسار او نقاب افتاد
 ابر برروئی آفتاب افتاد
 تا کشادند بر رُخم در فیض
 هر چه گفتیم مستجاب افتاد
 کئی بر آید برون ازین گرداب
 دل درین بحر چون حباب افتاد
 شحنة^۲ عشق چون صلا در داد
 عقل در معرضِ عتاب افتاد
 برهمن هر که در وجود آید
 نقشِ امید او بر آب افتاد

۱- أ، ب: این غزل ندارد

۲- ج: سخن

(۱۹۴)

گر شاخ^۱ محبت ثمری داشته باشد
 نخلِ دل^۲ من نیز بَری داشته باشد
 دل در برِ من نیست ندانم بکجا رفت
 شاید که ز جایی خبری داشته باشد
 سرمایه^۳ ما نیست بغیر از دم تسلیم
 گوراه^۴ محبت خطری داشته باشد
 طوفانِ بلا از درو دیوار بر آید
 گر گریه^۵ عاشق اثری داشته باشد
 در معرکه^۶ عشق در آید چو برهمن
 هر کس که بمیدان جگری داشته باشد

(۱۹۵)

شعله^۱ شوق تو چون گرمی^۲ بازار شود
 اندک اندک بمیان آید و بسیار شود
 میرود قافله^۳ عمر گرامی بشتاب
 راهرو^۴ مانده شود هر که خبردار شود
 صبح محشر مگر از پرده بر آید بیرون
 ورنه این خواب گران گشت که بیدار شود

۱- أ، ب: این غزل ندارد

۲- ج: "دلمن"

۳- أ، ب: این غزل ندارد

۴- ج: "کرنی"

۵- ج: "راه رو"

فرق با ما و تو و درما و توهم بسیار است
 آخر این پست و بلندی^۱ همه هموار شود
 بر همن زلفِ بتان راست نگرده هرگز
 گرترا هر سرِ مور شسته ز نار شود

ردیف الدّال

(۱۹۶)

صبامیار^۲ ازان یار در نظر کاغذ
 که بی رخش بجگر میزند شرر^۳ کاغذ
 کدام لب شکری دست^۴ کرده حیرانم
 که تازه گشت^۵ نمک ریخت در جگر کاغذ
 شرار^۶ در جگرم زد چنانکه کرد کباب
 بحیرتم که چه پیچیده بود^۷ در کاغذ
 شبِ فراق بود عاشق ستمکش^۸ را
 ز خون دیده سیاهی ز چشم تر کاغذ

۱- ج: "پست بلندی"

۲- أ، ب: "میار" - ج: "بَساز"

۳- أ، ب: "شرر" - ج: "بسر"

۴- أ: "کرد" - ب: "کرده" - ج: "کدا"

۵- أ، ب: "مُشت" - ج: "است"

۶- أ، ج: "شرار" - ب: "شراره"

۷- أ، ج: "در" - ب: "از"

۸- أ، ب، ج: "ستم کش"

ز گریه چشم برهمن سیاه^۱ گشت و سفید
که داشت پیشِ نظرِ شام تا سحر کاغذ

ردیف الرّاء

(۱۹۷)

چگونه^۲ کی تو شود خاطرِ مشکِ پذیر^۳
که دست عشق تو شد در دلم گریبان گیر
صبا ز سنبل زلف^۴ توره برون نبرد
که ربط^۵ مُعْجَزِ حَسَنِ تو^۶ یاد در زنجیر^۷
کرا^۸ مجال^۹ سخن پیش روئید و ست مگر^{۱۰}
ز حالِ خود بزبانِ نگه^{۱۱} کنم تقریر

-
- ۱- أ: "سفیدکشت و سیاه" - ب: "سفید و کشت سفید"
 - ۲- أ، ج: "چگونه کسی تو شود" - ب: "چگونه نه شود"
 - ۳- أ: "شکیب پذیر" - ب: "شکیب نذیر" - ج: "شکست پذیر"
 - ۴- أ، ج: "زلف" - ب: "زلفش"
 - ۵- أ: "ربط" - ب، ج: "کرد"
 - ۶- أ، ب: "باد" - ج: "یاد"
 - ۷- أ، ب: "زنجیر" - ج: "تحریر"
 - ۸- أ، ج: "کرا" - ب: "کران"
 - ۹- أ، ب: "مجال" - ج: "محال"
 - ۱۰- أ، ج: "مگر" - ب: "نگر"
 - ۱۱- أ، ج: "نکته" - ب: "مگر"

ز جیب^۱ صبح چون خورشید^۲ سر برون آرم
 اگر بیادِ سر زلف او کنم شبگیر
 اثر^۳ بسنگ کند بر همن نه در دل او
 خموش کرد مراناله^۴ هائی بی تاثیر

(۱۹۸)

زهی^۵ بدام هوس گشته همچو مرغ اسیر
 بفکرِ خام فرو مانده در قلیل و کثیر
 کجا بعالم تقدیر می توانی بُرد
 که^۶ مانده بغلط در شکنجه تدبیر
 ز سر بنه بزمین ادب کلاه غرور
 دل شکسته بدست آر (و) دست خسته بگیر
 فلک ز کیسه^۷ عمر تو نقد بُرد هنوز
 چو طفل ناز کنی در کنارِ عالم پیر
 باهلِ جرم چو فرموده که عذر کند
 ز روئی لطف و کرم^۸ عذر بر همن بپذیر

۱- أ. ج: "ز جیب" - ب: "ز حبس"

۲- أ. ج: "چو خورشید سر" - ب: "جورسیدمه"

۳- أ. ب: "اثر" - ج: "نبزیر"

۴- أ. ج: "ناله های" - ب: "نالهای"

۵- ج: این غزل ندارد

۶- أ: "که مانده" - ب: که چو طفل مانده

۷- أ: "ز کیشه" - ب: "ز کیسه"

۸- أ: "لطف و کرم" - ب: "طفل و کرم"

(۱۹۹)

دلی^۱ دارم بزلف او گرفتار
 که دارد با گرفتاری سروکار
 بغفلت مرد دانا^۲ در فریب است
 بدنِ سیا^۳ دل نه بندد مردِ هوشیار
 زنا هموارئی دنیا گذرکن^۴
 که آسان بگذراند^۵ مردِ هموار
 نمک بر زخم دل ریشان که بستی^۶
 نبودی لعلِ خوبان گر شکر بار
 دلِ آزادگان کی رفت^۷ از دست
 نمی بودی اگر آن طره^۸ طرار
 نخستین خونبھائی^۹ بلبلان ده
 بس آنکه سیرکن^{۱۰} در صحن گلزار

-
- ۱- أ، ب: "دل" ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "نادان" - ب: "دانا"
 ۳- أ: "به دنیا" - ب: "بدنیا"
 ۴- أ: "گذر کردن بودا" - ب: "گذرکن"
 ۵- أ: "بگذراند" - ب: "بگذرد آن"
 ۶- أ: "اُفتی" - ب: "بستی"
 ۷- أ: "رفت" - ب: "رفتی"
 ۸- أ: "طرره" - ب: "طرّه"
 ۹- أ: "خونبھای" - ب: "خونهای"
 ۱۰- أ: "سیرکن" - ب: "سیرکند"

چه می^۱ بندی نظر بر خرمن گل
 که گل در دیده بینا بود خار
 بآزاری^۲ سرموری مَنه پا^۳
 کسی را یک سر^۴ مؤی نیاز^۵
 عمل کن بر کمال قول سعدی
 چه سعدی بلبل^۶ فرخنده متقار
 بدست آوردن دنیا هنر نیست
 یکی^۷ را گرتوانی دل بدست آر
 بر همن هر که دارد دست^۸ درکار
 دلش باید که باشد سوی^۹ دلدار

۱- أ: "چه می بندی" - ب: "چه بندی" - ج: این غزل ندارد

۲- أ: کلمه "بآزاری" حذف است

ب: "میازار سرموئی سر باما"

۳- أ، ب: "پای"

۴- أ، ب: "سری"

۵- أ، ب: "میازار"

۶- أ: طوطی - ب: "بلبل"

۷- أ: "یکی را" - ب: "یکی"

۸- أ: "دست" - ب: "دوست"

۹- أ: "سری" - ب: "دست"

ردیف الزاء

(۲۰۰)

ز روئی عجزبنه بر زمین جبین نیاز
 که ماشکسته دلانیم^۱ اوشکسته نواز
 چو اشک پرده در حال راز داران است
 بروئی او نتوان کرد دیده محرم راز
 فروغ سینه ز تاریک خاطران مَطْلَب
 که غافل اند ز راه حقیقت اهل مجاز
 خوش آن گروه که خم کرد^۲ قامت دل را
 بسوئی قبله آنروئی^۳ میکنند نماز
 برهنه از سر زلف^۴ تو برد یک سر^۵ مو
 بس است یک سر^۶ مؤی تو بهر عمر دراز

-
- ۱- أ، ج: "او" - ب: "تو"
 - ۲- ب: "خم کرد" - ج: "خم کرده"
 - ۳- أ، ب، ج: "ابروی او کنند"
 - ۴- أ، ب: "زلف" - ج: "لطف"
 - ۵- ب: "یک سر مو" - ج: "یکر شو"
 - ۶- أ: "یک سرینو" - ب، ج: "یکسر مویتو"

دیده ام^۱ شد خشك و طوفان^۲ در کمین دارم هنوز
 موج دریا در شکنج^۳ آستین دارم هنوز
 میرسد نزدیک تر هر دم شمار روزگار
 من ز جام^۴ جان امیدی دور بین دارم هنوز
 بیگناه هست^۵ آنکه بر امید رحمت کرد جرم^۶
 جرمم^۷ از حد رفت و چشم^۸ آفرین دارم هنوز
 از ندامت دود آه من گذشت^۹ از آسمان
 و ز^{۱۰} خجالت روئی عصیان بر زمین دارم هنوز
 دامن عصیان بآب^{۱۱} دیده شستم برهن
 لیک نقش سجده بُت برجبین دارم هنوز

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "شد خشك طوفان"
 ب: "خشك اشك طوفان"
 ۳- أ: "شكنج" - ب: "شكنجه"
 ۴- أ: "ز جام جان امیدی" - ب: "ز خامیها امید"
 ۵- أ: "بیگناه هست" - ب: "بیگناه هست"
 ۶- أ: "جرم" - ب: "وام"
 ۷- أ: "جرم" - ب: "جرم"
 ۸- أ: "چشم رحم بین" - ب: "چشم آفرین"
 ۹- أ: "گذشته" - ب: "گذشت"
 ۱۰- أ: "در" - ب: "فرد"
 ۱۱- أ: "آب" - ب: "پآب"

(۲۰۲)

بگذشت^۱ عمر گرم^۲ فشانم نفس^۳ هنوز
 وین مرغ پر شکسته شده^۴ در قفس هنوز
 دل می رود به محمل لیلی^۵ کشان کشان
 در گوش نار سیده^۶ صدای جرس هنوز
 آمد بهار و روی^۷ چمن تازگی گرفت
 بر شاخ مانده میوه مانیم رس هنوز
 عشق آتش بلند بر افروختست^۸ ما
 پنهان کنیم و^۹ شعله بدامان خس هنوز
 گشتیم سیر^{۱۰} بر همن از تیره باطنی
 از لذت گناه نکردیم بس هنوز

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "عمر گرم" - ب: "عمر و گرم"
 ۳- أ: "فشانم نفس" - ب: "تمنا قفس"
 ۴- أ: "شده" - ب: "تیا"
 ۵- أ: "نا" - ب: "ما"
 ۶- أ: "روی چمن" - ب: "و روی چمن"
 ۷- أ: "بر افروخت است ما" - ب: "بر افروختست و ما"
 ۸- أ: "کنیم و شعله" - ب: "کنم شعله"
 ۹- أ: "سیره" - ب: "برور"

آبی^۱ که آبرو ببرد در گلومریز
 آب^۲ از دو دیده ریزولی آبرومریز
 چون غنچه عیش کن بگریبان گنده سر^۳
 در عمر یک دوروزه^۴ چو گل رنگ و بومریز
 گر خون دیده جوش زند ضط گریه کن
 هرگز ز دیده^۵ قطره اشکی فرومریز
 از هر که بشنوی سخن تلخ گوش کن
 بیهوده آبروز می گفتگو مریز
 در شربت بی که زهر غمش نیست برهن
 هرگز بسوی لب مبرو^۶ در گلومریز

خبر^۷ ندارم ازان یارِ مهربان امروز
 گذشت وعده وی چیست در میان امروز

۱- ب، ج: این غزل ندارد

۲- أ: "پی دویده کریزدمی"

۳- أ: "فگند"

۴- أ: "روز"

۵- أ: "دیده"

۶- أ: "میرد"

۷- أ، ب: این غزل ندارد

ز آفتابِ حوادثِ کسی نیا ساید
 کجاست^۱ سایه سری، زیر آسمان امروز
 صلا دهند بمرغان ریزه خوار سخن
 گذشت طوطی، طبعم شکر فشان امروز
 سخن ز عالمِ بالا مگر فرود آمد
 که آمد^۲ این غزل تازه بر زبان امروز
 گذشت نوبتِ مجنون ز کار خانه عشق
 برهمن است درین کهنه دودمان امروز

ردیف السّین

(۲۰۵)

نگار من^۳ ز استغنائمی^۴ بیند بسوی^۵ کس
 که روئ خویشت در آئینه می بیند نه^۶ روئ کس
 سری موئ^۷ ندار دباک آن ماهِ هلال ابرو
 اگر در آتشِ غیرت^۸ بسوزد مو^۹ بموی کس

۱- ج: "کجا است"

۲- ج: "آمدی"

۳- أ: "نگاری" - ب، ج: نگار

۴- أ، ج: "باشغناء" - ب: زاشغناء

۵- أ، ب: "بسوی" - ج: "بروئی"

۶- أ: 'روئی خو کس' - ب: 'نه روئی کسی' - ج: 'نروئی کس'

۷- أ، ج: "سری موئی ندارد" - ب: "سری ندارد"

۸- أ، ج: "غیرت" - ب، ج: "حسرت"

۹- أ: "یشورد مو بموئی" - ب، ج: "بسوزد مو بموئی"

هزاران بخیه با^۱ شد کار هر^۲ چاک گریبان را
 بچاک سینه کمتر راست می آید رفوئ کس
 چنان^۳ دریائ پر جوش^۴ است اما برکنار آن^۵
 همه^۶ لب تشنگان و تر^۷ نمیگردد گلوئ کس
 میان گوشه^۸ میخانه نه باته^۹ جرعه خوکن
 سلامت کم رودزین کو چه تا^{۱۰} بیرون بسوئ کس
 غبار^{۱۱} دامن آلوده را چشم تری^{۱۲} باید
 بغیر از چشم تر بیپوده باشد شست و شوئ^{۱۳} کس
 برهمن سینه جوش آورد طوفان^{۱۴} زیر چشم شد
 چه خوش باشد که آب رفته باز آمد^{۱۵} بجوئ کس

- ۱- أ: "نجیه" - ب: "نجیة" - ج: "بخیه"
- ۲- أ: "هر" - ب، ج: "گر"
- ۳- أ، ج: "جهاں" - ب: "چنان"
- ۴- أ: "در جوش" - ب: "پر جوش" - ج: "پر خوں"
- ۵- أ: "پرکناران" - ب، ج: "برکناران"
- ۶- أ: "دریں" - ب، ج: "همه"
- ۷- أ: "تشنگان تر" - ب، ج: "تشنگان و تر"
- ۸- ج: این شعر ندارد
- ۹- أ: "باته جرعه خوکن" - ب: "با جرعه حوکش"
- ۱۰- أ: "تاپائی بیرون" - ب: "ما پای بیرون"
- ۱۱- ج: این شعر ندارد
- ۱۲- أ: "چشم تر" - ب: "چشم تری"
- ۱۳- أ: "شست و شوئ" - ب: "شست سوی"
- ۱۴- أ: "طوفان زیر شد چشم" - ب: "طوفان ریز شد چشم"
- ج: "طوفان" زیر چشم شد
- ۱۵- أ: "باز آمد" - ب، ج: "باز آید"

ردیف الشَّین

(۲۰۶)

چو غخچه در ره تسلیم پا بدامان باش
 چو گل بخون جگر غرق^۱ در گریبان باش
 علاج زنگ^۲ آگنه صیقلِ پشیمانست^۳
 زگردهای خطابعد ازین پشیمان باش
 ادب ز صحبت رندانِ پارسا^۴ آموز
 بگیر جرعه به پیمانه^۵ و به پیمان^۶ باش
 بیاب زلف و رخ^۷ آن نگار در شبِ تار
 چو ابرگریه کن و همچو^۸ برق خندان باش
 خیالِ زلفِ بتا بر همن مده در دل
 و گرنه همچو نسیم^۹ صبا پریشان باش

-
- ۱- أ، ج: «غرقه تا» - «غرق تا»
 - ۲- أ: «زنگ» - ب، ج: «رنگ»
 - ۳- أ: «پشیمان است» - ب، ج: «پشیمانست»
 - ۴- أ: «پارسائی» - ب، ج: «پارسا»
 - ۵- أ: ز پیمانه - ب، ج: «به پیمانه»
 - ۶- أ، ج: «به پیمانه» - ب: «پیمان»
 - ۷- أ: «زلف رُخ نگار» - ب، ج: «زلف و رخ آن نگار»
 - ۸- أ، ب، ج: «گریه کن همچو»
 - ۹- أ، ب: «نسیم صبا» - ج: «سحر با صبا»

شرمنده^۱ ام بسی ز درونِ سیاهِ خویش
 در حیرتم^۲ چنانکه ندانم گناهِ خویش
 جز قامتِ بلند توام دستگاه نیست
 افتاده ام^۳ بگیر مرا در^۴ پناهِ خویش
 آن بلبل شکسته ندانم^۵ که در چمن
 آسوده ام به بستر مست^۶ گناهِ خویش
 تاماهِ اقتباس^۷ کند، نور از مهر
 من مهر، نره کم^۸ نه نمایم ز ماهِ خویش
 تا بر همن ز خاکِ نشینانِ او شدم
 برفرقِ آفتاب بسایم^۹ کلاهِ خویش

-
- ۱ - ج : این غزل ندارد
 ۲ - أ : "در حیرتم" - ب : "در جرم ام"
 ۳ - أ : "افتادم" - ب : "افتاده ام"
 ۴ - أ : "درا" - ب : "در"
 ۵ - أ : "ندانم" - ب : "زیانم"
 ۶ - أ : "مُشت" - ب : "مست"
 ۷ - أ : "اقتباس" - ب : "اقتباس"
 ۸ - أ : "مهر و زه کم منحائیم" - ب : "من زرهاکنم شمایم"
 ۹ - أ : "نشانم" - ب : "نسایم"

شدم^۱ به بحرِ محبتِ غریقِ طوفانش
 که جز^۲ بساحلِ غم نیست حدّو^۳ پایانش
 همیشه چاکِ جگر^۴ مشقِ دستِ همت را^۵
 کسی که چاکِ هوس^۶ نیست در گریبانش
 دلم چگونه ازین سیل^۷ جان تواند برد
 که چشمه^۸ عشق است در زخدا^۹نش
 فلکِ سماط^{۱۰} فرو چیدا هِلِ عالم را
 گرسنه چشمی^{۱۱} امید کرد مهمانش
 برهمن از ره عشق احتراز^{۱۲} کن که بدام
 زنند هر دم^{۱۳} شمشیر در گریبانش

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "چو شد" - ب: که جز
 ۳- أ: "حدودِ پا" - ب: "حدّوِ پا"
 ۴- أ: "مشق" - ب: "شق"
 ۵- أ: "را" - ب: "اوست"
 ۶- أ: "هوس" - ب: "هوس"
 ۷- أ: "سیل" - ب: "سیل"
 ۸- أ: "چشمه" - ب: "موج چشمه"
 ۹- أ: "زخدا^۹ش" - ب: "زخ دانش"
 ۱۰- أ: "بسماطه" - ب: "بساط"
 ۱۱- أ: "گرسنه چشمی امید" - ب: "گرسنه امید"
 ۱۲- أ: "اخزار" - ب: "احتراز"
 ۱۳- أ: "زنند هر دم شمشیر در گریبانش"
 ب: "روند بر دم شمشیر در بیابانش"

ردیف الصّاد

(۲۰۹)

بودهمشیه مرا بابتان نهان اخلاص
 نهان خوش است ز آلایش زبان اخلاص
 مرادرون و برون صاف شدزیکرنگی
 میانِ سینه بود مهرتا بجان اخلاص
 تو خواه مهرکن و خواه قهرکن نرود^۱
 برون زسینه عاشق بامتحان اخلاص
 قدم بنه بره عاشقی^۲ و مخلص شو
 که هست^۳ قاعده راو عاشقان اخلاص
 میانِ کیش برهمن وفا ویکرنگیست^۴
 که قائمست^۵ درین کهنه دودمان اخلاص

-
- ۱- أ: "بردد" - ب: "نرود" - ج: "بروز"
 - ۲- أ: "عاشقی مخلص" - ب، ج: "عاشقی و مخلص"
 - ۳- أ، ج: "هست" - ب: "نیست"
 - ۴- أ: "وفا پکرنکیست" - ب: "وفا دیکرنکیست"
 - ج: "وفا ویکرنکی است"
 - ۵- أ، ب، ج: قائم است

ردیف الضاد

(۲۱۰)

ندار سید بگوشم زمبده^۱ فیاض
 که نقدِ عمر زکف^۲ میرود مکن اغماض
 و جود مردم دانا بود همیشه بهار
 چو غنچه تنگ مباح اندرین شگفته ریاض
 زبس که تا سحر از^۳ غم گریستم بفراق
 زمشک^۴ گریه مرا رنگ دیده گشت بیاض
 بروی دوست مرا اختیار باقی نیست
 خطا کند چو نصیحت^۵ کرم کند اعراض
 برهمن از غرض^۶ خویش دارواستغنا
 خوش آنکسی^۷ که برون آید^۸ از غم اغراض^۹

۱- أ، ب: "زمبده فیاض" - ج: "میده از فیاض"

۲- أ، ب: "زکف" - ج: "تلف"

۳- أ، ب: "سحر از" - ج: "سحرم"

۴- أ: "زمشک" - ج: "زمشق"

۵- أ، ج: "چو نصیحت" - ب: "چو بصحبت"

۶- أ: "از غرض" - ب: "در عرض" - ج: "از عرض"

۷- أ: "خوشا کسی" - ب، ج: "خوش آن کسی"

۸- أ: "آید" - ب، ج: "آمد"

۹- أ، ج: "اغراض" - ب: "اغراض"

ردیف الطاء

(۲۱۱)

چه بسته دل آزاده^۱ رابکهنه رباط
 نشسته غافل زاند یشهای^۲ راه^۳ صراط
 زمانه^۴ بهر تود یبای عمر می پیچید
 تو بهر گرمی هنگامه گستریده بساط
 بنوبهار نگرده^۵ شگفته غنچه دل
 بفصل^۶ گل چمن بشگفتد مراچه نشاط
 زمانه^۷ در خور قید جهانیان دوزد
 طرار^۸ کسوت^۹ عمر عزیز چون خیاط

۱- أ: "آزاده" - ب، ج: "آزاد"

۲- أ: "زاندیشهای" - ب: "ازاندیشهای" - ج: "ازاندیشه"

۳- أ، ب: "راه" - ج: "طریق"

۴- أ: "رهانه بهر تو نباد عمر" - ب، ج: "زمانه بهر تو دنیای عمر"

۵- أ، ج: "نگردد" - ب: "بگردد"

۶- أ: "بفضل کل چمن" - ب، ج: "بفضل کل چو چمن"

۷- أ: زمانه در خور جهانیا دوزد

ب: زمانه در خور قید جهان چنان دوزد

ج: زمانه در خور قد جهان نیان دوزد

۸- أ: "طراز" - ب، ج: "طراز"

۹- أ: "کشوت" - ب، ج: "کسوت"

کسی^۱ برون نرود برهمن ز گردش چرخ
نمودم این سخن از دور چرخ استنباط^۲

ردیف الظاء

(۲۱۲)

چند^۳ بیهوده کند در برما جا^۴ واعظ
فرق بسیار بود از سرما تا^۵ واعظ
باز محتاج^۶ بوعظ^۷ گران خواهد بود
آنکه^۸ نشیند بسر^۹ موعظه با ما و^{۱۰} اعظ
پنبه در گوش من انداز که در بزم نشاط
باد^{۱۱} هم صحبت من گشته و مینا^{۱۲} واعظ

-
- ۱- أ: "کشی" - ج: "کسی"
 - ب: [برهمن پند کسی در دل ما جا نکند] مصرع اینطور است
 - ۲- أ، ب: "استنباط" - ج: "اتنباط"
 - ۳- أ، ج: "چند" - ب: "خنده"
 - ۴- أ، ج: "برما" - ج: "سرما"
 - ۵- أ، ب: "از سرما" - ج: "از برما"
 - ۶- أ، ب: "باز" - ج: "یار"
 - ۷- أ: بموعظ دیگران - ب، ج: "بوعظ دگران"
 - ۸- أ: "آنکه" - ب: "که" - ج: "گر"
 - ۹- أ: "بسر موعظه" - ب: "بسر موعظی" - ج: "بسر موعظه"
 - ۱۰- أ: "خرد از واعظ" - ب: "ماتا واعظ" - ج: "باما واعظ"
 - ۱۱- أ: "بادا" - ب، ج: "باده"
 - ۱۲- ب: "مسما"

راه دیوانگی از عالم دیگر باشد
 هست در بزم جنون بیهوده دانا^۱ واعظ
 برهمین پند کسی در دل ما جا نکند
 چه^۲ کند بادل آماده سودا^۳ واعظ

ردیف العین

(۲۱۳)

هر نفس پروانه بال افشان بود^۴ پر نور شمع
 موسی^۵ عشقت ازان^۶ سر برزند^۷ از طور شمع^۸
 دودمان^۹ آتش افروزان^{۱۰} بسی رونق گرفت
 قابلیت کرد تا پروانه را^{۱۱} منظور شمع
 در خیال آفتاب روی او مغز سرم
 زره زره تاسحر میریخت چون کا فور شمع

-
- ۱- أ: "دانا" - ب، ج: "گویا"
 - ۲- أ: "چکند" - ب، ج: "چه کند"
 - ۳- أ: "سوده" - ب، ج: "سودا"
 - ۴- أ: "بود" - ب، ج: "شود"
 - ۵- أ: "موختی" - ب، ج: "موسی"
 - ۶- أ: "ازان" - ب: "زان" - ج: "بران"
 - ۷- أ، ج: "سرزند" - ب: "پرزند"
 - ۸- أ، ب، ج: "بر طور شمع"
 - ۹- أ، ج: "دودمان" - ب: "دودما"
 - ۱۰- أ: "افزون راستی" - ب، ج: "افروزان بسی"
 - ۱۱- أ، ب: "را" - ج: "شد"

از فروغ شعله چشمِ عند لیب آگاه نیست
 نیست بر بال و ^۱ پر پروانه شد مستور ^۲ شمع
 ای برهن چهره را در سوختن ^۳ آفروختن
 میتوان آموختن از خاطر رنجور ^۴ شمع

ردیف الغین

(۲۱۴)

زیسکه لختِ جگر آیدم ^۵ برون ز دماغ
 مراست دیده تر گلشن و ^۶ گریبان داغ
 مبین ^۷ بکو تهی خویش و پا ^۸ فراتر نه
 که بالِ همتِ پروانه می رسد بچراغ
 کند مرا ز نسیم بهار مستغنی
 اگر شمیم سر زلفِ اورسد بدماع

-
- ۱- أ، ب: "بال و پر" - ج: "بال برو"
 - ۲- أ، ب: "مستور" - ج: "منشور"
 - ۳- أ، ج: "سوختن" - ب: "جبین"
 - ۴- أ: "پرنور" - ب، ج: "رنجور"
 - ۵- أ: "آدم" - ب، ج: "آیدم"
 - ۶- أ: "دیده پُر گلشن نو"
 - ب: "دیده بر گلشن و گریبان"
 - ج: "دیده تر و گلشن گریبان"
 - ۷- أ: "بین" - ب، ج: "ببین"
 - ۸- أ: "خویش و پا" - ب، ج: "خویش پا"

بیوی گل شدم از دست گر مرا^۱ خواهند
 میان برگ گل تازه ام کنند^۲ سراغ^۳
 اسیر ماند^۴ دل برهمن که ممکن نیست
 بدور حسن توان^۵ خط سبز^۶ خط فراغ

ردیف الفاء

(۲۱۵)

بگرد عارض اوتا سیاه^۷ خط زده^۸ صف
 فتاده^۹ کار دل نا توان^{۱۰} ما^{۱۱} دو طرف
 متاع عقل بدو کان عشق نا یا بست
 که هست^{۱۱} مایه دانا بشهر عشق تلف

-
- ۱- أ: "سر مرا خوانند" - ب: "کر مرا خواهد" - ج: "سر مرا خواهند"
 - ۲- أ، ب، ج: کند
 - ۳- أ، ج: "سُراغ" - ب: "براغ"
 - ۴- أ، ج: "ماند دل برهمن" - ب: "مانده برهمن دل"
 - ۵- أ: "توان" - ب، ج: "زان"
 - ۶- أ: "سبیر" - ب، ج: "سبز"
 - ۷- أ: "سیاه" - ب، ج: "سپاه"
 - ۸- أ، ب: "زده" - ج: "زد"
 - ۹- أ، ب: "فتاده" - ج: "فتاد"
 - ۱۰- أ، ب: "ما" - ج: "بما"
 - ۱۱- أ، ج: "که هست" - ب: "که نیست"

مراسست مهر تو^۱ در دل چو مشک در نافه
 مرا خیال تو در سینه چون گهر بصدف
 تو تیر غمزه بزن هر قدر که بتوانی
 که^۲ هست سینه صانی دلان بجای^۳ هدف
 برهمن آنکه غم از سنیۀ حزیں ببرد
 ببانگِ چنگ بگویم^۴ که نیست جزئی دف^۵

ردیف القاف

(۲۱۶)

تمام عمر مَرَّاشد^۶ بفکرهای عمیق
 ولی زاصل سخن نکته^۷ نشد تحقیق
 بکش بصفحه ایام خطِ بطلان را
 که حکم عقل بود از برای این تفریق

-
- ۱- أ، ج: "مهر تو در دل" - ب: "مهر در دل"
 - ۲- أ، ج: "هست" - ب: "نیست"
 - ۳- أ، ج: "بجای" - ب: "کان"
 - ۴- أ: "بگویم" - ب، ج: "نگویم"
 - ۵- أ، ج: "دَوَف" - ب: "دف"
 - ۶- أ: "شد بفکرهایی عمیق" - ب، ج: "صرف شد بفکر عمیق"
 - ۷- أ، ج: "نکته" - ب: "نکته بر"

گره^۱ کشائی ایام در بیان^۲ روزی
 مدار رشته^۳ همت بعقدۀ^۴ تعویق
 قبولِ عذر گنه^۵ از کسی توان کردن
 که بر رقیمۀ تقصیر خود^۶ کند تصدیق^۷
 کسی^۸ که خواست خط خواهش از صحیفۀ دل
 بسی بهرزۀ^۹ نوشتند زیر^{۱۰} او تعلیق
 سخن چو طوطی شکرزبان توان گفتن
 وگر نه هست^{۱۱} بسی در نوازیان^{۱۲} چو نهیق^{۱۳}

-
- ۱- أ، ج: "گره" - ب: "اکرم"
 ۲- أ: "در بیان روری" - ب: "در بیان داری" - ج: "در جهان داری"
 ۳- أ: "رشته" - ب، ج: "سینه"
 ۴- أ، "تعویق" - ب: "تحقیق"
 ۵- أ: "گناه" - ب: "گناهی" - ج: "گهنه"
 ۶- أ: "کند خود" - ب، ج: "خود کند"
 ۷- أ، ب، ج: "تفریق"
 ۸- أ: "کسی که خواست خط از صحیفۀ دل"
 ب: کسی نشست خط خواهش از صحیفۀ دل
 ج: این شعر ندارد
 ۹- أ: "بهرز" - ب: "بهرزه"
 ۱۰- أ: "زیر او تعلیق" - ب: "ریزه و تعلیق"
 ۱۱- أ، ج: "هست" - ب: "نیست"
 ۱۲- أ: "نوازیان" - ب: "توارما" - ج: "نوارما"
 ۱۳- أ، ب: "نهیق" - ج: "جلیق"

(۲۱۷)

توئ^۱ که ساقی وحدت^۲ زکوثر^۳ تحقیق
 نخست داده بدست تو ساغر تحقیق
 به بحر^۴ معرفت ایزدی دلت غواص
 ز قصر فکر بر آورده^۵ گوهر تحقیق
 دل تو سرورق^۶ جزو آفرینش حق
 قضا کشیده بر آن صفحه مسطر تحقیق
 بر آسمان حقیقت ترا عروج سزد
 که هست ذات شریف تو محور تحقیق
 به کلک فیض نگارند هائی نقش کمال
 رقم بنام تو کردند دفتر تحقیق
 ظهور خواست جمال حقیقت^۷ ازلی
 تراز فیض^۸ ازل کرده مظهر تحقیق
 غرض بجوهر ذات تو عین جوهر شد
 ز عرض حال تو پیداست جوهر تحقیق

-
- ۱- أ: "توئی" - ب: "بوئی" - ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: "کوثر" - ب: "وحدت"
 - ۳- أ: "کوثری" - ب: "کوثر"
 - ۴- أ: "بهر" - ب: "به بحر"
 - ۵- أ: "آورد" - ب: "آورده"
 - ۶- أ: "درورق" - ب: "سرورق"
 - ۷- أ: "حقیقی ازلی تو" - ب: "حقیقت ازلی"
 - ۸- أ: "تراز فیض ازل" - ب: "براز فیض ابد"

تو چشم کرده^۱ بر آئینه حقیقت یار
 تفاوتی^۲ زبیرت نیست تادر تحقیق
 محققان^۳ ز تو تحقیق حق کنند مدام
 که هست ذات شریف تو مصدر تحقیق
 جهان^۴ تیره بر آمد ز ظلمت افکار
 چو مهر فکر تو سرزد ز چادر تحقیق
 زروئ لطف دل^۵ تیره برهن را
 فروغ رائ تو آور دبر سیر تحقیق

ردیف الکاف (عربی)

(۲۱۸)

کسیکه از غم عشق توسینه دارد چاک
 ز چاکهائی گریبان بگوچه^۶ دارد باک^۷
 بگرد دامن شان گرد امتحان نرسد^۸
 که چیست گوشه نشینان گذشت از افلاک^۹

۱- أ: "ختم کرد" - ب: "چشم کرده"

۲- أ، ب: "تفاوت"

۳- أ: این شعر ندارد

۴- أ: این شعر ندارد

۵- أ: "لطف توشد" - ب: "لطف دلت"

۶- أ، ج: "بگو" - ب: "گرچه"

۷- أ: "پاک" - ب، ج: "باک"

۸- أ: "میرسد" - ب، ج: "نرسد"

۹- أ: "اولان" - ب، ج: "افلاک"

برون زفهم و خیال^۱ است صورت^۲ معنی
 خیال ناقص دانا کجا^۳ کند ادراک
 درین سرائی سپنجی غبار راه مشو
 اگر^۴ چه آب روان میروی^۵ برو برخاک
 غم زمانه چو عیش زمانه میگذرد
 درین رُباط کهن برهمن مشو غمناک

ردیف الکاف (فارسی)

(۲۱۹)

از^۶ غم هجران^۷ دلم درسینه می آید به تنگ
 بر امید و عده^۸ دیر^۹ ینه می آید به تنگ
 پیش تاب زلف و روی^۹ او کرا باشد قرار
 شانه درهم میشود، آئینه می آید به تنگ

-
- ۱- أ، ب: "خیال" - ج: "قیاس"
 - ۲- أ: "بصورت" - ب، ج: "صورت"
 - ۳- أ: "کی" - ب، ج: "کجا"
 - ۴- أ: "اگرچه" - ب، ج: "اگرچو"
 - ۵- أ: "سرد و برد پرک" - ب: "یروی برو برخاک"
 - ج: "میروی تو رو برخاک"
 - ۶- ج: این غزل ندارد
 - ۷- أ کلمه "هجران" حذف است - ب، ج: "هجران"
 - ۸- أ: "بر امید و عده" - ب: "بر امیدی و عده"
 - ۹- أ، ب: "زلف او روی"

سینه بی کینه چون آئینه دارم^۱ پرزمهر
 گرسد^۲ دروی خیال کینه می آید به تنگ
 در لباس^۳ ظاهری باشد برهنه صلباس
 مرد ره^۴ از خرقة پشمینه می آید به تنگ
 روز آزادی چو از بهر گرفتاری بود
 مریراه از سینه دل آئینه می آید به تنگ

ردیف الام

(۲۲۰)

بود بگرد تو گردیدن^۵ خیال محال
 که هست ذات تو^۶ فارغ ز فهم و عقل و خیال^۷
 کجاست^۸ طائر اندیشه را مجال^۹ نخست
 که^{۱۰} در هوای سربام^{۱۱} او گشاید بال

-
- ۱- ا، ب: "چون شد آئینه"
 - ۲- ا: کلمه "رسد" حذف است. ب: "گرسد دروی"
 - ۳- ا: "لباس" - ب: "لباسی"
 - ۴- ا، ب: "راه"
 - ۵- ا، ج: "گردیدن خیال محال" - ب: "بگردیدن محال خیال"
 - ۶- ا، ج: "ذات تو فارغ" - ب: "ذات فارغ"
 - ۷- ا، ج: "فهم عقل" - ب: "فهم و عقل"
 - ۸- ا، ب، ج: "کجا است"
 - ۹- ا: "اندیشه مجال نخست" - ب، ج: "اندیشه را مجال درست"
 - ۱۰- ب: "ز عشق فیض دگر یافت این شکسته سفال"
 - ۱۱- ا: "سری بام" - ج: "سربام"

مرا چو آئینه شد سینه در تصوّر دوست
 ز عشق فیضِ دگر یافت این شکسته سفال^۱
 مجال^۲ ننگ شود چون بعرضه تور سد^۳
 بعرضه تو نهادن قدم کراست مجال^۴
 چو روز حشر برهن حساب پیش آرند^۵
 بآب دیده بشوئیم^۶ نامه^۷ اعمال

(۲۲۱)

شبی بلطف^۸ خداوند ایزد متعال
 علاج در بگنه^۹ توبه شد پس^{۱۰} از چل سال
 کمال^{۱۱} و نقص چو یکجا شود یکی گردد
 بنقص غیرنه پیچیده^{۱۲} عارفان کمال

-
- ۱- أ، ب: "سفال" - ج: "مقال"
 - ۲- أ: "محال" - ب، ج: "مجال"
 - ۳- أ: "رسید" - ب، ج: "رسد"
 - ۴- أ: "محال" - ب، ج: "مجال"
 - ۵- أ، ج: "آید" - ب: "آرند"
 - ۶- أ، ب: "بشویم" - ج: "بشوئیم"
 - ۷- أ، ج: "نامه" - ب: "ناله"
 - ۸- أ: "بلطفت" - ب: "بلطف" - ج: این غزل ندارد
 - ۹- أ: "گهنه" - ب: "دلم"
 - ۱۰- أ: "لپش" - ب: "لپس"
 - ۱۱- أ: "کمال نقص" - ب: "کمال و نقص"
 - ۱۲- أ: "پیچیده" - ب: "پچند"

چوتوبه راه نماشد بوادئ خاصم
 ازین^۱ سبب من و توفیق واستقامت حال
 غبار راه طلب چون بدیده ام به نشست
 زروئ آئینه دل رودز رنگ ملال
 دو دیده ترکند و آبدیده^۲ پیش آرد
 بروز حشر گراز برهن^۳ کنند سوال

ردیف المیم

(۲۲۲)

درسلسله زلف تو آرام گرفتیم^۴
 رُستیم^۵ چو آرام درین دام گرفتیم
 بیداری مادست زند در قمر^۶ صبح
 مادامن^۷ صبحی^۸ ز سر^۹ شام گرفتیم

-
- ۱- ب: "ازین سه بس بمس و تومس اسعاس حال"
 - ۲- أ: "ایدکهنه به" - ب: "و آب دیده"
 - ۳- أ: "کند" - ب: "کنند"
 - ۴- -: "[گرفتیم]" - ب، ج: "گرفتم" بطور ردیف بکار برده اند
 - ۵- أ، ج: "رُستیم" - ب: "رسم"
 - ۶- أ، ج: "قمر" - ب: "قمر"
 - ۷- أ: "تا" - ب: "من" - ج: "ما"
 - ۸- أ، ب: "صبح" - ج: "صبحی"
 - ۹- أ: "در سر شام" - ب، ج: "ز سر شام"

دراړه محبت چو نهادیم قدم را
 گام^۱ دوسه ازباد صبا دام گرفتیم
 چوون میگذرد عمر زاندیشه چه حاصل
 این فائده^۲ از گردش ایام گرفتیم
 تا پای نهادیم برهنه بره^۳ عشق
 کونین باندازه یک گام گرفتیم

(۲۲۳)

چولاله^۴ داغ غم عشق بر جبین دارم
 چوگل^۵ زلخت جگرخون^۶ در آستین دارم
 گهی بعشوه سپارد گهی بغمزه دهد
 چه فتنها^۷ که ز چشم تو در کمین دارم
 ترا اگر دل سنگین بود مراچه زیان
 که من مقابل^۸ آن جان آهنین^۹ دارم

-
- ۱- أ: "گام" - ب، ج: "گامی"
 - ۲- أ: "قاعده" - ب، ج: "فایده"
 - ۳- أ، ب: "عشق" - ج: "شوق"
 - ۴- ج: این غزل ندارد
 - ۵- ب: کلمه "گل" حذف است
 - ۶- أ: "خون" - ب: "خون"
 - ۷- أ: "فشنهائی" - ب: "فشنها"
 - ۸- "مقابله" - ب: "مقابل"
 - ۹- أ: "جان هم سنگین" - ب: "جان آهنین"

زاضطرابِ نفس پیچدم بسینه مگر
 بدل خیال سرزلفِ عنبرین دارم
 مرا به رشته زَنارِ الفتی^۱ خاص است
 که یادگارِ من از بر همن همین دارم

(۲۲۴)

بجوشد همچو ابر نو بهاران چشم گریانم
 ز چاکِ دل گواهی میدهد چاکِ گریبانم
 غبارِ معصیت تا آئینه دل تیره میدارد
 مگر اشکِ ندامت صاف سازد رنگِ عصیانم
 مریضِ جرم رانا صحِ علاج از توبه^۳ فرماید
 چو من بیمارِ نادانی شدم^۴ اینست در مانم
 بشوئید دامنِ آلوده از اشکِ پشیمانی
 بنا دانسته بد کردم چو دانستم پشیمانم^۶
 بر همن ابرِ رحمت دامنِ آلوده میخواهد
 بیار^۷ ای ابرِ رحمت بر سرم کالوده دامانم

۱- أ: "الفتی خاص است"

ب: "اولفتی خاصیت"

۲- أ: "تا" - ب، ج: کلمه "تا" حذف است

۳- أ، ج: "علاج توبه" - ب: "علاج از توبه"

۴- أ، ج: "چو من بیمار نادانی شدس"

ب: "چو من پچاره دانی شدم است دارم"

۵- أ: "را" - ب، ج: "از"

۶- ا: "پیشمانم" - ب، ج: "پیشمایم"

۷- أ، ب: "بیار" - ج: "بیا"

در^۱ غم تازه این چرخ دوتا کهنه شدیم
 کینه^۲ چرخ نشد کهنه و ما کهنه شدیم
 نرسیدیم بشهری و ندیدیم رواج^۳
 واه^۴ چه چشم که درین مرحله ها کهنه شدیم
 روز^۵ دیوان جزا تاچه کند اهل حساب
 ما خود از کشمکش و خوف ورجا^۶ کهنه شدیم
 سبزه^۷ خاک نشینیم که در راه نیاز
 برامیدی نفس باد صبا کهنه شدیم
 برهمن تازه کند ابر بهاران روزی
 گرچه^۸ مانند گیاه در ته پا کهنه شدیم

- ۱- أ: مصرعه اینطور است. "در غم تازه دوتا این کهنه چرخ شدیم"
 ب: شعر اینطور است. غم تازه این چرخ دوتا کهنه شدم
 کنیه چرخ نشد کهنه و ما کهنه شدم
 ج: این غزل ندارد. در حوض "شرم" نوشته است
- ۲- أ، ب: مصرعه اینطور است.
 "شد نه این چرخ دوتا کهنه و ما کهنه شدیم"
- ۳- أ، ب: "وه"
- ۴- أ: "روز دیوان مرا تا چه کند اهل حساب"
- ۵- أ: "خود از" - ب: "جوار"
- ب: "روز دیوان جزا تا نکند اصل حساب"
- ۶- أ: کشمکش خوف رجا" - ب: "کشمکش و خوف ورجا"
- ۷- ب: این شعر ندارد
- ۸- أ: "گرچه پابند" - ب: "گرچه ما بند"

مخپور مکن دیده که از خواب نیفتم^۱
 با زلف مده تاب که از تاب نیفتم
 در چاه زنخدا تو موجیست^۲ دل افروز
 مشکل که من از شوق بگرداب نیفتم
 آن^۳ سبزه خشکم^۴ که مسموم^۵ دهد آتش
 برروئی زمین افتم^۶ و سیراب نیفتم
 مقصود دل از سیر^۷ دو عالم نتوان یافت
 من در پئی این مطلب نایاب نیفتم
 ای برهن از^۸ بهر شگفتن چو گل نو^۹
 چو غنچه همه عمر بخون^{۱۰} ناب نیفتم

-
- ۱- أ: "نیفتم" - ب، ج: نیفتم
 - ۲- أ: "حسنّت" - ب: "موجیست" - ج: "موجی است"
 - ۳- ج: این شعر ندارد
 - ۴- أ: "خشکم" - ب: "خوشکم"
 - ۵- أ، ج: "شموم" - ب: "بموم"
 - ۶- أ، ج: "افتم" - ب: "رفتم"
 - ۷- أ، ب: "سیر" - ج: "صید"
 - ۸- أ، ب: "بهر" - ج: "شهر"
 - ۹- أ: "گل تو" - ب، ج: "گل نو"
 - ۱۰- أ: "بخون تاب" - ب: "بخوناب" - ج: "بخون ناب"

عالم^۱ صورت بمعنی آشنا^۲ فهمیده ایم^۳
 کی بفهم کس در آید آنچه ما فهمیده ایم
 در حقیقت نیست^۴ چون بیگانگی در روزگار^۵
 ما^۶ بخود بیگانگانرا آشنا^۷ فهمیده ایم
 آسیائی چرخ میگردد بگرد^۸ روز و شب
 خویشتن^۹ را دانه این آسیا فهمیده ایم
 در میانِ جامهٔ دیبا^{۱۰} کجا آید بدست
 آن فراغیها^{۱۱} که در دلِ گدا فهمیده ایم
 مدّعی هر یکی در حاصلِ هر مدعاست
 ما بر همن ترک آنرا مدعا فهمیده ایم

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "آسیا" - ب: "آشنا"
 ۳- أ: [فهمیده ایم] - ب: "فهمیده ام"
 ۴- أ: "هست" - ب: "نیست"
 ۵- أ: "روزگار" - ب: "در روزگار"
 ۶- أ، ب: "من"
 ۷- أ، ب: "آشنا"
 ۸- أ: "بگرد" - ب: "بگرد"
 ۹- أ: "خویشتن" - ب: "خویشتن"
 ۱۰- أ: "دنیا کجا آید" - ب: "دیبا کجا آمد"
 ۱۱- أ: "فراغیهای" - ب: "فراغیها"

(۲۲۸)

زمن^۱ مرنج که من عاشق^۲ جفائی توام
 براه عشق کمر بسته رضائی^۳ توام
 بجز رضائی تو دم بر نمیتوان آورد
 بهر کجا که روم تابع رضائی توام
 چه نسبت است مرا با تو در سخندانی^۴
 همین^۵ قدر که ادافهم نکته^۶ های توام
 جدانمی شوم^۷ از خاک آستانه^۸ تو
 بزیر پای تو مانند^۹ نقش پای توام
 برهن از سر کوئی تو کی رود بیرون^{۱۰}
 تو آفتابی ومن ذره^{۱۱} در هوای توام

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: "عاشقی" - ب: "متحمل"
 ۳- أ: "رضا" - ب: "رضائی"
 ۴- أ: "نمیشوم" - ب: "نمشود"
 ۵- أ: "آستانه نو" - ب: "آستانه تو"
 ۶- أ: "پابند نقش پای توام" - ب: "مانند نقش پاشده ایم"
 ۷- أ: "با تو سخندانی" - ب: "با تو در سخندانی"
 ۸- أ: "همین" - ب: "بمن"
 ۹- أ: "نکته های" - ب: "نکته های"
 ۱۰- أ: "بیرون" - ب: "بیرون"
 ۱۱- أ: "ذره" - ب: "ذره"

که دارد^۱ از بهار^۲ عشقِ سامانی که من دارم
 شود گل داغِ ازین^۳ چاکِ گریبانی که من دارم
 مرا از گنج^۴ گوهر میکند هر لحظه مستغنی
 بدستِ خویش کلکِ گوهر افشانی که من دارم
 طریقِ ناامیدی در کمین امیدها دارد
 برآرد سرزمین را آسانی که من دارم
 غبارِ آرزو برگردد دامانم کجا^۵ گردد
 در عالم^۶ چو غبار افتاده^۷ دامانی که من دارم
 برهمین دردکانِ نکته سنجان^۸ بی بهادر د
 متاعِ رایگان و جنس^۹ ارزانی که من دارم

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ، ب: "بهاری عشق"
 ۳- أ: "زین" - ب: "ازین"
 ۴- أ: "مرا از گنج گوهر" - ب: "مرا گنج گوهر"
 ۵- أ: "که می گردد" - ب: "کجا گردد"
 ۶- أ: "دو عالم" - ب: "در عالم"
 ۷- أ: "افشانده" - ب: "افتاد"
 ۸- أ: "نکته سنجی" - ب: "نکته سنجان"
 ۹- أ: "جنس دارانی" - ب: "جنس ارزانی"

مازشام^۱ زلفِ مشکینش^۲ سحر میخواستیم
 قصه شبهای هجران مختصر میخواستیم
 از دیارِ یار می آید^۳ نسیم زلف کو^۴
 از توای باد صبا^۵ ما اینقدر^۶ میخواستیم
 سرگران داریم و مخموریم ساقی همتی
 گر نباشد جام می خونِ جگر میخواستیم
 سینه بریان، دیده گریان حاصل ما بود بس
 گرز اسبابِ تعلق^۷ خشک و تر^۸ میخواستیم
 سَیْراهِ^۹ ما بر همن طرزِ مجنون^{۱۰} میشود
 در محبت ورنه ما طورِ^{۱۱} دیگر میخواستیم

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- ا، ب: مشکین
 ۳- ا: آید - ب: "آئی"
 ۴- ا: "زلف" - ب: "زلف کو"
 ۵- ا: "باد صبا" - ب: "باد بهاری"
 ۶- ا: "ایقدر" - ب: "انقدر"
 ۷- ا: "تعلق" - ب: "قناعت"
 ۸- ا: خشک تر - ب: خشک و تر
 ۹- ا، ب: "براه"
 ۱۰- ا: "مجنون" - ب: "مجنو"
 ۱۱- ا: "طومار دگر" - ب: "طور دیگری"

(۲۳۱)

روزگاریست^۱ که در کوئیتومسکن دارم
 بخیال تو دل و دیده چو گلشن دارم
 بهوائ سر زلف تو دلم در بنداست
 مرغ آزادم^۲ و در دام نشیمن دارم
 در بهارم ز خزان بیش بود حیرانی
 بلبل زارم و^۳ هنگامه شیون دارم
 بگریبان نزنم دست که چون غنچه شوق
 خون دل میخورم و پای^۴ بدامن دارم
 هریکی در پی گم گشته خود میگرد^۵
 من نظر بر اثر راه برهمن دارم

(۲۳۲)

هر چند^۶ بسنگ خار ه سازم
 با سنگدلان چه چاره سازم
 هر نقش که سرزند^۷ درست است
 بیهوده چه استخاره سازم

-
- ۱ - ج : این غزل ندارد
 ۲ - أ : "آزادم در" - ب : "آزادم و در"
 ۳ - أ : زازم هنگامه" - ب : "دارم و هنگامه"
 ۴ - أ : "میخورم پای" - ب : "میخورم و پای"
 ۵ - أ : "گردد" - ب : "میگردد"
 ۶ - ج : این غزل ندارد
 ۷ - أ : "سرزند" - ب : "میزند":

آفات روزگار بسیار
 وقت است^۱ که باکناره سازم
 این نسخه دل که باطل افتاد
 آن به که درست پاره سازم
 یک بار^۲ برهمن نظر کن
 تا زانو^۳ جهان دوباره سازم

(۲۳۳)

مادر دل خویش^۴ نهفتیم و نگفتیم
 شب تا سحر از^۵ درد نگفتیم^۶ و نگفتیم
 در رشته^۷ مثرگان همه شب^۸ دانه اشکی
 از غیر نهان^۹ داشته سفتیم و نگفتیم
 در^{۱۰} راه محبت بخیال قدم او
 صدمرحله را بامثله رفتیم و نگفتیم

-
- ۱- أ: "وقت است" - ب: "وقتیست"
 ۲- أ: "بر برهمن" - ب: "به برهمن"
 ۳- أ: "زادو جهان" - ب: "بادو جهان"
 ۴- أ: "خویش نهفتیم و نگفتیم" - ب: "نهفتم خویش نکم" - ج:
 "خوس"
 ۵- أ، ج: "از درد" - ب: "ز درد"
 ۶- أ، ب: قبل از ردیف "نگفتیم" حرف "و" نیست - ج: "و" دارد
 ۷- أ: "رسته" - ب، ج: "رشته"
 ۸- أ: "سیر دانه اشکی" - ب: "است دایه" - ج: "همه شب دانه"
 ۹- ب: "صدمرحله را تا مژه رفم نکفتم"
 ۱۰- ب: "در رشته مرکان همه است دایه اشکی"

آن^۱ حرف که از رازِ محبت خبری داشت
 از غیر نهفتیم^۲ و نگفتیم و نگفتیم
 در سینه^۳ خود رازِ غم عشق برهن
 چون غنچه بصد پرده نهفتیم و نگفتیم

(۲۳۴)

در^۴ انتظارِ نوش تو با پیش ساختیم
 در کنجِ بیکسی بغم خویش^۵ ساختیم
 در اختلاط نیست دورنگی بکیش ما
 یکسان بهر توانگرو درویش ساختیم
 کونین مختصر بود آنجا که دانش است
 در عالمِ رضابه کم و بیش^۶ ساختیم
 يك قطره^۷ خون برون نچکید از درونِ ما
 مانند طفل غنچه بصد ریش ساختیم

-
- ۱- ب: "ای حرف که دار محبت خری داشت"
 - ۲- أ: "نهفتیم نگفتیم" ب، ج: نهفتیم و نگفتیم
 - ۳- ج: این شعر ندارد
 - ۴- أ: "در انسطارِ نوش پش ساختیم"
 - ب: "در انسطارِ ره این نو باس ساختم" ردیف "ساختم" است
 - ج: این غزل ندارد
 - ۵- أ ب: "به غم"
 - ۶- أ، ب: "بکم و پیش"
 - ۷- أ: "که خون نچکید" - ب: "یکقطره خون برون نچکید"

ما ساز گار^۱ عشقِ بتانیم برهمن
باکس نسا ختیم و باین کیش ساختیم

(۲۳۵)

درد^۲ مندم ونظر جانبِ رؤی دارم
موبمو شوق رخ سلسله^۳ موئ دارم
چاک در سینه عاشق بود آسایش دل
کافر^۴م گر هوسِ تارِ رفوئ دارم
نشوم بیهوده ممنون توای بارِ شمال
که هوا^۵ در سرازانِ غالیه موئ دارم
دیده بیش از دل و دل^۶ پیشتر از دیده رود^۷
باز کوئ^۸ گذری بر سرِ کوئ دارم
برهمن خشک نگرده چمنِ خاطر من
که من از دیده تر آب بجوئ دارم

-
- ۱- أ: "ماساز کار عشق بتانم" - ب: "تار ساز کار عشق بتانم"
 - ۲- أ: "درمندیم نظر" - ب: "درمندم جانظر ب روی دارم"
 - ج: این غزل ندارد
 - ۳- أ: "سینه" - ب: "سلسله"
 - ۴- أ: "کافر مگر هوس" - ب: "کافر م هوس"
 - ۵- أ: "که هوای در سرازانِ غالیه": "که هوا در سرازانِ غالیه"
 - ۶- أ: "دل و دل" - ب: "دل دل"
 - ۷- أ: "رَوُو" - ب: "رَوُد"
 - ۸- أ: "یار کوئ کواری بر سرِ کوئ" - ب: "باز کوئ کُند"

از خون دیده بود شرابی^۱ که داشتیم^۲
 درلخت سینه بود کبابی^۳ که داشتیم
 شد عجز ما وسیله^۴ عذر گناه ما
 شستیم ز آب دیده حجابی^۵ که داشتیم
 تا بر فروغ صورت معنی نظر فتاد
 از پیش دیده رفت حجابی که داشتیم
 تا با^۶ خیال روی تو گردید^۷ آشنا
 فارغ نشست^۸ دیده خوابی^۹ که داشتیم
 دارد بیاد روی تو آباد^{۱۰} برهمین
 ویران دل^{۱۱} شکسته خرابی که داشتیم

-
- ۱- أ: "شراب" - ب، ج: "شرابی"
 - ۲- أ، ب: "داشتیم" - ج: "داشتم" ردیف است
 - ۳- أ: "کتاب" - ب، ج: "کبابی"
 - ۴- أ: "یا" - ب، ج: "ما"
 - ۵- أ، ج: "حسابی" - ب: "حجابی"
 - ۶- أ، ج: "تا با خیال" - ب: "تا خیال"
 - ۷- أ: "گردیده" - ب، ج: "گردید"
 - ۸- أ: "نسب" - ب، ج: "نشست"
 - ۹- أ: "ز آب" - ب: "که خوابی" - ج: "ز خوابی"
 - ۱۰- أ: "ایاز" - ب، ج: "آباد"
 - ۱۱- أ: "دل شکسته خراب" - ب: "دلی شکفته خوابی" - ج: "دلی شکسته خرابی"

حل^۱ شد ز فیض عشق محالی^۲ که داشتیم
 حالِ دگرفزود بحالی که داشتیم
 هموار^۳ ساختیم باندازه حساب
 باخویشتن جواب و سوالی^۴ که داشتیم
 سر بسته^۵ ماند رازِ نهان در میان^۶ دل
 یکسان^۷ گذشت نقص^۸ و کمالی که داشتیم
 از آب و تاب^۹ عشق چو آئینه صاف شد
 آن کهنه و شکسته سفالی^{۱۰} که داشتیم
 عهد شباب میرو داز دست برهم
 آمد مگر بخواب خیالی^{۱۱} که داشتیم

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: "محال" - ب: "محالی"، و بجائی - داشتیم، کلمه "داشتم"
 - بطور ردیف بکار برده اند
 - ۳- أ: "همواره" - ب: این شعر ندارد
 - ۴- أ: "جواب سوال"
 - ۵- ب: این شعر ندارد
 - ۶- أ: "میان"
 - ۷- أ: "یکشان"
 - ۸- أ: "نقص کمال"
 - ۹- أ: "از آب عشق" - ب: "آب تاب"
 - ۱۰- أ: "سفالی" - ب: "حالی"
 - ۱۱- أ، ب: "خیال"

هرگز^۱ از خانه پئی کسب^۲ تمنا نروم
 سیر عالم کنم^۳ و یکقدم از جانروم
 صحبت اهلِ جنون نشئه دیگر دارد
 یادِ مجنون کنم و در پئی^۴ دانا نروم
 دُرِ نا سفته^۵ بمثرگانِ من ارزانی^۶ باد
 از پئی گنج^۷ و گهرتالِبِ دریا نروم
 ساغر^۸ِ حوصله همتِ من لبریز است
 بهر ته جرعه بدر یوزه مینا نروم
 بر همن یوسفِ من در دلِ من جادارد
 من ببازار^۹ طلب همچوز لیخا نروم

-
- ۱- ج : این غزل ندارد
 - ۲- أ : "می کرد تمنای" - ب : "پئی کسبِ تمنا"
 - ۳- أ : "کیم" - ب : "کنم"
 - ۴- أ : "در پئی" - ب : "از پئی"
 - ۵- أ : "ناشفته" - ب : "نا سفته"
 - ۶- أ : "ارزیا" - ب : "ارزانی"
 - ۷- أ : "گنج و گهر" - ب : "گنج گهر"
 - ۸- أ : "شاعرِ حوصله همت من" - ب : "ساغرِ حوصله همت با"
 - ۹- أ : "ببازار" - ب : "نیاز"

(۲۳۹)

مست عشقم کعبه و^۱ بتخانه راگم کرده ام
 در سر^۲ مستی ره میخانه راگم کرده ام
 هرکجا شمعیت^۳ سوزان شعله برمن میزند
 در بغل^۴ گوی پر پروانه راگم کرده ام
 گریکاوی سینه ام حرفی نمی آید برون^۵
 از زیان^۶ تادل ره افسانه راگم کرده ام
 دانه دانه اشک اگر از^۷ دیده ام ریزد رواست
 بیقرارم گوهریک دانه راگم کرده ام
 ها^۸ برهمن همتی همراهی من کن که من
 درخم زلفش^۹ دل دیوانه راگم کرده ام

-
- ۱- أ: "کعبه بتخانه" - ب: "کعبه و بتخانه" - ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: "در سر مستی" - ب: "وز سر مستی"
 - ۳- أ: "شمع است" - ب: "شمعیت"
 - ۴- أ: "در نعل" - ب: "و ز لعل"
 - ۵- أ: "بیرون" - ب: "برون"
 - ۶- أ: "زمان" - ب: "زیان"
 - ۷- أ: "گراز دیده ریزد مرد"
 - ۸- أ: "مان برهمن همتی همراه کن تا که من"
 - ۹- أ: "خم زلفش" - ب: "ورخم زلفش"

دوراز تو همچو نقش^۱ بدیوار مانده^۲ ایم
 در پیچ و تاب^۳ عشق گرفتار مانده ایم
 او هر طرف^۴ که می نگرم جلوه میکند
 مامنتظر بوعده^۵ دیدار مانده ایم
 گر پشت^۶ خم کنم بتواضع^۷ زمارواست^۸
 در^۹ زیر بار عشق گرانبار^{۱۰} مانده ایم
 جمعیت حواس طلب کن زکنج فقر^{۱۱}
 مادر میان تفرقه بسیار مانده ایم

۱- أ، ج: "همچو نقش" - ب: "نقش همچو"

۲- أ: "مانده ام" - ب، ج: "مانده ایم"

۳- أ: "پیچ تاب عشق" - ب: پیچ و تاب عشق" - ج: "پیچ و تاب عمر"

۴- أ: "او هر طرف که می نگرم"

ب: از هر طرف که منکری

ج: "از هر طرف که می نگرم"

۵- أ: "بوعده" - ب، ج: "بوعده"

۶- أ، ب: "گر" - ج: "در"

۷- أ، ج: "بتواضع" - ب: "تواضع"

۸- أ: "ریا" - ب، ج: "زما"

۹- أ: "گر" - ب، ج: "در"

۱۰- أ، ب: "گرانبار" - ج: "کرنبار"

۱۱- أ: "قصر" - ب، ج: "فقر"

هَر تارِ مویِ ماشده^۱ ز تارِ برهمن
مادر^۲ میانِ رشته ز تار مانده ایم

(۲۴۱)

ماعیش^۳ خود ز جورِ فلک^۴ کم نمی کنیم
بیهوده پشت، همتِ خود خم نمی کنیم
آن^۵ خشک سبزه ایم که در موسم بهار
یار^۶ نسیم و خواهشِ شبِ نیم نمی کنیم
چون طفلِ غنچه خونِ جگر میخوریم و بس^۷
لب ترز آبِ کوثر و زمزم^۸ نمی کنیم
از خود گذشتن است نخستین درین طریق
خود را برای عشق تو محرم نمی کنیم
ما برهمن^۹ نظر به گل تازه بسته ایم^{۱۰}
بیهوده سیرِ گلشنِ عالم نمی کنیم

۱- أ، ب، ج: "هَر تارِ موی باشد"

۲- أ: "تادر میان رشته ز تار" - ب، ج: "مادر میان چورشته ز تار"

۳- ج: این غزل ندارد

۴- أ: "ملك" - ب: "فلک"

۵- أ: "آن خشک سبزه ام" - ب: "از خشک سبزه ایم"

۶- أ: "باده" - ب: "یاد"

۷- أ: "میخوریم" - ب: "میخورم"

۸- أ: "کوثر" - ب: "چشمه"

۹- أ: "تا" - ب: "ما"

۱۰- أ: "بسته ام" - ب: "بسته ایم"

(۲۴۲)

همیشه^۱ عذر زلب هائی عذر خواه کنیم
 بلذت کرمش رغبت گناه کنیم
 صفای حسنِ عمل نیست در جریده ما
 مگر که عشق کند نامه سیاه کنیم
 جدا^۲ از آن رخ خوبان ماه داشت سحر
 ستاره^۳ را بشماریم و یاد^۴ ماه کنیم
 طریق عشق دراز است یاتهی دستم
 مگر ز خونِ دل و دیده^۵ زایراه کنیم
 مقام بر سرِ کویش برهنم از سرِ شوق
 تمام عمر با میدیک نگاه کنیم

(۲۴۳)

فغان^۶ که عمر بسر رفت^۷ ما نفهمیدیم
 ز هست و بود^۸ جهان مدعا نفهمیدیم
 چنان براه محبت شدیم کام گزار
 که خار زار گل و سرزپا نفهمیدیم

۱- ب، ج: این غزل ندارد

۲- أ: "جدای"

۳- أ: "ستاره و بشمارم"

۴- أ: "کزیاد"

۵- أ: "دیده را داره"

۶- ج: این غزل نیست

۷- أ: "بسر رفت نفهمیدیم" - ب: "بسر رفت" و ما نفهمیده ایم

۸- أ: "هست بود" - ب: "هست و بود"

چون دانه هر که درون شد^۱ برون نمی آید
 عرض زگردش^۲ این آسیا نفهمیدیم
 چرا^۳ قدر که کند مایل پریشانی
 بزلف نسبت باد صبا نفهمیدیم
 صفای^۴ سینه طلب برهن که در ره عشق
 بصد زبا اثری^۵ در دُعا نفهمیدیم

(۲۴۴)

ماخون رنگ و بوی رخ گل گرفته ایم^۶
 پروانه ایم و شیوه^۷ بلبل گرفته ایم
 از جانمی رود دل آسوده خاطران
 این ملک رابه تیغ تحمل گرفته ایم
 یاران در انتظار ترقی نشسته اند
 ماکام دل زفیض تنزل گرفته ایم
 از پیچ^۸ و تاب زلف کسی می دهد بیاد
 زانرو همیشه دامن سنبل گرفته ایم

-
- ۱- أ: "درون برون" ب: "درون شد برون"
 - ۲- أ: "زگردش این آسیا" - ب: "رحنس این اسما"
 - ۳- أ: "چرا قدر" - ب: "جز ای قدر"
 - ۴- أ: این شعر ندارد
 - ۵- ب: "اثر"
 - ۶- أ: "گرفته ام" - ب: "گرفته ایم" - ج: این غزل ندارد
 - ۷- أ: "شیوه" - ب: "شیوه"
 - ۸- أ: این شعر نیست - ب: "پیچ تاب"

بسیارمانده اند^۱ گرانبار^۲ برهمن
مازاد راه خویش توکل گرفته ایم

(۲۴۵)

باشمع^۳ روئی دوست چو پروانه ساختیم
چون شمع سوختیم یا فسانه^۴ ساختیم
آباد باد ملک مروّت که مابه خویش
درکنج غم چو گنج بویرانه ساختیم
با مانساخت قاعده عقل دور بین
فارغ شدیم و بادل^۵ دیوانه ساختیم
ما آشنا شدیم برهمن بخویشتن
با^۶ آشنائی دل بیگانه ساختیم

(۲۴۶)

روزگاری^۷ شد که مشتاق مه رویتوام
چون هلالی^۸ در خیال طاق ابروی^۹ توام

-
- ۱- أ: "مانده اند" - ب: "مانداند"
 - ۲- أ، ب: "گران بار"
 - ۳- ج: این غزل نیست
 - ۴- أ: "بافسانه" - ب: "و افسانه"
 - ۵- أ: "بادل" - ب: "و بادل"
 - ۶- أ: "تا" - ب: "ما"
 - ۷- أ، ب: "روزگار" - ج: این غزل ندارد
 - ۸- أ: "هلال" - ب: "هلالی"
 - ۹- أ: "ابرو" - ب: "ابروی"

موبموی من گرفتار است چون درشانه مو
 با ^۱گرفتاری هوای یکسر موی توام
 آهوئی چشم تو چشم آهوانرا خیره کرد
 آهوان صید تو ^۲، من صید آهوئی توام
 از خیالت ^۳ نیست خالی چارسوئی روزگار
 من بهر جائی که باشم روی دل سوئیتوام
 برهنه دیگر ز حال خویشتن آگاه نیست
 رفته ام از دست پا ^۴ افتاده در کوی توام

(۲۴۷)

علاج تیرگی ^۵ طبع بوالفضول کنم ^۶
 هر آنچه مرشد کامل دهد قبول کنم.
 شب است یاد ^۷ سر زلف او که یاد ^۸ دراز
 روزگار چرایا د عرض و طول کنم

-
- ۱- أ: "با" - ب: "تا"
 - ۲- أ: "تو و من" - ب: "تو بوده من"
 - ۳- أ: "خیالت" - ب: "خیال"
 - ۴- أ: "تا افتاده ام" - ب: "تا افتاد"
 - ۵- أ: "علاج تیرگی" - ب: "علاج تیره کی" ج: این غزل ندارد
 - ۶- أ: "کنم" - ب: "کنیم"
 - ۷- أ: "یاد" - ب: "یاد"
 - ۸- أ: "یاد آورد" - ب: "یاد دراز"

زنیم^۱ جرعهٔ خمخانه نشاء درکار است
 بیارمی که علاجِ دلِ ملول کنم
 سماعِ اهلِ محبتِ زعالمِ دگراست
 هزاروجد به آهنگ^۲ یکِ اصول کنم
 بر همن از اثرِ صحبتِ خداطلبان
 چه عیشها که در^۳ گوشهٔ خمول کنم

(۲۴۸)

نه چو^۴ پروانه بیک شعله زیرواز افتم
 گر بر آرندز آتش روم و باز افتم
 عشرت آن بود که در رتبه^۵ نادانی بود
 خواهم از رتبهٔ انجام با آغاز افتم
 گاه در حلقهٔ آن زلفِ دوتادست زنم
 گاه در پائی بُتِ^۶ دلبرِ طناز افتم
 کس ندانست که میلِ نظرش جانبِ کیست
 تا کجادر پی^۷ آن چشمِ فسونساز افتم

۱- أ "زنیم" - ب: "چه نیم"

۲- أ ، ب: "باهنگ"

۳- أ: "که در" - ب: "که نه در"

۴- ج: این غزل ندارد

۵- أ: "رتبه" - ب: "عالم"

۶- أ: "بند" - ب: "بت"

۷- أ: "در پی" - ب: "دانی"

برهمن پند کسی جانکند در دل من
خود شوم ناصح و در گوش چو آواز افتم

(۲۴۹)

نه میل^۱ گلشن و نه خواهش چمن دارم
که دارد این دل شوریده که من دارم
در اختلاط تفاوت نمی توانم کرد
که با خیال تو خلوت درانجمن دارم
مرا بخال^۲ و خط او خیال سودا نیست
که من معامله بازلف پر شکن دارم
سخن همیشه بمن همزیان و من بسخن
سخن بمن سخن و من با وسخن دارم
بتاررشته ز نار کرده ام پیوند
نظر بقاعده کیش برهمن دارم

(۲۵۰)

نه صاحب^۳ زرونی^۴ اهل دولت و جاهم
کمال غیرت من اینکه^۵ بنده شاهم

۱- ج: این غزل نیست

۲- أ: "بحال" - ب: "بخال"

۳- ج: این غزل ندارد

۴- أ: "زرنه" - ب: "زرونه"

۵- أ: "اینکه" - ب: "انکه"

مرید و بنده منت پذیرا حسانم^۱
 غلام معتقد و مخلص بوا خواهم
 چو سروگرچه بازادی آمدم مشهور
 ولی فتاده تهه پاچو سبزه راهم
 مراسم دست طلب پست و دامن^۲ تو بلند
 بد امننت نرسد دست من که کوتاهم
 اگر زمانه دگرگون شود زجانروم
 برهمن از روش روزگار آگاهم

(۲۵۱)

ماریزه چیں زخوان^۳ آکسان چوں^۴ مگس نه ایم
 منت پذیرماید^۵ هیچکس نه ایم
 ماچون سمند ریم، بسوزیم و بشگفتیم^۶
 موقوف یک شراره آتش چو خس نه ایم
 مارا نگاه بر اثر رهروان بس است
 محتاج گوشمال صدای جرس نه ایم

۱- أ: "احسانم" - ب: "احسانیم"

۲- أ، ب: "پست"

۳- أ، ب: "چیں خوان" ج: این غزل نیست

۴- أ: "خون" - ب: "چوں"

۵- أ "مانده" - ب: "ماید"

۶- أ: "بشگفتیم" - ب: "بشگفتیم"

برما^۱ خدنگ غمزه اگر میزنی بجاست
 ما عاشقِ توایم زاهلِ هوس نه ایم
 ما مرغ شده ایم^۲ بر همن درین طریق
 در بند آب ودانه دامِ قفس^۳ نه ایم

(۲۵۲)

تو داری^۴ خط آزادی برای سروسوسن هم
 گرفتی خطِ عهدِ بندگی از قمری و من هم
 ترا صد بار منت^۵ بر نگاهِ لاله و ریحان
 مرا از غنچه و گل^۶ شد گریبان چاک^۷ و دامن هم
 مرا از خنده گل، گریه بلبل بیاد آمد
 که هستند^۸ در جهان پیوسته^۹ با هم عیش^{۱۰} و شیون هم

۱- أ: "برماخدنگ" - ب: "یرخدنگ"

۲- أ، ب: "سدره"

۳- أ: "قفص" - ب: "قفص"

۴- ب، ج: این غزل ندارد

۵- أ: "که"

۶- أ: "غنچه گل"

۷- أ: "خاک"

۸- أ: "من"

۹- أ: "گشته"

۱۰- أ: "پس ستون"

منه^۱ ای با غبار از سیر گلشن منتهی بر من^۲
 که عمری میتوان آسان بسر^۳ بردن بگلخن هم
 توهر جائی^۴ ولی هرکس بجائی خویش میجوید
 ترا^۵ در کعبه جوید^۶ شیخ و در خانه برهن هم

(۲۵۳)

حاصل^۷ عمر جهان^۸ نقد گناه آورده ایم^۹
 نامه اعمال سرتا پاسیاه آورده ایم
 با ورت گرنیست حال ماز بهر امتحان
 دیده غم دیده^{۱۰} گریان گواه آورده ایم
 جرعه در جام احسان کن که ماند^{۱۱} یادگار
 بر در میخانه^{۱۲} ای ساقی پناه آورده ایم

-
- ۱- أ: "نه"
 - ۲- أ: "برزد دل"
 - ۳- أ: "که در هر جا دهد کش کای حوس میخواند"
 - ۴- أ: "مرا"
 - ۵- أ: "خود"
 - ۶- أ: "درجائی"
 - ۷- ج: این غزل ندارد
 - ۸- أ، ب: "عمر از جهان"
 - ۹- أ: "آورده ایم" - ب: "آوردایم"
 - ۱۰- أ: "خمدیده" - ب: "غمدیده"
 - ۱۱- أ، ب: "ماند" - ب: "بماند"
 - ۱۲- أ: "میخانه ای" - ب: "میخانه"

هرگز از ما طاقتِ نظارهٔ دیگر^۱ نخواه
 صد جگر خون شد^۲ که تابِ يك نگاه آورده ایم
 در ره^۳ خواهش مگر روزی بجائی سرکشد
 ماکه پائی تو سَنِ همتِ براه آورده ایم
 از دیارِ عشق می آئیم^۴ و حالِ ما خوش است
 تحفهٔ اهل محبت در دو آه آورده ایم
 آب و آتش زیرِ اشکِ ما بمثر گان در گرفت
 شعلهٔ کویِ میانِ مشت^۵ گاه آورده ایم
 در میانِ سینه آتش زد بشبهائی^۶ فراق
 یادِ آنروئ^۷ که ما بر روئِ ماه آورده ایم

(۲۵۴)

از لباس^۸ زمانه عریان^۹ نیم
 همچو خورشید و ماه تابان^{۱۰} نیم

-
- ۱- أ، ب: 'دگر'
 - ۲- أ: "شد که تابِ يك نگاه" - ب: "که يك تاب نگاه"
 - ۳- ب: این شعر ندارد
 - ۴- أ: "می آیم" :: ب: "می آئیم"
 - ۵- أ: "میان" - ب: "در میان"
 - ۶- أ: "بشبهائی" - ب: "دانشهای"
 - ۷- أ: "از روی که ما بر روی" - ب: "انروی که ما بر روی"
 - ۸- ج: این غزل ندارد
 - ۹- أ، ب: "عریا"
 - ۱۰- أ، ب: "تابا"

بسکه طبع شگفته داریم
 لا جرم همچو گل پریشان^۱ نیم
 بخموشی چو غنچه ساخته ایم
 سر بجیم و پادامان^۲ نیم
 هر شب از موج گریه خونین
 غرق^۳ دریا و وقف طوفان^۴ نیم
 یادگار بهار ناکامی^۵
 قطره خون بدوش مژگان^۶ نیم
 جمله تن گشت قطره خونی
 مانند در گوشه^۷ و گریبان نیم
 برجیس روشنست^۸ داغ گناه
 بنده روشناس عصیان^۹ نیم
 شب هجران بغم بسر بردیم^{۱۰}
 طرفه سنگین^{۱۱} و دل گران جان نیم

۱- أ، ب: "پریشا" - ج: این غزل ندارد

۲- أ، ب: "پداما"

۳- أ: "غرق" - ب: "غرق"

۴- أ، ب: "طوفا"

۵- أ: "ناکامی" - ب: "ماکامی"

۶- أ، ب: "مژگا"

۷- أ: "کوش کریبا" - ب: "کوشه و کریبا"

۸- أ: "روشن است" - ب: "روشنست"

۹- أ، ب: "عصیا"

۱۰- أ: "بردیم" - ب: "بردم"

۱۱- أ: "دل گران جا" - ب: "دل و گران جا"

برهمن نار سیده بر سرِ کار
همه بر عمرِ خویش نادان^۱ نیم

(۲۵۵)

عاشقم^۲ غنچه صفت پائی بدامان دارم
چون گل تازه ام و حال^۳ پریشان دارم
گرندانی که مرا با توجه رمزیست چه بان
که من این راز بخود دارم و پنهان دارم
غم به مهمانی من^۴ آمده و^۵ حیرانم
دوسه لخت ز جگر^۶ دارم و مهمان دارم
مرغ دل کی رود از دامِ هوای تو برون
خویش را بسته^۷ بیک رشته احسان^۸ دارم
تاز بزم^۹ تو جدایکدوسه روزی^{۱۰} بضرور
نه هوای گل و نی شوقِ گلستان^{۱۱} دارم

-
- ۱- أ، ب: "نادان"
۲- ج: این غزل نیست
۳- أ: "و حال" - ب: "حال"
۴- أ: "ما" - ب: "من"
۵- أ: "و چرانم" - ب: "و منفعلم"
۶- أ: "لختِ جگر" - ب: "لخت ز جگر"
۷- أ: "خویش را بسته" - ب: "خویش بسته"
۸- أ: "احسان" - ب: "جان"
۹- أ: "تاز بزم" - ب: "تاز بزم"
۱۰- أ، ب: "روزم"
۱۱- أ: "نی گلستان" - ب: "میل گلستان"

همچو آن بلبَلِ شوریده ام از گلشن دور
 که دلِ سوخته و دیده گریبان دارم
 سرِ شوریده، دل آزرده، دماغِ افسرده
 من ز اسباب جهان این سروسامان دارم
 رازِ دل تا نکند اشک ز چشمم^۱ بیرون
 دوسه خاری مژده بردید نگهبان دارم
 پنجه قدرت من در گروی^۲ دامنِ تست
 ورنه چون گل هوس چاکِ گریبان دارم
 بر همن در غم او کم نتوان بودز شمع
 شعله در دامنم امّا لب خندان دارم

(۲۵۶)

در خیالت^۳ دیده را چو ابرنسانی کنم
 از گریبان تابد امان^۴ گوهر افشانی کنم
 مادمی بی عیش نگذاریم^۵ حالِ خویش را
 ساغر^۶ می گرنیاشد بزمِ روحانی کنم

۱- أ: "ز چشم بیرون" - ب: "ز چشم مبرون"

۲- أ: "گروی" - ب: "گرو"

۳- ج: این غزل ندارد

۴- أ: "بدامن" - ب: "بدامن"

۵- أ: "بی" - ب: "بی"

۶- أ، ب: "بگذاریم"

۷- أ: "ساعری" - ب: "چند چون زلف بتان مشق پریشان کنم"

خوش بود چون^۱ غنچه با جمعیت دل ساختن
 چند چو زلف بتان مشقِ پریشانی کنم
 کار مشکل میشود در آرزوی مدعا
 مابه ترك^۲ مدعا برخویش آسانی کنم
 بی ندامت هر چه میخواهی نمی آید بدست
 بعد ازین سردر گریبانی^۳ پشیمانی کنم
 خون^۴ دل آغشته بالخت^۵ جگر آید برون
 درد مندی چند جمع آریم و مهمانی کنم
 برهمن دانائی^۶ از حدّ بری انصاف کن
 ساعتی بنشین که باهم یاد نادانی کنم

(۲۵۷)

ماتوبه^۷ ز ناصواب کردیم
 بر^۸ رفته بسی عتاب کردیم

۱- أ: "در" - ب: "چون"

۲- أ: "مدیر" - ب: "مدعا"

۳- أ: "سه" - ب: "سر"

۴- أ: "چون" - ب: این شعر ندارد

۵- أ، ب: "تا"

۶- أ: "دانا از حد می بری"

ب: "دانای از حد پری"

۷- ج: این غزل نذر رد

۸- أ: "بر" - ب: "وز"

نادانی ماگناه مابود
 در دفتر خود حساب کردیم
 از مشق گنه^۱ سیاه شد دل
 ماسینه^۲ خود کباب^۳ کردیم
 دیر آمده ایم^۴ گرچه بر کار
 در دیر بسی شتاب^۵ کردیم
 بیداری^۶ مانساخت کاری
 آسوده شدیم و^۷ خواب کردیم
 کوئی نفس^۸ نبود باقی ها
 مادیده به^۹ چون حباب کردیم
 از^{۱۰} نسحه آسمان بر همن
 حرفی دوسه انتخاب^{۱۱} کردیم

-
- ۱- أ: "گناه" - ب: "گنه"
 - ۲- أ: "ما" - ب: "یا"
 - ۳- أ: "کتاب" - ب: "کباب"
 - ۴- أ: "آمده ایم آمده ایم" - ب: "آمده ایم"
 - ۵- أ: "شیاب" - ب: "شتاب"
 - ۶- أ: "بیداری" - ب: "نیست"
 - ۷- أ، ب: "شدیم خواب"
 - ۸- أ: "نفس نبود ما فی ها" - ب: "نفس نبود باقی"
 - ۹- أ: "نه چون حباب" - ب: "همه چون حساب"
 - ۱۰- أ، ب: "ار"
 - ۱۱- أ: "انتخاب" - ب: "اجتناب"

چون^۱ یاد رخت ن خواب کردیم
 نَظَّارَةُ آفتاب کردیم
 عشق آمد و آتش^۲ برافروخت
 ماسینه^۳ خود کباب کردیم
 زلف سیه اش^۴ بمابر آشفست
 چون یاد^۵ ز مشکناپ کردیم
 آن نقطه که خال نام دارد
 از روئیت و انتخا ب کردیم
 دارد خیر از جنور بر همن
 هر نغمه که بار باب^۶ کردیم

این^۷ دل شوریده را روزی بصحرا^۷ میبریم
 آخر این سرگشته را با خویش تنها میبریم
 قطره اشکی که ما داریم کافی کی بود
 دامن آلوده خود را بدریامی بریم

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 ۲- أ: آتشی - ب: "آتش"
 ۳- أ: "سهش" - ب: "سیه اش"
 ۴- أ: "پادز مسکناپ" - ب: "یادز مشکناپ"
 ۵- ی: "بارباب" - ب: "بارباب"
 ۶- ج: این غزل ندارد
 ۷- أ: "بصر میزنم" - ب: "بصحرا میبریم"

ماودل یکجا متاع رایگان داریم و بس
 دردکان^۱ عشق آن راهم بسودا میبریم
 گرچه نادانیم اما نسخه اعمال را
 بهر اصلاح خطاها پیش دانام میبریم
 چون غبار راه ببقدریم در عالم ولیک
 زنگ از آئینه تاریک دلهامی بریم
 از نگاه تیز^۲ معشوقان کسی هرگز نیافت
 لذت خاصی که ما^۳ از رمز و ایمان می بریم
 از سخن پیداست قدر هر سخندان برهمین
 رشته نظم مسلسل تا ثریامی بریم

(۲۶۰)

روئ^۴ اوشب بخواب میدیدم
 تا سحر آفتاب میدیدم
 نقد عمری^۵ که دیر می آید
 درگذشتن شتاب میدیدم
 آتش عشق برافروخته بود
 خویشتن را کباب میدیدم

-
- ۱- أ، ب: "دوکان"
 - ۲- أ: "نگاه تیز" - ب: "نگاهی سیه"
 - ۳- أ: "که ما از رمز ایمان" - ب: "که از رمز و ایمان"
 - ۴- ج: این غزل نیست
 - ۵- أ: "عمر" - ب: "عمری"

حاصل گریه هائی نیم شبی
 تا سحر فتح باب میدیدم
 کس^۱ نمی بیند از خراش جگر
 آنچه من از رباب میدیدم
 کس^۲ نیابد بیدیده بیدار
 آنچه من شب بخواب میدیدم
 آنچه آمد به صفحه ایجاد
 همه را انتخاب میدیدم
 عالمی در حجاب مانده کزو^۳
 من درو بیحجاب میدیدم
 دیده ام هرچه از مژه میریخت
 همه نر خوشاب میدیدم
 گل رویش چو یاد میکردم
 اشک خود را گلاب میدیدم
 برهمن در شمار عمر عزیز
 اکثری بیحساب میدیدم
 ردیف النون

(۲۶۱)

چراغ^۴ بزم شهنشاه شد چنان روشن
 که شد زیر تو آن چشم آسمان روشن

۱- أ: "کس" - ب: "لس"

۲- ب: این شعر ندارد

۳- أ: "کزو" - ب: "یکرو"

۴- ج: این غزل ندارد

بدورِ عدل شهنشاهِ بادشاهِ جهان^۱
 که شمعِ دولتِ او باد جاودان روشن
 زیسکه کار جهان حسن اتفاق گرفت
 بنورِ ماه شود دیده کُنا^۲ روشن
 چراغِ دولتِ شاهِ زمانه روشن باد
 کزوست چشم و چراغِ جهانیان روشن
 جهانِ خد یو جها ندار بادشاهِ جهان
 که شد جها ز فروغش جهان جهان روشن
 فگنده نیره رایش بهر گراں پرتو
 نموده کوکبِ عدلش کراں کراں روشن
 بمهر و ماه رسد روشنی ز خاکدَرش
 بود ز خاکدَرش چشم این و آن روشن

(۲۶۲)

نقابِ از رخ چو بردارد^۳ سحرگاه آفتابِ من
 زطرز بیحجابش بیشتر^۴ گردد حجابِ من
 سرزلفش که چون^۵ پیوسته دارد پاپیشانی
 پریشان تر شود تا بیش^۶ سازد اضطرابِ من

۱- أ: "بادشاهِ جهان" - ب: "دین پناه"

۲- أ: "کُنا" - ب: "کُنا"

۳- ج: این غزل ندارد

۴- أ، ب: "پردازد"

۵- أ: "بیشتر" - ب: "شیر"

۶- أ: "خو" - ب: "چون"

۷- أ: "پس" - ب: "پش"

مرادل شد کباب ولعل شکربار او گردد
 نمک ریزاز تبسم^۱ هائی شیریں برکباپمن
 زراه عشق^۲ بیرون می شتابم در پی مطلب
 مرا از قرب منزل دور میدارد شتاب من
 دو عالم از کتاب قدرتی^۳ او یک ورق باشد
 بود زان یک ورق یک نکته عشق انتخاب من
 زاشک تنگی^۴ دریائی رحمت را بجوش آرم
 اگر در^۵ روز محشر در میان آید حساب من
 برهمن تابه صبح محشر از هم چشم نکشایم
 اگر آید شبی آن آفتاب من بخواب من

(۲۶۳)

مرا^۶ در بزم رندان آبروی میتوان دادن
 بیک ته^۷ جرعه از هم رنگ و بوی میتوان دادن

-
- ۱- أ: "تبسم های" - ب: "شبهای"
 - ۲- أ: "عقل" - ب: "عشق"
 - ۳- أ: "قدرتی" - ب: "قدرت"
 - ۴- أ: "تنگی" - ب: "مکس"
 - ۵- أ: "دگر" - ب: "واگر"
 - ۶- ج: این غزل ندارد
 - ۷- أ: "بیک ته جرعه از هم رنگ میتوان دادن"
- ب: "بیک بر جرعه می رنگ بوی میتوانون دادن"

بغفلت صبح شد ساقی به مخموران صدائی ده
 که چون میخانه گردد باز هوای^۱ میتوان دادن
 بهرکس گرچه نتوان داد آسان جان شیریں را
 بیاد گلغداری تندخوی میتوان دادن
 برافشان کا کل ومنت بد لهای^۲ پریشان کن
 که صد دل در شکنج تار موی میتوان دادن
 برهمن فصل گل چون دید بلبل در فغان آید
 مراهم رخصتی^۳ برگفتگوی میتوان دادن

(۲۶۴)

چند^۴ باید برخش زلف پریشان دیدن
 صورت کفر^۵ در آئینه ایمان دیدن
 چشم^۶ آلوده نظاره غیر است^۷ هنوز
 روی مقصود باین باصره^۸ نتوان دیدن
 در خیال سرزلف تو شببهای دراز
 هست جمعیت دل خواب پریشان دیدن

۱- أ: "هوی" - ب: "هوای"

۲- أ: "کن" - ب: "ته"

۳- أ: "رخصتی برگفتگوی" - ب: "رخصت در گفتگوی"

۴- ج: این غزل ندارد

۵- أ: "کفر" - ب: "کفرو"

۶- أ: "حشمت" - ب: "خشت"

۷- أ: "عدلست" - ب: "عزلست"

۸- أ: "ناصره" - ب: "باصره"

صورت^۱ معنی اگر در نظرت پیدانیست
 باید از آئینه چاک گریبان دیدن
 ساعتی چون مژه بر چشم برهن بنشین
 ای که داری هوس موجّه طوفان دیدن

(۲۶۵)

نه تنها^۲ غمزه اش بر سینه فرزانه زناخن
 اشارتهای ابرو بردل دیوانه زناخن
 نمیدانم اثر از بوی زلف کیست در شانه
 که در مغز سرم امروز بوی شانه زناخن
 زنده بر سینه نشتر غمزه اش چون چهره افروزد
 چو آن شمع که روشن گشت و بر پروانه^۳ زناخن
 چه^۴ میگوید ندانم عند لیب بو ستار کا مشب
 بحرف آشنا در سینه بیگانه زد ناخن
 برهن قصه عشق از خرد بیگانه میسازد
 میان سینه ام بلبل باین افسانه زناخن

(۲۶۶)

آزادی از شکنجه عالم هوس مکن
 ای مرغ پر شکسته فغان در قفس مکن

۱- أ: "صورت" - ب: "صورت معنی"

۲- ج: این غزل ندارد

۳- أ: "در" - ب: "بر"

۴- ب: این شعر ندارد

شاید همین نفس، نفس^۱ واپسین بود
 غفلت ز احتیاط^۲ نفس یکنفس مکن
 در منزلی^۳ که راه بیایان نمی رسد
 از^۴ خویش پیش باش و نظرباز^۵ پس مکن
 زان پیشتر که صبح بر آید روانه شو
 ای خواجه اعتماد صدای جرس مکن
 در شاهراه عشق مزن لاف برهن
 پرواز عنند لیب ببال مگس مکن

(۲۶۷)

سخن زو^۶ صف شهنشاہ سرتوان کردن
 براه او چو قلم باز سرتوان^۷ کردن
 چو بر مدیح شهنشاہ شد تمام سخن
 سخن زهر که بود مختصر توان کردن
 بروز بزم سیمایش^۸ محیط عالم را
 بسان جیب^۹ فلک پُر گهر توان کردن

-
- ۱- أ: "نفسی" - ب، ج: "نفس"
 ۲- أ، ج: "احتیاط نفس" - ب: "احتساب طریق"
 ۳- أ، ب، ج: "منزل"
 ۴- أ، ب: "از" - ج: "وز"
 ۵- أ، ج: "باش نظر" - ب: "باش و نظر"
 ۶- ج: این غزل ندارد
 ۷- أ: "پار" - ب: "باز"
 ۸- أ: "سیمالیش" - ب: "سمایش"
 ۹- أ: "سان حبیب" - ب: "لسان بهر"

دران مقام که اکثیر^۱ لطف فرمایند
 ز فیض یکنظرش خاك زر توان کردن
 زروئ لطف که داری دریغ بتوان^۲ داشت
 بسوی برهمن از یکنظر توان کردن

(۲۶۸)

غبار^۳ اکوئ اوشد عطر پیرای^۴ دماغ من
 برای امتحان^۵ زین باد روشن شد چراغ من
 بروی هیچ مرهم^۶ چشم زخم^۷ وانشد هرگز
 سر مرهم ندارد همچو داغ لاله داغ من
 نظر بروئ گل دارم ولی درگنج^۸ غم باشد
 میان آشیان خارچوں بلبل فراغ من
 من آن مرغم که دارم آشیان در دامن صحرا
 کند باد صبا بیهوده درُ بستان سراغ من
 برهمن باده صافی دلاں خونِ جگر باشد
 بمی هرگز نشد آلوده دامانِ ایاغ من

-
- ۱- ب: "اکسیر لطف فرماید"
 - ۲- أ: "بتوان" - ب: "نتوان"
 - ۳- ج: این غزل ندارد
 - ۴- أ: "برای" - ب: "[پیرای]"
 - ۵- أ، ب: "برائی زین"
 - ۶- أ: "مرهم" - ب: "مرحم"
 - ۷- أ: "زخم" - ب: "زخم"
 - ۸- أ، ب: "کُنْج"

(۲۶۹)

صفائی^۱ صورت معنی چو آمد^۲ در خیال من
مصفاً ترشد از آئینه صافی سفال من
هزاران عقده درکار از فساد نقش می بستم
بسوی توبه بردم دست و آسان^۳ شد محال من
زاشک لاله گون باغ محبت تازه میدارم
که آب از چشمه خون جگر گر دینهای من
بعذر معصیت خاموش اگر باشم روا باشد
که پیدا میشود از بی زبانی انفعال من
برهمن امتحان حال باید مرد عارف را
بقال من نظر نتوان نظر کردن بحال^۴ من

(۲۷۰)

بود بزلف^۵ و رخت دیده آشنا کردن
دل شکسته گرفتار صد بلا کردن
بمد عا نرسد هر که مدعا طلب است
چه مدعاست به^۶ از ترك مدعا کردن

-
- ۱ - ج این غزل ندارد
۲ - أ، ب: "آید"
۳ - أ: "دست آسان" - ب: "دست و آسان"
۴ - أ، ب: "به حال"
۵ - أ، ب: "به حال"
۶ - أ: "بزلف رخت" - ب: "بزلف و رخت" - ج: این غزل ندارد
۷ - أ: "از ترك" - ب: "به از ترك"

هوای گلشن وصل تو چون بیاد آید^۱
 چو طفل غنچه توان چاک صد قبا کردن
 دلیل صافی از آئینه ضمیر بود
 غبار کویتودر دیده تو تیا کردن
 بدر عشق برهن بساز و خوشدل^۲ باش
 که ننگ عشق بود خواهش دوا کردن

(۲۷۱)

گرمرد^۳ روی بزانوشده بنشین
 وز کار^۴ جهان یکدل ویکرو شده بنشین
 هر سوکه روی^۵ سنگ تعلق بره آید
 رواز همه سودرکش و^۶ یکسو شده بنشین
 از صحبت ارباب جهان گوشه گزین شو
 وانکه^۷ بسر دیده چوا برو شده بنشین
 شاید که بیای^۸ اثر موی میانش
 دم درکش و بار یکتراز موشده^۹ بنشین

۱- أ، ب: "آمد"

۲- أ، ب: "ب ساز خوشدل"

۳- أ: "گرمرد روی" - ب: "کر بردر ماهر" - ج: این غزل ندارد

۴- أ: "وز" - ب: "در"

۵- أ: "ستوی" - ب: "روی"

۶- أ: "کس" - ب: "کش"

۷- أ: "ونکه" - ب: "وانکه"

۸- أ: "بیائی اثر" - ب: "پیامی اثر"

۹- أ: "موشد" - ب: "موشده"

خواهی که کنی از روشِ عمر تماشا
يك لحظه برهن بسرش^۱ خوشده بنشین

(۲۷۲).

مراساقی شراب زعفران^۲ی میتوان دادن
يك ته جرعه آبِ زندگانی میتوان دادن
چوکس رانیست حاصل همچون پیوسته کام دل
دو روزی دادِ عیش و کامرانی میتوان دادن
بگردان جام ساقی بردل احباب منت نه
بدورِ چرخ جام دوستکامی^۳ میتوان دادن
بیگدم^۴ کز هوای نفس بیرون^۵ بگذرد روزی
بشارتهای عمر جاودانی میتوان دادن
جوانی میرواز دست پیش از موسم^۶ پیری
برهن دادِ آیام جوانی میتوان دادن

(۲۷۳)

نه تنها دیده اش^۷ در دیده بینا زندناخن
بابروماه من برماده نوصد جاز زندناخن

-
- ۱ - أ: "بسرش چو شد" - ب: "بسر چو شده"
 - ۲ - أ: "شرابی" - ب: "شراب" - ج: این غزل ندارد
 - ۳ - أ: "دوستکائی" - ب: "دوستکامی"
 - ۴ - أ: "کز" - ب: "کر"
 - ۵ - أ: "بیرون" - ب: "برون"
 - ۶ - أ: [پیش از موسمسیری] - ب: م: "پیش موسم پیری"
 - ۷ - أ: "دیده اش" - ب: "غمزه اس" - ج: این غزل ندارد

صفیر عند لیب از جابر داهل محبت را
 که حرفی^۱ گفت از نادان و بردانا زندناخن
 دلم چون شیشه نازک گشت گردستش کنی رنجد
 صداخیزد کسی گریز لب مینازندناخن
 بروئ^۲ بستر آرام بگذارد چسان^۳ پهلوی
 میان چشم عاشق صورت دیبازندناخن
 برهمن گرد گرد شهای چشم مسیت او گردد
 که بر غیری نگاه اندازد و برما^۴ زندناخن

(۲۷۴)

خوش^۵ بود چون سرو پا در زیر دامن داشتن
 غنچه آسان^۶ بودن و سردر گریبان داشتن
 در خیال ماهروئ او بشبهائ فراق
 همچو ابر^۷ تیره باید چشم گریان^۸ داشتن
 لخت دل بسیار می آورد بر مژگان هجوم
 عشق اگر تجویز میکردی ز سامان داشتن

۱- أ: "حرف گفت از نادان" - ب: "حرفی گفت نادانی"

۲- أ: "برو بی بستر" - ب: "بروئی بستر"

۳- أ، ب: "چسان"

۴- أ: "برما" - ب: "برمن"

۵- ج: این غزل ندارد

۶- أ: "آسان" - ب: "آسا"

۷- أ: "ابر" - ب: "ابر"

۸- أ: "گریان" - ب: "گریبان"

هست در بزم محبت شرط اول درمیان
 سوختن باخویشتن^۱ و لب چون خندان داشتن
 دست اگر داری برهن جامه جان چاک کن^۲
 تنگ^۳ دارد عشق از چاک گریبان داشتن

(۲۷۵)

آمد چو آفتاب سحر در کنار من
 اختر نتیجه داد^۴ شب انتظار من
 عمریست کز طریقه مجنون اثر نماند
 این رسم کهنه تازه شود در دیار من
 هر مرغ دل که رفت از آن حلقه برنگشت
 دام بلا بود^۵ شکن زلف یار من
 با سختی زمانه چو نرمی گرفت دل
 آسان گذشت روزمن و روزگار من
 هرگزدمی زگریه نیا سود^۶ برهن
 آب روانست گریه بی اختیار من

۱- أ: "با خویشتن لب برق" - ب: "با خویش و لب چون برق"

۲- أ: "کن" - ب: "زن"

۳- أ: "تنگ" - ب: "تنگ"

۴- أ، ب: "نتیجه داد شب" - ج: "نتیجه شب"

۵- ج: این شعر ندارد

۶- أ: "بلا بود سر زلف" - ب: "بلا بود شکن زلف"

۷- أ، ج: "سود" - ب: "سوده"

غبار^۱ کو نیتو کحل بصر توان کردن
 علاج تیر گئی^۲ چشمِ تر توان کردن
 بمنزلی^۳ کہ عبور خیال ممکن نیست
 نشان پای تراز راہبر^۴ توان کردن
 تمام گریہ شود قطرہ قطرہ^۵ ریزش کن
 مگر چنین بدلِ او اثر توان کردن
 تو سخت بیخبری از نہالِ خاطرِ خویش
 چہ کارہا کہ بخونِ جگر توان کردن
 شکستِ نفسِ درستی دہد در آخر کار
 تمام کردی اگر این قدرت توان کردن
 بروں نرفتہ ہنوز از دریچہٴ انکار
 بشاہراہ^۶ یقیں چون گذر توان کردن
 تمام عمر با مید^۷ وعدہ باشم شاد
 گر^۸ اعتمادِ بروز دگر توان کردن

این غزل ندارد

- ۲۔ کی۔ ب: "تیرہ کے"
- ۳۔ ۱ بنزلی۔ ب: "بمنزل"
- ۴۔ ا: "تراز رہبری"۔ ب: "تراز رہبری"
- ۵۔ ا: "ریزش"۔ ب: "زلزلہ"
- ۶۔ ا، ب: "بشاہ راہ"
- ۷۔ ا: "بامید وعدہ"۔ ب: "بامیدہ وعدہ"
- ۸۔ ا: "گر"۔ ب: "کہ"

قدم چگونه گذار دکسی درین وادی
 که طیّ مرحله بر نیشتر توان کردن
 براه عشق برهمن^۱ نتیجه خامی است^۲
 تفاوتی اگر از پاوسر^۳ توان کردن

(۲۷۷)

گراز تو جفارت نیاید^۴ گله ازمن
 آئین^۵ جفا از تو خوش و حوصله ازمن
 من بر اثر را هروان^۶ گام نهادم
 گامی دوسه گویش بود قافله از من
 در راه طلب پائی من وریگ بیابان
 از گرم روی پیش رود آبله ازمن
 بوی زسیر زلف تو خواهم بجنون داد
 تا تازه شود رسم درین سلسله ازمن
 از تو غزل تازه درین سلسله گفتن
 وز لعل لب دوست برهمن صله ازمن

۱- أ: "برهمن" - ب: "محبت"

۲- أ: "خامی است" - ب: "خامیست"

۳- أ: "پاوسر" - ب: "مادسر"

۴- أ، ب: این غزل ندارد ج: "نیامد"

۵- ج: "امین"

۶- ج: "راه روان کام نهادیم"

ردلیف 'و'

(۲۷۸)

آتش^۱ بود به تیغ تغافل نگاه تو
 خورشید زیر سایه چتر پناه^۲ تو
 زاهد کناره گیر که رندان پارسا
 خوش کرده اند ترك به ترك گناه^۳ تو
 رحمت اگر طلب کنی از خود کناره گیر
 برخویشتن گرفته گنه^۴ این گناه تو
 هان ای دل شکسته مکن راز خود بیاں
 کافی بود دودیده گریاں گواه تو
 دم درکش وز سینه^۵ مکش آه برهن
 ترسم که بگذرد ز فلک^۶ تیر آه تو

-
- ۱- أ: "آتش بود به تیغ تغافل نگاه تو"
 ب، ج: "آتش بود نهفته به تیغ نگاه تو"
 ۲- أ: [پناه] - ب، ج: "سیاه"
 ۳- أ: "گناه" - ب، ج: "کلاه"
 ۴- أ، ب: "گناه این نگاه" - ج: "گناه گناه"
 ۵- أ: "سینه" - ب: "وز سینه" - ج: "در سینه"
 ۶- أ: "در فلک" - ب، ج: "ز فلک"

ردیف های هوز

(۲۷۹)

در سلسله^۱ زلفِ توسنبل نبرد راه
 گرد گل رخسارِ تو بلبل نبرد راه
 پائی دل من در خم زلفِ تو شکست است
 زانگونه که از زلفِ بکاگل نبرد راه
 در راه طلب هرکه قدم پیش گذارد
 جز مهره‌ی اهل توکل نبرد راه
 هان و ام کن از باد صبا یکدوسه گامی
 در کوئی طلب فکر و^۲ تامل نبرد راه
 در هر قدمی چشم بره دار برهن
 در بادیۀ عشق تغافل نبرد راه

(۲۸۰)

گرد گلت چوسنبل و ریحا^۳ بر آمده
 طومارهای خوابِ پریشان بر آمده

۱- ج: این غزل ندارد

۲- أ: "فکر تامل" - ب: "فکر و تامل"

۳- أ: "سنبل و ریحا" - ب: "سنبل ریحا" - ج: این غزل ندارد

دارم دل^۱ شکسته که در راه^۲ انتظار
 خوں گشته و ز دامن^۳ مژگان بر آمده
 در پائی خوں زهر مژه می آورد بُروں
 چشمم که چشمه ایست^۴ ز طوفان بر آمده
 دستم دگر ز شوق نگنجد^۵ در آستین
 تادر هوای چاکِ گریبان بر آمده
 حیرانم از تلوّن احوالِ برهمَن
 دانا نموده و همه^۶ نادان بر آمده

(۲۸۱)

رسید^۷ دلبرم از دور بارخِ چوں ماه
 چوماه بر بیر خود کج نهاده طرف کلاه
 زبس که چاکِ جگر لذتِ دگر دارد
 چودست سوئی گریبان برم شود کوتاه
 بروز حشر تهی دست رفتن آسان نیست
 مگر بدست برم نامه سیاه گناه

-
- ۱- أ: "دلی" - ب: "دل"
 ۲- أ: "دراه" - ب: "در راه"
 ۳- أ: "گشته ز دامن" - ب: "گشته و ز دامن"
 ۴- أ: "الیست" - ب: "داشت"
 ۵- أ: "نگنجد" - ب: "نگردد"
 ۶- أ: "نموده همه نادان" - ب: "نموده و همه دان"
 ۷- ج: این غزل ندارد

درست کرد همه کس دلیل و برهان^۱ را
ولی ز سرّ حقیقت نشد کسی آگاه
قدم کشیده گذشتند پختگانِ طریق
ز فکر خام برهمین هنوز مانده براه

(۲۸۲)

تنها همی نه جابدل ما گرفته
در هر دلی^۲ چو در دل ما جا گرفته
دست الم بدامنِ عیشت^۳ کجا رسد
تا دستِ جام و گردنِ مینا گرفته
ایمن مشوز سیلِ حوادثِ بروزگار
ای آنکه خانه بر لبِ دریا گرفته
با قد سیاه پیامِ دل زار^۴ ما بگو
ای ناله راه عالم^۵ بالا گرفته
آزادگان، هوش نگیرند^۶ برهمین
آسوده که ترک^۷ تمنا گرفته

۱- أ: "دلیل بُرهان" - ب: "دلیل و بُرهان"

۲- أ: "دلی" - ب، ج: "دل"

۳- أ: "عیشت" - ب: "عبست"

۴- أ، ب: "دلراز" - ج: "دل زار"

۵- أ، ب: "عالم" - ج: "بِعالَم"

۶- أ: "مکریند" - ب، ج: "نگزینند"

۷- أ، ب: "آسوده که ترک" - ج: "آسودگی به ترک"

(۲۸۳)

بازاین^۱ کلاه گوشه که بر سر شکسته
 دلهائی بیدلان همه از پر شکسته
 ساقی چه طرفه ساقی بدمست بوده
 می ریختی بساغرو ساغر^۲ شکسته
 تاوار اگر زلزل^۳ دهی در حساب نیست
 تودل شکسته نه که^۴ گوهر شکسته
 شرم ز خویش باد که پیمانه تو به را
 صد بار بسته و مکرر شکسته
 سیراب^۵ باد گلشنِ همت که برهن
 لب تشنه^۶ جام بر لب گوهر^۷ شکسته

(۲۸۴)

ای^۸ آنکه صبح بامی و ساغر نشسته
 باماه و آفتاب را بر نشسته

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: بساغرو ساغر- ب: ساغر ساغر
 - ۳- أ: "اگر"- ب: "اگرچه"
 - ۴- أ: "نه"- ب: "نه که"
 - ۵- أ: "سیراب"- ب: "سُراب"
 - ۶- أ: "تشنه"- ب: "بسته"
 - ۷- أ: "کوثر"- ب: "گوهر"
 - ۸- ج: این غزل ندارد

ای پیر^۱ میفروش بمانیز جُرعه^۲
 از شکر آنکه بر لب کوثر نشسته^۳
 چندین نوا بگوش توهر گز اثر نکرد
 صدگوش بر ترانه^۴ دیگر نشسته^۳
 جوهر چو نیست صحبت نیکان تراچه سود
 چون سنگ هم ترازوی^۵ گوهر نشسته^۴
 ردیف 'یا'

(۲۸۵)

دیدم صنمی ماه^۶ رخی لب شکرینی
 کافر بچه^۷ عشوه فروشی نمکینی
 هوشی^۸ و قراری و شکیبی زدلم برد
 آن ماه^۷ هلال ابروی خورشید جبینی
 آنجا^۸ نبود کش مکش^۹ پنجه^۹ زنار
 عشقی و گذشتن ز سرِ مذهب و دینی

-
- ۱- أ: "پیر" - ب: "پر"
 ۲- أ: "جرعه" - ب: "جرعه ده"
 ۳- أ: "نشسته" - ب: "شکسته"
 ۴- أ: "ترازوی" - ب: "ترازو"
 ۵- أ: "رخی" - ب: "رُخ" - ج: این غزل ندارد
 ۶- أ: "هوشی" - ب: "هوش"
 ۷- أ: "آن ماه" - ب: "آشاه"
 ۸- أ: "اینجا" - ب: "آنجا"
 ۹- أ: "پنجه زنار" - ب: "پنجه و زنار"

حسن عمل از تیره دلیها^۱ نتوان یافت
 باید دل صافی و صفائی و یقینی
 جز بر همن^۲ خوش سخن تازه ادائی
 طبعی^۳ که کند سیر درین تازه زمینی

(۲۸۶)

بچشم اهل خرد^۴ مرد را هنر خالی
 بود چو شاخ خزان دیده از اثر خالی
 ز بسکه خون جگر ریختم ز گوشه چشم
 شد آستان پُرودا مان پُرو^۵ جگر خالی
 ز سینه رنگ بردگریه که صاف آید
 مدار از گهر^۶ اشک چشم تر خالی
 ز سینه ام شرر آتشی بر رو آید
 که هست^۷ آتش سوزنده از شرر خالی
 بسوزنیم شبی ساز بر همن به نیاز
 که آه خسته دلا ن نیست از اثر خالی

۱- أ: "تیره دل‌های" - ب: "تیره دل‌ها"

۲- أ: "برهمنی" - ب: "برهمن"

۳- أ، ب: "طبع"

۴- أ: "هنر مرد را" - ب: "مرد از هنر" - ج: این غزل ندارد

۵- أ: "پرو جگر" - ب: "پُر جگر"

۶- أ: "گوهر" - ب: "گهر"

۷- أ: "هست" - ب: "نیست"

(۲۸۷)

گذشت عمر،^۱ دل از آرزو نشد خالی
 سخن بماند^۲ و لب از گفتگو نشد خالی
 هزار دسته گل از گلشن جهان بردند
 هنوز این چمن رنگ و بو^۳ نشد خالی
 همیشه^۴ گرمی میخانه جهان باقیست
 هزار جام شکست و سبو نشد خالی
 با نتها^۵ نرسید گرچه راه وادی عشق
 خوش آنکه^۶ يك نفس از جستجو نشد خالی
 پراز خیال توشد موبموبِ رهن را
 دل از خیال رخت نیم مو^۷ نشد خالی

(۲۸۸)

سینه از^۸ مهر توام نیست سرِ مو خالی
 تنگ^۹ عشقست سرِ موزغم تو خالی

-
- ۱- أ، ج: "عمر دل" - ب: "عمر و دل"
 - ۲- أ، ب: "بماند لب" - ب: "نمانده لب" - ج: "بماند لب"
 - ۳- أ، ب: "بو" - ج: "از رنگ و بود"
 - ۴- ب: این شعر ندارد
 - ۵- ب: این شعر ندارد
 - ۶- أ، ب: "خوش" - ج: "خوش آنکه"
 - ۷- أ، ج: "رخت نیم مو" - ب: "رخت و نشد"
 - ۸- أ، ج: "از مهر" - ب: "از بند"
 - ۹- أ، ج: "تنگ عشقت" - ب: "تنگ عشق است"

نه همیں^۱ درشکن زلف تو دلها جمعند
 نیست نوك مژده^۲ و گوشه ابرو خالی
 مرد را روی خوش و خوی نکومی باید
 گل چه ارزد بچمن خون^۳ بود از بو خالی
 گرچه آغاز غم عشق^۴ ندارد پایاں
 تا توانی نتوان شد زتگ و پو خالی
 بر همن ماوسخن همچو گل و بوی گلیم^۵
 در حقیقت زسخن نیست سخنگو خالی

(۲۸۹)

مباد^۶ همچو تونا مهربان نگار کسی
 که نیست بردلِ تود ست اختیار کسی
 خزاں فریب تماشا ئیانِ عشق بس است
 مرا چه کار بسر سبزی بهار^۷ کسی
 بر روی بگردلم موج مهر در جوش است
 کجا بخا طرمن بگذرد غبار کسی

۱- أ، ج: "نه" - ب: "به"

۲- أ، ج: "نوك" - ب: "نوك مژده"

۳- أ، ج: "خون" - ب: "جون"

۴- أ: "درره عشق" - ب: "غم عشق" - ج: این شعر ندارد

۵- أ، ب، ج: "گل ایم"

۶- ج: این غزل ندارد

۷- أ: "سبزی" - ب: "سبزی"

قرار اگر طلبی ای دلِ رمیده بگیر
 قرار در شکنِ زلف بیقرار کسی
 تمام عمر توان بود بر همنِ مخمور
 مئی^۱ نگاهش اگر بشکند خمار کسی

(۲۹۰)

عاشق مشو که شهرهٔ ایام^۲ میشوی
 بد نام خاص و عام باین نام^۳ میشوی
 ای زلف یار مهر گرفتاری دلم
 از خال^۴ دانه می نهی و دام میشوی
 جانها فدای دلبری و شو^۵ خی تو باد
 دل می بری زدست دل آرام^۶ میشوی
 هر لحظه توبه می کنی و می کنی گناه
 صد بار پخته میشوی و خام میشوی
 مرد آزماست بادهٔ توحید بر همن
 نا آزموده مست بیک جام میشوی

۱- أ: "می" - ب: "پی"

۲- أ: "ایام" - ب: "انام" - ج: این غزل ندارد

۳- أ: "بدین" - ب: "باین"

۴- أ: "حال" - ب: "خال"

۵- أ: "دلیری و شوخی" - ب: "دلبری شوخی"

۶- أ: "دل آرام" - ب: "و دل آرام"

(۲۹۱)

دران^۱ مقام که خواهی جریده بنشینی
 نخست دفتر دانش دریده بنشینی
 با نتها نرسد گر چه راه وائی عشق
 زنارسی است اگرنا رسیده بنشینی
 تراز گردش گردون هرزه گردچه باک
 اگر بکشور دل آرمیده بنشینی
 گمان میر که زدل تابدیده ره باشد
 زدل بروی نروی^۲ گربدیده بنشینی
 برهمن^۳ از هوس کنج بیکسی^۴ داری
 زمن دو حرف قناعت شنیده^۵ بنشینی

(۲۹۲)

ای که در دل^۶ هوس خط جوانان داری
 فکر بسیار بسودائ پریشان داری

-
- ۱- ج: این غزل ندارد
 - ۲- أ: "نروی" - ب: "نرود که"
 - ۳- أ، ب: "از"
 - ۴- أ: "کنج داری" - ب: "کنج بیکسی داری"
 - ۵- أ: "شنیده" - ب: "دهامده"
 - ۶- أ: "در در دل" - ب: "در دل" - ج: این غزل ندارد

عاشق آنست که پوشیده بود راز دلش^۱
 ننگ^۲ عشق است اگر چاک گریبان داری
 در ره عشق بیک قطره آبی^۳ نخرند
 گر همه عمر ز غم دیده گریبان داری
 ای^۴ بت عشوه گری شوخ که در گلشن ناز
 قد نو^۵ خیز ترا سرو خرامان داری
 بد ماغی که زیوی گل وریحان^۶ رنج
 خنده بر روی گل و بوی گلستان داری
 تیغ در دست^۷ و ممنون شهادت سازی
 تیردستی^۸ و شرمندۀ احسان داری
 بر همن در بدریوزه^۹ کند جمع بخویش
 بامیدی و خیالی که تو درمان داری

-
- ۱- أ: "دلش" - ب: "در دلش"
 ۲- أ: "تنگ" - ب: "ننگ"
 ۳- أ: "آبی نخرند" - ب: "نخریده"
 ۴- أ: "آی بت" - ب: "آن در"
 ۵- أ: "قد تو خیز تراز" - ب: "قد تو خیز ترا"
 ۶- أ: "گل وریحان" - ب: "گل ریحان"
 ۷- أ: "دستی" - ب: "دست"
 ۸- أ: "درستی" - ب: "دستی"
 ۹- أ: "بدریوزه" - ب: "بدریوزه"

(۲۹۳)

زهی لب تونمک ریز^۱ در شکر باری^۲
 شکنج زلف تو اندازد گرفتاری
 چو بوئی^۳ عنبر زلف تو در مشام آمد
 دلمر میدهد شد از سافا های^۴ تا تاری
 هزار جان گرامی به نیم جو^۵ نخرید
 بیابم عرکته عشق اگر دلی^۶ داری
 کسی چگونه دل از غمزه ات تواند برد
 که گشته چشم تو جوگریدم آزاری
 چگونه خواب تواند نمود در دل شب
 کنور که یافت ترا برهنه به بیداری
 رباعیات برهنه

(۱)

مارا^۷ چو بحال خود شنا سا کردی
 از خار گل^۸ و ز قطره دریا کردی

-
- ۱- ب: "زهی لب تونمک ریز در" حذف است
 - ۲- ا، ج: "بازی" - ب: "پاری"
 - ۳- ب: "چو بوئی عنبر" حذف است
 - ۴- ا، ج: "نافه های" - ب: "نافهای"
 - ۵- ا، ج: "خو" - ب: "جو"
 - ۶- ا، ج: "دل" - ب: "دلی"
 - غزلیات تمام شد
 - ۷- ب، ج: این رباعی ندارد
 - ۸- ا: "در"

از عهدۀ شکر تو بروی چو آیم
ما میدانیم آنچه با ما کردی

(۲)

ما رمز شناس^۱ عالم ایجادیم
ویرانست جهان مادرو آبادیم
امروز دریں قفس^۲ فرود آمده ایم
فردا که قفس شکسته^۳ شد آزادیم

(۳)

ما ذوق منی شبانه^۴ رامی^۵ دانیم
افسانه عاشقانه رامی دانیم
بی جنبش دست و پا برقص آرد دل
ما شورش این ترانه رامی دانیم

(۴)

ما پست^۶ و بلند روزگاران دیدیم
با فصل و خزان^۷ نو بهاران دیدیم

- ۱- ب، ج: این رباعی ندارد
- ۲- آ: "قفش"
- ۳- آ: "شکسته"
- ۴- آ: "شانه" - ب، ج: این رباعی ندارد
- ۵- آ: "میدانیم"
- ۶- آ: "با" - ب، ج: این رباعی ندارد
- ۷- آ: "فصل خزان و نو بهاران"

در راه طلب دو اسپه می باید تاخت
ما تا ختن شاهسواران^۱ دیدیم^۲

(۵)

مارا^۳ از پی عیش در جهان آمده ایم
از بهر نشاط جاودان آمده ایم
مارا ز حساب خط آزادی بس
فارغ ز غم سودوزیان آمده ایم

(۶)

مارا^۴ زمی شبانه مستی دگراست
وارستگی ز قید هستی دگراست
ما بر همین لیک در مذهب ما
حق دیگر و شغل بت پرستی دگراست

(۷)

ما هیچیم^۵، با هیچکس کار نه
دل بسته بجز گوشه دیوار نه

۱- أ: "شاه سواران"

۲- أ: "دیدم"

۳- أ: "با"۔ ب، ج: این رباعی ندارد

۴- ب، ج: این رباعی ندارد

۵- ب، ج: این رباعی ندارد

بازار پراز^۱ متاع دانش هرسو
امّا اثر از گرمی با زار نه

(۸)

من^۲ کیستم از راه دراز آمده ام^۳
در عین حقیقت^۴ بمجاز^۵ آمده ام^۶
از می‌کده عشق درین دیر کهن
صد بار برون رفته و باز آمده ام^۷

(۹)

ما گنج^۸ ز عالم بقایافته ایم
از فیض ازل نشوونمایافته ایم
گویند ازین جهان، جهان دگراست
ما از دو جهان همیس ترا یافته ایم

-
- ۱- أ: "پراز"
۲- ب، ج: این رباعی ندارد
۳- أ: "آمده"
۴- أ: "حقیقه"
۵- أ: "بمجاز"
۶- أ: "آمده"
۷- أ: "آمده"
۸- أ: "گنج". ب، ج: این رباعی ندارد

(۱۰)

ما شیفته^۱ نرگس جا دوی تو ایم^۱
 آشفته^۲ زلفِ عنبرین بوی تو ایم^۳
 چو ماهرخ تو^۴ سجده فرما گردد
 خم گشته تراز هلالِ ابروی تو ایم^۵

(۱۱)

ما سنبِل و زلفِ رایکی دانستیم^۶
 از یکتائی دو تایکی دانستیم^۷
 مارا چو بخویش آشنا ساخته اند
 بیگانه و آشنا یکی دانستیم^۸

(۱۲)

تا بوی^۹ تجرد بد ماغم آمد
 از هر دو جهان خطّ فراغم آمد

-
- ۱- أ: "ام" - ب، ج: این رباعی ندارد
 ۲- أ: "آشفته"
 ۳- أ: "ام"
 ۴- أ: "ماهرخ"
 ۵- أ: "ام"
 ۶- أ: "دانستم" - ب، ج: این رباعی ندارد
 ۷- أ: "دانستم"
 ۸- أ: "دانستم"
 ۹- أ: "با توی" - ب، ج: این رباعی ندارد

هر جا که ز عشق تند بادی بر خاست
پروانه شد و سوئ^۱ چراغم آمد

(۱۳)

ای^۲ آنکه بدیده آشنای آئ
دل بُرده زدست^۳ و دلربای آئ
جائی نگذاشتم که بی من باشی^۴
با این همه عشوه^۵ از کجای آئ

(۱۴)

دل^۶ در خم زلف یار بستیم و خوشیم
در گوشه عافیت نشستیم و خوشیم
هر چیز که بود رنج روحانی بود
پیمان^۷ آرزو شکستیم و خوشیم

۱- أ: "سد و سوئ که"

۲- ب: این رباعی ندارد

۳- أ: "دل برده زدست و دلربا" - ج: "دل بُرد زدست دلربا"

۴- أ: "من" - ج: "ما"

۵- أ: "عشوه" - ج: "عشق"

۶- ب، ج: این رباعی ندارد

(۱۵)

تا کی بغلط راه هوس پیمودن^۱
 وین مرحله را بهر نفس پیمودن^۲
 چون مرغ شکسته پر بر آری همه عمر
 در هر قدمی راه قفس^۳ پیمودن

(۱۶)

تا چند ز جور^۴ ملک آزرده شوی
 در گردش روزگار افسرده شوی
 چون غنچه بجمعیت خود راضی باش
 زان^۵ پیش که گل شوی پژمرده شوی

(۱۷)

دل مائل رو بروی^۶ خوابان شده است
 آشفته تراز^۷ سنبل نکویان شده است

۱- أ: "نمودن"

۲- أ: "نمودن"

۳- أ: "نفس نمودن"

۴- أ: "حور" - ب: این رباعی ندارد - ج: "دور"

۵- أ: "زان گل شوی پس و پژمرده شوی"

ج: "زان پیش که گل شوی و پژمرده شوی"

۶- أ: "روبرو" - ب، ج: این رباعی ندارد

۷- أ: آشفته سنبل

از ما سرمود گرنمی آردیار
تا واله موئ مشك مویان شده است

(۱۸)

در عشق زمغزو پوست^۱ می باید رفت
آنجا که نه رنگ و بوست می باید^۲ رفت
تا دوست بپوئ دوست می باید رفت
سر رشته بدست اوست می باید رفت

(۱۹)

خواهم^۳ که زمترگان همه شب خون ریزم
در دامن خویش اشك گلگون ریزم
از خون جگر دو دیده ام پُر خون^۴ است
معدورم اگر دو قطره بیرون^۵ ریزم

۱ - أ: "مغز پوست باید" - ب، ج: این رباعی ندارد

۲ - أ: "رنگ بوست باید"

۳ - ب، ج: این رباعی نیست

۴ - أ: "پُر خون شده"

۵ - أ: "ریزم شده است"

(۲۰)

اربابِ جهان نقش پر آب^۱ اند همه
 بی مغز پراز سر،^۲ حباب^۳ اند همه
 لب تشنه و در پی شراب^۴ اند همه
 بر آتش آرزو کباب^۵ اند همه

(۲۱)

اربابِ جهان نمود بی بود همه
 در بند زیان و در پی سود همه
 تارکِ کنان خانه روشن عقل
 با سینه آتش پراز دود همه

(۲۲)

آنانکه ز عشق رنگ و بوی^۷ دارند
 در گلشن عیش آبروی دارند
 چون غنچه بصد زبان خموشند ولی
 در پرده بخویش گفتگوی^۸ دارند

۱- أ: "برآند" - ب، ج: این رباعی ندارد

۲- أ: "تراز"

۳- أ: "حبابند"

۴- أ: "سرابند"

۵- أ: "کبابند"

۶- ب، ج: این رباعی ندارد

۷- أ: [رنگ بوی] - ب، ج: این رباعی نیست

۸- أ: "گفت و گویی"

(۲۳)

دل^۱ در خم زلف یار خواهم بستن
 بر خود در اختیار^۲ خواهم بستن
 شاید قدمی نهد خیالش در خواب
 در دیده خود نگار خواهم بستن

(۲۴)

آنانکه به گفتگو^۳ زبانی دارند
 مانند جرس هرزه فغانی دارند
 جز بر در خانه فلك نگشایند
 آنهاکه ز راه کاروا^۴ نی دارند

(۲۵)

هرگز^۵ نخوریم در جهان هیچ غمی
 باشد که بطور خویش باشیم دمی
 چو بیش و کم وزمانه حالی باشد
 دانا نکند^۶ نگاهی بر بیش و کمی^۷

۱- ب، ج: این رباعی نیست

۲- أ: "اختیار"

۳- أ: "بگفت گو"۔ ب، ج: این رباعی ندارد

۴- أ: "زاه"

۵- ب، ج: این رباعی ندارد

۶- أ: "نکنند نگاه"

۷- أ: "بیش کمی"

(۲۶)

در خلوت^۱ دل راه بهر کس ندهند
 ره بر در این شعله بهر خس ندهند
 خوبان دل عشاق امانت بردند^۲
 اما چو طلب کنند^۳ واپس ندهند

(۲۷)

اسباب نشاط^۴ و کامرانی همه هیچ
 چون^۵ در گذراست زندگانی همه هیچ
 گیرم که شدی گنج معانی همه هیچ
 وز هیچ ندانی و بدانی همه هیچ

(۲۸)

امروز^۶ که تازه در میان آمده
 تادرنگری زدل بجان آمده
 از بارِ دگر چه حاصلت خواهد بود
 گیرم که دوباره در جهان آمده

۱- ب، ج: این رباعی ندارد

۲- أ: "برند"

۳- أ: "کند"

۴- أ: "نشاط کامرانی"

۵- أ: "وز هیچ ندانی و بدانی"

۶- ب، ج: این رباعی ندارد

(۲۹)

بِادِلِ^۱ در دِنَاک خواهم کردن
 پیراهن صبر چاک خواهم کردن
 آلودگی که در میان آمده است
 با آبِ^۲ دو دیده پاک خواهم کردن

(۳۰)

شبِ^۳ با سر زلف دوست پیمان بستم
 هر تار برشته دل و جان بستم
 تا خنده صبح در میان خواهد بود
 آن عهد^۴ که بادیده گریان بستم

(۳۱)

این^۵ کارِ جهاں که در شمار آمده است
 تادرنگری علاج کار آمده است
 بر کرده تقدیر سخن نتوان کرد
 هر چیز که هست سازگار آمده است

۱- ب، ج: این رباعی ندارد

۲- أ: "آب"

۳- أ: "تا" - ب، ج: این رباعی ندارد

۴- أ: "عهد"

۵- ب، ج: این رباعی ندارد

(۳۲)

از^۱ عمر گذشته یاد نتوان کردن
 خود را بفسانه شاد^۲ نتوان کردن
 عمری که بدست^۳ تست^۴ از دست مده
 کم^۵ نتوان گرز یاد^۶ نتوان کردن

(۳۳)

در هر^۶ چه نظر کنی صفائی دگر است
 هر جا که روی بر توجائی دگر است
 گر گوش تو آشنای آواز شود
 هر لحظه ز هر طرف صدائی دگر است

(۳۴)

سرمایه^۷ عمر جاودانی عشق است
 سرچشمه^۸ آب زندگانی عشق است
 اسباب نشاط و کامرانی عشق است
 عنوان صحیفه^۹ معانی عشق است

-
- ۱- ب : این رباعی ندارد
 ۲- أ : "بفسانه شاد نتوان" - ج : "بفسانه نتوان"
 ۳- أ : "تست" - ج : هست
 ۴- أ : "کم" - ج : "کمتر"
 ۵- أ : "گریاده" - ج : "زیاده"
 ۶- ب ، ج : این رباعی ندارد
 ۷- ب ، ج : این رباعی ندارد

(رباعیات تمام شد)

فہست ماخذ و منابع

- ۱ تاریخ نویسی فارسی دکتور آفتاب اصغر
لاہور ۱۹۸۵ م
در ہندوپاکستان
- ۲ تذکرہ شمع انجمن محمد صدیق حسن خان
بہول پال ۱۲۹۲ھ
- ۳ کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش
لاہور ۱۹۴۲ م
- ۴ منتخب اللباب خفی خان
کلکتہ ۱۸۶۹ م
- ۵ تذکرہ نتائج الافکار محمد قدرت اللہ کوپاموی
ممبای ۱۳۳۶ ش
- ۶ عدل صالح محمد صالح کنین لاہوری
کلکتہ ۱۹۳۹ م
- ۷ تذکرہ حسینی میر حسین دہلوی
لاکھنؤ ۱۸۷۵ م
- ۸ کلیات برہمن در تہذیب و تمدن و ادبیات
در تہذیب و تمدن و ادبیات
راہ صاحب بہار سنائی
دہلی ۱۹۳۰ م
- ۹ ریاض الافکار وزیر علی عبرتی
(مخطوطہ فارسی) شمارہ (۹۳) مجموعہ
بہار، کتانجائے ملی کلکتہ
والہ داغستانی، شمارہ
مخطوطہ ۲۳۰
مجموعہ نسخ ساجدی، انجمن آسیای کلکتہ (۲۳۰)

Persian Literature Part I ۱۱

by C. A. Storey

Islamic Culture, April 1945 Hyderabad ۱۲

Indo-Iranica, Vol. IX & X VII 1956, 1964 Calcutta ۱۳

15. (a) Md. Qudratullah Gopamawi : Nata-e-jul Afkhar, P.106, 136 Shamsi, Mumbai.
(b) Mir Hasan Dost Sambhali : Tazkara-e-Huseni, P. 73, 1875, Lucknow.
16. Islamic Culture, Pp. 115-17.
17. Bhagwati Rai, Pp. 25-26.
18. Md. Siddiq Hasan Khan : Sham-e-Anjuman, P. 92, 1292 A.H., Bhopal.
19. Indo-Iranica, V. 9, No. 3, Pp. 53-55.
20. Abidi, P. 130
21. Bhagwati Rai, Pp. 25-26.
22. Ababiyat, P. 83.
23. Bhagwat Rai, Pp. 25-26.
24. Islamic Culture, Pp. 115-17.
25. Ibid.
26. Islamic Culture, V. 19, Pp. 118-119.
27. Dr. Aftab Asgher : Tarikh Nawesie Farsi Dar Hind-Pakistan, P. 301, Lahore, 1985.
28. Sadiq Ali Dilwari : Kalimatush-Sho'ara (Edited) P. 18, 1942, Lahore.
29. Saleh Md. Kambhu : A'mal-e-Saleh (Edited) P. 434, 1939, Calcutta.
30. Tuhfatul-Fusaha, quoted by Sunami, P. 5.
31. Shafiq : Gul-e-Ra'na, P. 8, Hyderabad.
32. Ibid. P. 91.
33. Adabiyat, P. 83.

contemporary of Brahman, has paid the most glowing tribute to Brahman's poetry by including some of his selected verses in his famous bayaz, a personal anthology of Persian verses.³³ And this is the least acquaintance of a poet to another poet.

In short, Brahman was one of the best Hindu poets of India and though he is commonly considered as a second-rate poet, in reality his verses in charm and elegance are of equal to those of the good poets of Shahjahan's reign.

Sources :

1. Indo-Iranica : V. 9 & 17. 1956, 1964, Pp. 53-55/5-6, Calcutta.
2. C. A. Storey : Persian Literature, Part I, P. 570, London,
3. Islamic Culture : April 1945, Pp. 115-17, Hyderabad.
4. Bhagwant Rai : Diwan-e-Brahman (Edited) Pp. 25-26, 1929, Delhi.
5. Dr. Syed Md. Abdullah : Adabiyat-e-Farsi Mein Hinduon Ka Hissa (Persian Translation by Md. Aslam Khan) P. 83, 1982, Delhi.
6. Islamic Culture, Pp. 115-17.
7. S. A. H. Abidi : Indo-Persian Literature, Pp. 120-21, Delhi, 2003.
8. Ibid.
9. Bhagwat Rai, Pp. 25-26
10. Abidi, P. 122.
11. Indo-Iranica, Vol. 17. Pp. 5-6.
12. Ibid.
13. Syed Sahabuddin Abdur Rahman : Bazm-e-Timuriya, P. 208, 1948, Azamgarh.
14. Islamic Culture, Pp. 115-17.

”طبع درست داشت، شعر بطور قدما داشته و صاف
می گفت و سلیقه انشا پردازی نیز داشت“²⁹

*"He was a talented person, composed verses very clear
and pure like the classical poets, and was well-versed in
writing letters in an elegant style."*

The author of "A'mal-e-Saleh" says :

” چون شعر خود در کمال سادگی و بی تکلفی می زید زبان قلمش بسیار
خوش سخن است و طبعش بغایت ماهر درین فن “³⁰

*"..... and like his verses (Brahman) leads a life perfectly
simple and unaffected. His pen is very elegant and
his genius extremely adroit in this art."*

According to Sarkhush, Nasir Ali of Sarhind was very
much impressed by the inventive genius of Brahman.
Says Sarkhush :

” میان نا صر علی می فرمود: در کار طبع این جوان (برهمن)
حیرانم که معنی تازه از کجا می آرد. “³¹

I achchmi Narain Shafiq in his "Gul-e-Ra'na" says :

”..... ناقوس نواز بیت خانه سخن است و بید خوان صنم کده این فن “³²

*"Brahman is the Conch-blower of the idol temple of poetry
and reciter of the Veda in the idol house of his art."*

Mulla Munir of Lahore, the celebrated Persian prose
writer and stylish of his day, in a letter to Brahman paid
him the highest tribute and called Brahman as ”ملك اشعرا“
the king of the poets.³³

Sa'ib Tabrezi, the great master of Persian lyric and a

letters to certain dignitaries and to his only son Khwaja Tej Bhan. The first and fourth chapters are important. The former deals with the daily life of Shahjahan and the later with moral and religious regulations. This mentions the personal aspect of Shahjahan's reign, so far as his formers relating to Hindus are concerned. So it is called the Akbarnamah of Shahjahan's reign. A part of this book was published in 1795 under the title of "قواعد السلطنة شاهجهان"²⁷

Diwan-e-Brahman : Brahman was basically a ghazal writer. He is considered to be the best Hindu Ghazal writer in Persian who composed in a simple and forceful style but some are in rhetorical artifices and novel compassions and similes. Some of his ghazals are full of mystical pantheistic thoughts and show considerable grace and fluency of language. He is the first Hindu to compile a Diwan in his life time and occupied a rank of honour among the galaxy of his own times. His poetry has the flavour of Islamic imagination and all the conventional conditions of love, travails of attachment and separation; stages of sufism and problems of pantheism adorn his writings. He is said to have been sent beautifully written copies of his Diwan to many scholars of Iran and Turan himself fully confident of his safely coming up to their standard.²⁸ His Diwan contains his ghazals, Rubaiyat and some fragments.

Now critical appreciations of his lyrics expressed by some of his biographers and contemporaries are quoted below :

Muhammad Afzal Sarkhush, the author of "Kalimatu-sh-Sho'ra" paying compliments to his genius, writes thus :

ای برتر از تصور و هم و گمان ما
ای در میان ما و برون از میان ما

*"O Thou, (Addressed to Almighty, Allah)
who art above our imagination, fancy or conception,
And one who art in us and beyond us."*²⁴

As stated above Brahman was a great scholar of Sanskrit, Arabic, Persian and Islamic literature. He was also an accomplished person of Persian and a prolific writer. He has left to his credit a good number of his compositions and writings in Persian.

1. Munsha'at-e-Brahman
2. Chaharchaman
3. Guldasta-e-Ishq
4. Tuhfatul Anwar
5. Nigar Nama
6. Tuhfatul-Fusaha
7. Majma-ul-Fuqara
8. Nadirun-Nu'kat
9. Diwan (poetical composition).²⁵

Of all his writings, Munsha'at, Chaharchaman and Diwan are well-known.

Munsha'at-e-Brahman : This is a collection of Brahman's letter which he wrote to Shahjahan, some of the ministers, his own contemporaries and relatives from time to time. Most of them are letters of recommendation for some Hindus and a few Muslims. There are some letters to his brothers, his father and to his only son, Rai Tej Bhan. These letters have little historical value, but they are good specimens of racy Persian style.²⁶

Chaharchaman : This is also a collection of Brahman's

ز اعتقاد بر همین اگر نشان خواهند
جبین ز صندل و ز نارد در گلو کافیهست

*"If people seek the signs of Brahmanical faith,
Then sandal on the forehead and the sacred
Thread round the neck are sufficient."*²¹

But Brahman's faith does not separate him from others; and from religion he especially picks up those values which enable one and do not prevent one from identifying oneself with others.

He says :

ما راز می شبانه مستی دگر است
وارستگی ز قید هستی دگر است
ما بر همینیم لیک در مذهب ما
حق دیگر و شغل بت پرستی دگر است

*"From my nightly drinking I have gained a different intoxication.
And detachment from the shackles of existence is a higher thing.
We are Brahman of course; but in our faith Truth
is quite different from the practice of idol worship."*²²

In his verses too, Brahman fervently sings of God's Unity and displays his pantheistic learnings.

بانئی خانه و می خانه و بتخانه یکیست
خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکیست

*"The Builders of the House, the Tavern
and the Temple is one. There are myriad
Houses, but the Master is One."*²³

Brahman's Diwan begins with the following couplet which shows his Muslim views and Islamic faith. He says :

In his verses too, Brahman harps upon the noble virtue of leading the wounded hearts and helping the down trodden.

ز سر برهنه، بزمین ادب کلاه غرور
دل شکسته بدست آلودیت خسته بگیر

"Cast away the cap of vanity on the soil of civility. Win over afflicted heart and relieve the aggrieved." ¹⁹

The above quoted verses prove that ugly thought never entered in the mind of Brahman and he treated both his friends and foes with utmost courteous-ness and civility.

Brahman was deeply influenced by Islamic views and culture but in all his writings he shows his Hindu proclivity. In one of his verses he says :

مرادلیست بکفر آشنا که چندین بار
بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم

"I possess the heart on an infidel. Many a times I took it to the Ka'ba but always brought it back a Brahman."

It is related that when he recited this verse in the court, Shahjahan became greatly displeased, but Brahman's patron Afzal Khan humourously quoted the well-known verse of Sa'di:

خر عیسی اگر بمکه رود چون بیاید هنوز خر باشد

"If the donkey of Jesus goes to Mecca, on its return it remains a donkey."

The King smiled at the pleasantry.²⁰

He did not hesitate to express his beliefs and was proud of his Brahmanical faith, and so he says :

Aurangzeb informing him that he was discharging his duties with great honesty and devotion. After that he went to Lahore and engaged himself in the pious duty of looking after the mausoleum of Jahangir. Brahman administered wisely and well. From Lahore he came to Banaras where he passed the last days of his life till he passed away in 1073 A.H. / 1662 A.D.¹⁶

Brahman possessed a very noble and trustworthy character and it was for this reason that he enjoyed the confidence of Shahjahan, Dara Shikoh and many nobles of the court. His character and personality are true model of his life. His high moral character can be clearly seen in the mirror of the following verse in which he says :

زان گونه توان زیست برهن که غباری بر آئینه خاطر مهمان نه نشیند
*"Lead such a life, O Brahman! that no
dust may settle on the mirror of the heart of the guest!
(You may not injure the feelings of others)."*¹⁷

Elsewhere he says :

دشمنان را دوست پندارم چه جای دوستان
آن قدر مشق محبت شد که دل از کینه ماند
*"What of friends! I look upon foes are friends!
I have endeavoured so much in love that
the heart can not break malice."*

Again he says :

بروی بحر دلم موج مهر در جوش است
کجا بخاطر من بگذرد غبار کسی
*"The ocean of my heart is surging with waves
of love. How can I think of malice towards
any one!"*¹⁸

emperor. On the accession of Aurangzeb to the throne Brahman wrote him a letter praying for the prosperity of regime and incorporated therein a Rubai (Persian Couplet) specially composed for the occasion.¹³ The Rubai runs as follows :

شاهها عالم مطیع فرمان تو باد لبریزادای شکر احسان تو باد
چون ذات تو خلق را نگهبان باشد هر جا باشی خدا نگهبان تو باد

*"O King! may the world be under your command;
may it utter from its tongue its thanks for
your kindness. Since you are the protector
of man, wherever you may be, may God
protect you!"¹⁴*

Despite knowing of Brahman's views held by him in conformity with his Hindu faith, Aurangzeb made sympathetic references to Brahman in open Darbar. Brahman could not afford to court the displeasure of Aurangzeb and he willingly accepted a post under him. Brahman writes a letter to Aurangzeb with the following verse :

شدیم پیر به عصیان و چشم آن دارم که جرم ما بجوانانِ پارسا بخشد

*"I am an old man laden with sins, but I
hope that my faults may be excused for
the sake of devout young men."¹⁵*

This verse is very significant. The poet was afraid of some punishment at the hands of Aurangzeb for he had been a close associate of Dara Shikoh.

When Aurangzeb ascended the throne Brahman was an old man and not in a fit state of health to take active part in the duties of the state. He wrote a letter to

the inspiring guidance of Afzal Khan (Mulla Sukhrulla Shirazi), the Governor of Lahore who later became Wazir-e-Kull in the first year of Shahjahan's reign. He was an excellent calligraphist. Several biographers have paid compliments to him for his elegant hand.⁶ After acquiring sufficient proficiency in arts and literature, Brahman got his first employment under Amir Abdul Karim, the Officer-in-Charge of Royal Constructions in Lahore.⁷ He then accepted the secretaryship under the service of Afzal Khan, the famous minister of Shahjahan. On the death of Afzal Khan in 1048 A.H./1639 A.D. Chandrabhan lost a great patron of letters.⁸ He then joined the Imperial Service in 1055 A.H./1645 A.D. and was appointed to accompany Shahjahan in his journeys and to record the daily occurrences of his court.⁹ On the day when Brahman entered the Imperial Service he recited the following quatrain :

صد شکر کہ روی پا دشارا دیدیم دیباچہ عزت و علارا دیدیم
پیغمبر را سایہ نہ دید است کسی ماائیم کہ سایۂ خدارا دیدیم

*"A thousand thanks that we have seen the royal countenance,
We have seen the preface of grandeur and nobility.
No one has seen the shadow of the Prophet
But we have seen the shadow of God."*¹⁰

Shahjahan paid tremendous attention to him and gave him the rank of a thousand.¹¹ After that he entered the service of Dara Shikoh in 1656 A.D./1066 A.H. with the Emperor's consent. Dara Shikoh engaged him in the Darul-Insha as his Chief Secretary and conferred upon him the title of Rai.¹² When Dara Shikoh died in 1069 A.H./1695 A.D. Brahman entered the service of Aurangzeb and passed several years in the service of the

CHANDRA BHAN BRAHMAN : Life & Works

The Mughal period in India was an era of progress for art and literature. Persian became the court language in the time of Akbar. Hindu and Muslim alike were striving hard to acquire proficiency in poetry, fine arts, calligraphy, music and administration. Like Abul-Fazl and Faizi, the two literary giants at the court of Akbar, one of such persons amongst the Hindus during the reign of Shahjahan was Munshi Pandit Chandra Bhan Brahman who has made very valuable and definite contribution to Persian literature.¹

Munshi Chandra Bhan Brahman was the son of Dharam Das of Lahore who originally came from Akbarabad. Brahman born in 928 A.H./1574-75 A.D.² He was educated according to his family traditions. He studied Sanskrit and was well-versed in all branches of Sanskrit literature.³ He studied Persian, Arabic, and Islamic literature under scholar like Mulla Abdul Hakim of Sialkot who was a man of great erudition and learning of his times.⁴

Brahman had vast knowledge of Persian and mastered most of the standard words of Persian literature. The Emperor Shahjahan appears to have been very much impressed by Brahman's knowledge and proficiency in Persian language and used to fondly call him "هندوی فارسی دان" (Persian knowing Hindu).⁵

Brahman possessed proficiency in calligraphy under

for their inspiration, co-operation and moral support for successful completion of this editing work.

I also like to express my revering gratitude and profound gratefulness to the members of the Bibliotheca Indica Committee for their assigning me this task with successful suggestions, sympathetic support and kind co-operation rendered in the course of this work.

I sincerely bow to the Almighty for showering blessings and love upon me and for giving me the opportunity to prepare this critical edition.

101, Pilkhana 2nd Lane
Howrah-711101 (W.B.)

Md. Amin (Aamir)

September 2008

Satisfaction and euphoria that a man has in the successful completion of any task would be, but incomplete without the mention of the people who made its possible and whose constant guidance and encouragement served as a beacon of light and crowned the efforts with success, this I consider it as my privilege to express through the pages of this study a word of gratitude and respect to all those personalities who inspired me in the completion of this study. It is exquisitely unique opportunity to express my deepest sense of gratitude and debt to my esteemed guide Maulana Abu Mahfuzul Karim Masumi, an erudite scholar of Arabic and Persian, for suggesting me this research project and for his indefatigable effort, constructive criticism, erudite counselling, constant encouragement, inspiring suggestions, benign attitude and sagacity coupled with patience in guiding me at every stage of this work.

It is gratifying moment for me to extend the due debt of gratitude to Dr . Md. Mansoor Alam, formerly Reader, Deptt. of Persian, Maulana Azad College for his useful suggestions, healthy criticism, constructive ideas and kind co-operation rendered through the course of this work.

I wish most respect to record my unbound gratitude to my several teachers and well-wishers Dr. Md. Amin and Dr. M. Firoze for their co-operation and suggestion in the completion of this task.

I render my heartiest appreciation and gratitude to all my friends and well-wishers like Dr. Iftekhar Ahmad, Dr. Aqil Ahmad, Mr. Shabbir Ahmed of the Asiatic Society

It is also worth mentioning that two copies of the manuscripts have already been edited and published in the year 1929 & 1967 by Bhagwat Rai Bahar Sunami and Dr. Abdul Hamid Farooqi of Gujarat respectively. The published works contain 302 ghazals, 54 couplets and 342 ghazals and 34 couplets respectively. Although I have consulted both the published works and some of the manuscripts but since the motto of the Society is to prepare critical edition of the manuscripts collating and comparing all the three manuscripts preserved in its Museum, I fully confined myself around these three manuscripts.

The MSS. of the Persian Diwan of Chandrabhan Brahman edited by me are three in number and are the proud possession of the Museum of the Asiatic Society. The first copy of the MS. (No. 762) belongs to Society's collection. It was transcribed in the year 1172 A.H. and is considered to be the oldest of all the three copies of the Society. The second copy (MS. No. 740) has been catalogued under the Curzon Collection. It was copied in 1200 A.H. while the third one (MS. No. 763) was written in the year 1225 A.H. The first manuscript consisting of 55 leaves incorporates only 260 ghazals. The second one comprising 62 leaves incorporates 262 ghazals and 34 quatrains, while the last one bearing 40 leaves contains 190 ghazals and only 3 couplets. With a view to editing the work systematically, I have named each one of the manuscripts as follows :

- | | | |
|-------------------------------------|---|---|
| 1. Society Collection MS. No. 762 | = | ا |
| 2. Curzon Collection MS. No. 740 | = | ب |
| 3. Society's Collection MS. No. 763 | = | ج |

PREFACE

The present work has been accomplished under the scheme of the Certificate Course in Manuscriptology in Persian organised by the Asiatic Society. As a student of this course, I developed the interest of consulting & editing Persian manuscripts. In course of attending classes of manuscriptology, I was advised by Prof. A.M.K. Masumi, a renowned scholar of Arabic and Persian of this sub-continent to edit the Persian Diwan of Chandrabhan Brahman, three manuscripts of which were preserved in Society's collection. I took up the task of editing the Persian Diwan of Chandrabhan Brahman, the most celebrated Persian poet of the reign of Shahjahan. The work was completed within a specified period of six months.

There are a number of Persian manuscripts of the Diwan of Chandrabhan Brahman found in different libraries and museums of India and abroad. They are as follows :

- | | |
|---|-------------------|
| (i) Asafia Library of Hyderabad | (MS No. 453) |
| (ii) Bodlean Library, London | (MS No. 1123) |
| (iii) Mullah Firoz Library, Mumbai | (MS No. 50) |
| (iv) India Office Library, London | (MS No. 258) |
| (v) Library of the University of Bombay | (MS No. 104) |
| (vi) Rampur Reza Library | (MS No. 3519) |
| (vii) Salar-e-Jung Museum, Hyderabad | (MS No. 762, 763) |
| (viii) Asiatic Society of Bengal | (MS No. 740) |
| Curzon Collection under the Society | |

Amin (Aamir), honestly and authentically, I am sure, that the scholars, researches and students of Persian will find it quite useful and worthy of study. This will cater the need of the lovers of Persian literature too. This work will establish how the non-Muslim poets and writers dedicated their energies and intellect in producing literary works during the Mughal Period.

Kolkata
1st March, 2008

A.M.K. Masumi
Retd. Professor,
Calcutta Madrasa

INTRODUCTION

The book in hand entitled "Diwan-e-Chander Bhan Brahman" (A collection of verses composed by Chander Bhan Brahman) is a research work of Dr. Md. Amin (Aamir). In 1995-96, he completed a course in Manuscriptology in Persian from the Asiatic Society, Kolkata. In course of his study he became well-acquainted with the system of reading various scripts and manuscripts of old Persian and acquired sufficient knowledge of editing original texts with modern technology. Under the above project, he has prepared a critical edition collating three manuscript copies of the Diwan-e-Brahman preserved in the museum of the Asiatic Society.

Chander Bhan Brahman was a great Persian poet during the reign of Shahjahan. But his fame chiefly rests on his numerous literary writings in Persian which speak volumes of his excellence as a poet and writer of Persian language.

It is a proud privilege for the Asiatic Society to bring out the critical edition of the Persian manuscripts of the Diwan of Brahman. This book will render valuable services to the advancement of knowledge about the poetry and thoughts of a great poet like Chander Bhan Brahman.

Having gone through the work, edited by Dr. Md.

FOREWORD

Munshi Chandra Bhan Brahman was born in Lahore in 1574-1575 A.D. He studied Sanskrit, Hindi, and Persian languages. He was a keen student of Islamic literature. His mastery of the Persian language was admirable. The Mughal Emperor Shahjahan admired him. He was the Chief Secretary of Dara Shikoh, the Emperor's eldest son. It is interesting to note that even the Emperor Aurangzeb liked his Persian poems. Munshi Chandra Bhan Brahman died in Banaras in 1662 A.D.

Dr. Md. Amin's edition of Chandra Bhan Brahman's *Diwan-e-Brahman* is based on a number of authentic manuscripts. The work has been critically edited with numerous historical references. The work is undoubtedly a valuable addition to the Asiatic Society's Bibliotheca Indica series. I do hope that this edition of *Diwan-e-Brahman* would be highly appreciated by the students of the Persian language.

Ramakanta Chakrabarty

Kolkata
15.09.2008

General Secretary
The Asiatic Society

CONTENTS

Foreword	...	v
Introduction	...	vii
Preface	...	ix
Chandra Bhan Brahman : Life and Works	...	xiii
Text	...	1-285

Bibliotheca Indica Series No. 330

DIWAN-E-BRAHMAN

by Rae Rayan Munshi Pandit Chander Bhan Brahman

Edited by Md. Amin (Amir)

Published in September, 2008

Published by

Professor Ramakanta Chakrabarty

General Secretary

The Asiatic Society

1 Park Street

Kolkata 700 016

Printed at

New Asian Printers

29/7 Phears Lane

Kolkata 700 073

Price : Rs. 480.00

DIWAN-E-BRAHMAN

by

**Rae Rayan Munshi Pandit
CHANDER BHAN BRAHMAN**

Edited by

MD. AMIN (AAMIR)

کتابخانه شخصی دوست



THE ASIATIC SOCIETY

1 PARK STREET □ KOLKATA

